

Adab. Kabul

**Vol.11, No.5-6, Qaws-Hut 1342
(November 1963-February 1964)**

دابیا تو پوچھی

Ketabton.com

زندگانی
مکھت سعیدی

فهرست مطالب

۱	پوهنواں علی محمد زهما	تپشها و رنجها در تاریخ
۱۱	پوهنواں میر حسین شاه	سیاست امپراتوری غز نویهای پیشین
۲۲	ف.	عیدقربان (داستان)
۳۸	محمد طاهر بدخشی	آهیات مردم

بخش شهر

۴۱	محمد حسن بارق شفیعی	مرگ شاعر
۴۳	غلام سرور دهقان کابلی	باغبان نا اهل
۴۴	پوهاند دا کتر عبدالحکیم ضیایی	آه گمگشته
۴۶	پوهنمل محمد رحیم الہام	زیبای شناور
۴۷	فتح محمد متنظر	هشق تحول
۴۹	اسدانه حبیب	ستاره‌می گردید
۵۱	م. ط. ب.	نامه‌یی به نویسنده‌یی جوان
۵۸	پوهنواں دا کتر سید محمد یوسف علمن	فرهنگ مسلمان
۶۶	ن. م. ت.	موچی (داستان پیتو)
۶۹	ا. ح.	شرح زندگی و آثار فرانسیس بیکن
۷۷	خانم مستوره ملکیار	همدردی (کوتاه‌ترین داستان کوتاه)
۸۰	پوهنمل حبیب الرحمن هاله	اصطلاحات روزنامه نگاری
۸۹	م. ط. ب.	نامه‌یی به نگارنده مجله

در اقلیم ادبیات و دانش

۹۳		در جهان کتاب
۱۱۳		تذکره بغراخان (به انگلیسی)

اشترال

محصلان و متعلمان :	۱۲ افغانی
مشترکان مرکز :	۱۵ افغانی
ولايات :	۱۸ افغانی

آذر من

هدایت مجله ادب	
پوهنه‌ی ادبیات	
کابل، افغانستان	

قیمت ۶ افغانی

جعفریان احمد

ادب

مجله دو ماهه

۱۳۴۲

شماره های ۵ و ۶ ، سال ۱۱

تپش‌ها و نجها در تاریخ

در قانون بابل باستان نوشته‌اند: «اگر باداری چشم بادار دیگر را کور کند؛ چشم بادار او ل الذ کر در عوض چشم بادار آخر الذ کر کشیده شوداما اگر چنان اتفاق افتاد که باداری چشم غلامی را کشیده باشد، در آن صورت بادار مزبور بایست در عوض چشم غلام بد و جبیره بدهد.»

این قانون با تمام معنای کلمه پرده از روی عدم مساوات اجتماعی در دوران سیستم غلامی بر میدارد: غلام فقط یک آله و ابزار سخنگوی بادارش بوده و بیش از مال و متعای ارزش نمیداشت.

در آن، که از دموکرات ترین جمهوریت‌های رژیم بر دگی بود، زن را ته عنوان جنس نیو ترال (۱) مطالعه میکردند. و این نکته باصراحت میرساند که زن فقط برای کارخانه خلق شده است؛ عروس را مانند دیگر مال و متعای میخریدند زنان بایست بشوهر هر انسان و فادر میبودند؛ اما این امر در مردم دشوه ها تطبیق نمیگردید، زیرا شوهران میتوانستند از دیگر زنان آزاد محفوظ گردند. (۲)

رومیها، آنایکه با نیروی سرنیزه مردم را از پای در می‌آوردند، باز نان

Oikurema (۱)

Hetaeræ (۲)

مانند مال و دار ایسی منقول رفتار میکردند. گنیز های بسیار زیبا و قشنگ که میتوانستند هم خوابه غیر رسمی سر بازان رومی و اعیان زادگان باشند. اما آن غلامانی که از نیروی جسمانی بهره داشتند برای آن تربیه میشدند تا در نمایش هابه شمشیر زنی پرداخته (۱) و خون یکدیگر را برای تفریح و خوش گذرانی باشند گان روم بریزند. (۲)

در جامعه غلامی هواناک ترین عدم مساوات در تمام شوءون حیات و زندگی بصورت بسیار بی رحمانه نظر انسان را بسیاری خود جلب میکند. در هر صورت طبقه حاکمه هر گز سعی نمیکرد بر روی رژیم سیاه و منفور خود پرده سالوس بکشد و آن وضع رقت زارا با صطلاح از دیده مردم پنهان نماید. چرا؟ برای اینکه ایده آلو جی رسمی جامعه غلامی باصر احت لهجه اعلان میکرد که: «انسانها از روی فطرت عالمی السویه خلق نشده اند؛ عده بی آن تو لدشدۀ اند تا فرمانرو ایسی کند و گروههای بیحدو حضر برای آن پابعد صه و جو دنهاده اند تا اطاعت و غلامی نمایند و غلامی امریست آسمانی ». ^۱

حتی اکثر مردمان روشنفکر همان عصر خود را در گروه همین اندیشه داده بودند. در جامعه غلامی امکان نداشت مساوات بین دو طبقه بالابر قرار گردد. دو این جاین سوال بخاطر خطور میکند: در صورتی که برادری و برادری بین بادار و غلام امکان ندارد پس می شود مساوات بین خود طبقه حاکمه برقرار گردد؟ زیرا ما از دیر باز می بینیم که جمهوریت های دموکراتیک در آن و دیگر کشورهای شهری جهان و جو ددار دو تمام اهالی و باشندگان آزاد این جمهوریت هادر انتخابات سهمی میگز فتندو مسایل عمده دولت از قبیل مسئله

(۱) *Gladiator*: کسی که در نمایش‌های باستانی روم با شیر و یاسلح با جانور زنده و یا افراد جنگ میکرد.

(۲) قانون رومیها بر علاوه اینکه غلامان را بحیث دارایی و اموال میدانست، قانون قتل را نیز در باره آنها به منصه اجر انمیگذاشت و قتل غلام را جنایت نمیپنداشت.

سال ۱۱

تپشها و رنجها در تاریخ

۴

جنگ و صلح، عقد قراردادهای تجاری، توزیع منابع را اسامبله‌ها فیصله و تصویب میکردند. بر علاوه، در دموکراسی‌های جهان باستان تقریباً یک سیستم قانون انسکاف یافته بی‌ وجود داشت که بر اساس همین قانون شهرنشین آزاد میتوانست به معاملات تجاری پردازد؛ چیزی بخرد و بفرشند و پس انداز خود را بسکی ببخشد. بعبارت دیگر یک شهرنشین آزاد از تمام حقوق مدنی که از طرف دولت تثبیت گردیده بود، بر خوردار میبود.

آری، مساوات رسمی مردمان آزاد از لحاظ حقوق سیاسی و مدنی یک امر مسلم و محقق بود؛ لیکن باز هم می‌بینیم که عدم مساوات واقعی در سویه زندگی آنها وجود داشت. آنهم ملین معنی که عده‌ی از شهرنشینان آزاد غلام‌ها، کشیقها، معادن و ملکه دار ایسی زیادی داشتند، در حالیکه برخی دیگران این شهرنشینان آزاد تقریباً هیچ چیز نداشتند و زندگی خود را از رهگذر کار و زحمت تأمین میکردند؛ یعنی یک قطعه زمین را به اجاره میکرند و یا بدکام پیشه و کسبی میپرداختند. اما بخش دیگر مردمان بسی خبر که بطبقه شهرنشین آزاد تعلق داشتند، هیچ کار نولیدی نمیکردند و بخارج جامعه زندگی مینهودند. مالکین غلامان یک مقدار از همان اند و خته‌ی را که از دسترنج غلامان پس انداز کرده بودند، برای شهرنشینان آزاد بیچیز تخصیص میدادند. در اینجا بایست علاوه نموده گفت که مالکین متمول در عوض این کمک شهرنشینان آزاد بیچیز را بخدمت عسکری می‌گماشتند، و قیام غلامها را بواسیله آنها از هم متملاشی می‌ساختند. شهرنشینان آزاد حقوق سیاسی خود را بمالکین و صاحبان غلامها در بدل غذای شباروزی میفرخند. اگر در آتن، طیرمثال، کدام شهرنشین متمول (خواه از لحاظ جاه طلبی و یا کدام مردم اقتصادی) می‌خواست کرسی در ادارات دولتی داشته باشد، میتوانست در وقت انتخابات در بدل یک مبلغ پول ناجیزی آراء را خریداری نماید.

این بود روعوس مطالب عدم مساوات اجتماعی تحت رژیم بردگی. در این مورد بایست بخاطر داشت که انکشاپ جامعه یک عملیه مغلق و پیچیده بوده و از یک مملکت تامملکت دیگر فرق نمیکند. موقف غلام‌ها در دولت‌های شرق باستان از موقف غلام‌ها در یونان باستان فرق داشت و بهمین منوال رژیم بردگی در عنوان جوانی از روزهای انحطاط خود اساساً تفاوت زیادی داشت. برای اینکه تمام این تفاوتها و فرقهای را شرح دهیم «منوی چندین من کاغذشود»، وروی همین ملحوظ است که مادر اینجا بشرح خصوصیات بسیار اساسی رژیم بردگی در روزهاییکه با وجود ترقی خود رسیده بود، میدردازیم. بیداد و ستم بر مردمان زحمتکش مسبب میگردد تا اهالی و باشندگان بیچیز شهر و روستا و مخصوصاً غلام‌ها برستاخیز و قیام‌های خونینی دست زنند. بزرگترین این قیام‌ها همانارستاخیز سپارتکوس (*Spartacus*) (۱) میباشد که کاخ میبیشم بردگی را از بنیاد و اساس تکان شدیدی داده و زمینه را برای انهدام آن آماده و مهیا ساخت. تمام این قیام‌ها زیر پرچم شعار مساوات راه اندخته بیشد. نیز در قرن دوم پیش از میلاد یک رهبر دیگر غلامان که ارستونکوس نام داشت در بر جبار انجام عده خود قیام کرد و برای تاسیس و ایجاد یک نوع دولتی که زیر لوای آن مردم از نعمت مساوات اجتماعی بهره‌مند گردند، به مجادلات دلیرانه پرداخت.

در روزهای پسین در تعالیم آیین مسیح کلمه مساوات و مساوات طلبی عطف توجه میکند و این امر، البته، زاشی از نارضایتی مردم بود در بر این عدم مساوات اجتماعی. در نخستین کتابهای آیین مسیح ایصال شده بود که: «تمام مردم در مقابل پروردگار مساوی میباشند با متمولین و اهل مکنت و جاه را

(۱) مقصود ازین سپارتکوس رهبر بردگان در روم قدیم میباشد لذا باید با *Spartacist* که عضو گروپ سپارتکوس در انقلاب سال ۱۹۱۸ یونانی بوده، مغایر شود.

محکوم میکرد و غر با تشویق هیگر دید تا قبول را از ایشان بسته نند ، زیرا ایندسته مردم اند و خته های خود را از طریق نامه شروع به دست آورده اند . لیکن طور یکه می بینیم ، این نظریات برای مدت مدیدی در تبلیغات آیین مسیح باقی نماند . چرا ؟ بملت اینکه از بین نخستین « شبانه های » آیین مسیح یکث طبقه روحانیون بوجود آمد و این رو حانیون از آن عقیده بسی که مردم به « مسیح » داشتند برای تأمین مفاد شخصی کار می - گرفتند و طبقات حاکمه رژیم بر دگی مختلف این اصل شده ، مسیحیت را نیز و سیله خوبی برای فریب دادن مردم دانستند . طبقات حاکمه جامعه ، غلامی با سرعت عجیب و غریبی با کشیش های بزرگ داخل زد و بند گردیدند . این طبقات حاکمه دوره بردگی بهمان شدت وحدتی که دیر و ز کشیش هارا محاکمه و سرزنش مینمودند ، امر و زنه تنها از تشدید خود در برابر آنها کاسته آمدند بلکه وسایل و تسهیلات زیادی برای شان تهیه می دیدند و در راه اشاعته و تبلیغ آیین مسیح ، کشیش ها را تشویق و تحریض میکردند . و در عین زمان آیین مسیح را مذهب رسمی اعلان نمودند . (۱) تو ام با این اقدام نص و متن آیین مزبور را تغییر دادند و بعد از آن کتب مذهبی [مسیحی] تقسیم مردم را بغریب و مادر ، بادار و غلام یکث امر عادی دانسته و آنرا دوخته و بافتہ دست تقدیر و انمود میکرد . این افسانه را برای مقصد و مرام معینی بین مردم گسترش داده ، تبلیغ میکردند تجهیز استقامت مجادله زحمتکشان را که مقوجه بیداد گران و جفا پیشگان بود ، منحرف سازند . لیکن طور یکه می بینیم ذه آیین مسیحی و نه لیژیون رومی تو انس سیستم بردگی را که در اثر تناقضات داخلی پارچه پارچه شده بود ، از انقراض و انهدام نجات دهد . انکشاف باز هم بیشتر قوای تو ایلد ایجاد میکرد تا کار گران کم و بیش در نتایج کار خود علاقه و دلچسپی نشان دهند .

(۱) به تاریخ امپراتوری بیزانس ، ویسلوف ، مطلعه ، پوهنتون و سکانسن ، امریکا ، جلد اول ، از صفحات ۴۶ تا ۶۰ مراجعه نمایید .

و در نتیجه، انکشاف قوای توپید، سیستم فیودالیته جانشین سیستم غلامی گردید؛ این سیستم بر اساس مالکیت زمین که در دست لارد فیودال بود، بنیاد گذاشته شده بود.

گرچه وضع دهاقین سرف، از موقف غلام هابهتر بود، اما عدم مساوات باز هم بین ایندو طبقه [دهاقین سرف و لارد فیودال] بهمان حدت و شدت که در رژیم بر دگری وجود داشت در جامعه فیودالیته موجود بود.

دهاقین به سبیله کار خرد حیات لاردهای فیودال را تأمین میکردند. آری، همین دهقانها بودند که مردان جنگی برای فتوحات نهیه میدیدند. زمیندار، سرف (Serf) را میخریدو میفر و خت و حتی در وقت خریدو فروش سرف‌ها خود سرانه در باره آنها قضاوت را امیداشت. لارد فیودال حق داشت با عروس سرف در شبز فاف خلوت نماید. در جامعه فیودال عدم مساوات نه تنها بین خود لاردهای فیودال وجود داشت، بلکه در سایر قشرهای جامعه عدم مساوات فرمانروایی میکرد.

تحت رژیم فیودالیته، عدم مساوات اجتماعی را قانون تأمین نموده استحکام میبخشد: تمام جامعه به گروه‌های طبقات مختلف اقتصادی تقسیم گردیده بود؛ روحانیون و کشیش‌ها گروه اول را تشکیل میدادند، شریف‌زادگان در صفت دوم قرار میگرفتند در حالیکه سایر مردم طبقه سوم را میساخت. تمام حقوق و امتیازات مال دو گروه اول میبود و گروه سوم فقط برای انجام وظایف دو گروه اول عرق میریخت. در اینجا بایست بخاطر داشت که تنها بورژوازی که قشر متمول گروه سوم را تشکیل میداد، میتوانست بعض اوقات امتیازاتی برای خود بدست آورد. این امتیازات را در چه فرصت بورژوازی کمایی میکرد؟ در آن موقعی که زمامداران برای عملی نمودن پلانهای جنگی خود به پول احتیاج مبرم احساس میکردند.

لیکن ، طور یکه باز هم می بینیم ، حتی در بین طبقه محاکمه فیودال مساوات وجود نداشت ، آنهم بدین معنی که تمام این طبقه تحت رژیم تیول بود : بارون ، طور مثال ، در حالیکه بادار سرفهای خود میبود نوکر کوتاه بود و کوتاه بتو بنه خود نوکر دیوک می بود . این درست است که در سده های میانه ، در اینجا و آنجا شهرهای آزاد کشورهای شهری آزاد وجود داشت .

از نظر سیستم اجتماعی ، شهرهای آزاد کشورهای شهری آزاد با جمهوریت های دموکراتیک جهان باستان شباخت داشت . از این قبیل شهرهای و کشورهای شهری آزاد همانا شهر فلورانس وونیز ، در اطالیا بود و این شهرهای آزاد بنام جمهوریت های تاجران باد میشد . در اینجا بایست گفت که این چنین استثنای قانون عمومی و یا کلیه رانمیتو اندر د کندرز برای این شهرهای و کشورهای آزاد به جزایر کوچکی شباخت دارد که در بحر بیکرانه سیستم فیود الیته همان دوده و عصر بیش از پیشیزی ارزش نداشت . در این شهرهای یک ساختمان مغلق عدم مساوات ، ساختمان اتحادیه صنفی ، وجود داشت . مناسبات پیشه وران و شاگردان در داخل حلقه اتحادیه صنفی *Guild* آنقدرها از رابطه بی که بین بارون *Baron* و سرف *Serf* وجود داشت ، فرق نمیکرد . سیستم فیود الیته با تمام معنای کلمه استحکام یافته بود : زهره آب میگردید ، اگر در آن فرست کسی بخود جرأت میداد که بر امتیازات کشیشها و شریف زادگان تعjaوز و تخطی روا بدارد . این چنین تعjaوز سیه روزی دفیا و عقبی را برای شخص «متتعjaوز» بار می آورد : نخست اینکه کلیسا آن مرد را مردو د اعلان میکرد و دوم اینکه حکومت همان دوره بهترین جای برای این چنین شخص را گوشه زندان دانسته و در زیر غل وز نجیر دمار از نهادش بر می آورد . در هر صورت بیداد و ستم سیستم فیود الیته نیروی مقاومت رادر تودهای مردم ایجاد کرد و در سراسر سده های

میانه قیام و رستاخیز پر زور و نیرومند دهقانها و تهی دستان شهر در مقابل استثمار بی رحمانه، فیود الیته نظر اهل خبرت را بسوی خود جلب می کنند. برای اینکه گفته های بالارا با امثاله تاریخی تأیید کرده باشیم از بعض نهضت های بزرگ و بارز دهاقین نامی بریم: قیام جکیوری *Jacquerie* در فرانسه سده چاردهم جنگهای هو سیت *Hussite* در چکیا *Czechia* در سده پانزدهم، جنگ بزرگ دهاقین در جرمنی در قرن شانزدهم و هم چنین جنگ دهاقین در روسيه تحت رهبری بو گاچوف در سده هزدهم. اين جنگها مانند فردهای دوره بر دگی زیر عنوان وشعار «مساوات» را و آنداخته می شد.

هر پیکار و نبرد دهقانها، الیته، از خود خصوصیات متمایزی داشت و بر اساس شرایط معین و کانکریت بنایافته بود. پس می بینیم که رستاخیز و قیام نیرومند توده های مردم در سده نزدهم در چین (قیام تای پینگ) نه تنها متوجه آن بود که پرچم قدرت لاردهای فیودال را سرنگون سازد بلکه با جدیت تمام میکوشید تا اشغالگران و غاصبین اجنبی را از وطن خود بیرون راند.

در اینجا لازم میدانم بگویم که این پیکار های دهاقین ضربت هولناکی را حوالت پیکر سیستم فیود الیته نمود؛ اما نتوانست بکلی آنرا دست امها و نابودی بسپارد. بدین مفکوره، الیته، انقلابهای طبقه بورژوازی جامه عمل پوشاند. روابط جدید سیستم سرمایه داری که در بطن جامعه فیود الیته رشد و نمود کرد، جامعه فیود الیته را از داخل تحت تأثیر و نفوذ خود قرارداد. صناعت و تجارت انسکاف کرد، ماشین ریسیدن و ماشین های نیکر اختراع شدو در نتیجه تو لیدات را چندین مرتبه بالا برداشت. و نیز در اثر همین اختراع چندین دستگاه مصنوعات افتتاح شد و توأم با همین انسکاف، عملیه تراکم و تجمع سرمایه ابتدایی آغاز گردید. منابع وسیع و سرشار در دست مالکین صنایع، بانکدارها و تاجرها تعمیر کرد و بکار آنداختن این منابع تحت شرایط مناسب فایده پیش را و عده میداد و بصورت بسیار منظم بر تمویل طبقه بورژوازی افزوده می آمد.

لیکن سیستم فیو دالیته از بوجود آمدن چنین شرایط جاوگیری میکرد؛ برای اینکه طبقه بورژوازی بتواند بر تمول و دارایی خود بیفزاید، بایستی قوه کار آزادرا در اختیار خود میداشت نا آنرا آزادانه استثمار کند. دهقانها و پیشه وران میتوانستند چنین نیروی کار را مورد دسترس و استفاده طبقه بورژوازی بسکدادارند، لیکن اول الذکر (دهقانها) در زنجیر دارایی فیو دالیته افتاده بود و پیشه وران در قید اسارت اتحادیه صنفی بودند.

سیتیسم سرمایه داری به تجارت آزاد احتیاج شدیدی داشت تادر راه روابط بین صاحبان مال التجاره، است (estate)، فیو دالیته و دیگر امتیازات خار مغیلان نباشد و این روابط تنها تو سط يك قانون که آنهم قانون ارزش است کنترول و اداره شود و فرمانروای مطلق و اختیار دار کن، پول باشد.

لیکن طوری که از تاریخ بر می آید، شرایط فیو دالیته در راه پیشرفت تاجر ان انواع و اقسام موائع و مشکلات ایجاد کرده بود. حقوق گمرکی و عوارض از جمله آن موائعی بود که در آن فرصت طاقت فرسا و کمرشکن بود؛ هیچ شهزاده (کوچک) بتاجر ان اجازه نمیداد داخل قلمرو وحیطه نفوذ وی قدم گذارد قا اینکه قبل از تاریخ بر می آید، گز افی بدو نپردازد.

بعد از مرور زمان بورژوازی در داخل چوکات سیستم فیو دالیته امتیازاتی را بدست می آرد؛ مثلاً، وقتیکه بر روی اجساد اصداح قلمرو و کوچک فیو دالیته، رژیم شاهی بزرگ، باطن طنه و متصرف بوجود آورده میشود توام با آن سیستم گمرکی ساده و بسیط میگردد ولارد فیو دال بدین امر تن در میدهد که دهاقین مرفوی در فابریکه ها کار کنند، لیکن تمام این چیز هایی که در بالا ذکر کردیم نتوانست او ضایعه از بنیاد و ریشه اصلاح کند. بر علاوه دیده میشود که با وجود چنین مصالحه بیفع فیو دالیته و بورژوازی، آخر الذکر مجبور بود يك بخش منفعت و سودخود را در جیب فیو دالها بریزد. حل این چیستان و معضله اجتماعی

در مرحله نخست بدین صورت میسر میگردد که دهقانها و پیشه وران را از زنجیر اسارت سیستم سرف و اتحادیه های صنفی وارهانیده و در عین زمان این طبقات را ازو استنگی زمین و دیگر وسائل تولید «آزاد کرده» بسوی بازار کار سوق دهند؛ وهم بهین ترتیب بود که شعار «آزادی» او لین شعار انقلاب طبقه بورژوازی گردید.

در مرحله دوم، حل این مسئله در صورتی ممکن میگردد که امتیازات است (estate) را از میان برداشته و برای تمام مردم حقوق مساوی قابل گردند و از همین رهگذر بود که شعار «مساویات» دوین شعار انقلاب بورژوازی گردید. ازین شعارها توده وسیع مردم پشتیبانی میگردد، زیرا این شعار آرزو های ایشان را تأمین میگرد. آری، این یک امر طبیعی بود که در این مرحله تاریخی مردمان مستمدیده و زحمتکش با مندرجات مضمون خود شعارهای بورژوازی را جان و روان تازه بخشنیدند.

این تقاضای طبقه بورژوازی برای تأمین مساویات در آثار آن متفکران سیاسی معنکس است که از روی خلوص فیت عقیده داشتند تأمین چنین مساویات، عدالت را تأمین میکند.

بورژوازی در اثر نهضت همگانی که اعلان میگرد:

«مردم آزاد و مساوی خلق شده‌اند و بایست در برابر قانون مساوی باشند، ... مردم برادر یکدیگرند ...؛ قدرت و اقتدار را بدست آورد.

علی محمد زهما

من به انسان عقیده دارم؛ به عقل صلیم او عقیده دارم.
بدون این عقیده، تو ان آنرا ندارم که بامداد از بستر برخیزم.

بر تولت برشت - «گالیلیو»

بِقَلْمَنْ سِي . ای . بُوسُورث

سیاست امپراتوری غزنویهای

پیشین

مترجم : هیر حسین شاه

-۴-

غزنوی‌هادر قلمرو سلطنت خودشان به فرق مذهبی دیگر آزادی کامل داده بودند، آنها با آمایش و آسودگی زندگی مینمودند، واما آن به شرطی بود که ایشان در امور سیاسی مملکت مداخله نداشته باشند. روی این شرایط سلاطین غزنوی به پیشوایان مذاهب دیگر اسلامی احترامی نمودند^(۱). اما راجع به باطنیه این سلاطین نظر مساعده داشتند در سرتاسر قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) دعات باطنیه در خراسان و ماوراء النهر نفوذ کامل یافته بودند. باطنی‌ها با خلفای فاطمی مصیر را بسطه داشتند، هر چند این رابطه آنها در ممالک دور دستی چون خراسان نمی‌توانست فاقد باشد و برای دولتی چون دولت غزنوی ایجاد خطر کند، ولی اینکو نه علایق باقوای خارجی مخصوصاً قوه‌ای که با خلافت بغداد مخالف بود، دولت غزنوی را انگران ساخته بود و موقع میداد برای جلوگیری فعالیت آنها اقداماتی بنماید، در نیشا بوردر مقام باطنی‌ها کرامی‌ها قرار داشتند. کرامی‌ها به تشخیص متهم بودند و علاوه بر آن در عقیده خودخیلی تعصب داشتند. محمود در اواخر سلطنت مجبور گردید در مقابل آنها قیام نماید و از قدرت آنها بکاهد امانتامد تی کرامی‌ها تو انتند در برابر باطنی‌ها فعالیت نمایند. غزنوی‌ها به عالماییکه به مذهب عقیده خالص داشتند بیشتر احترام می‌گذاشتند، بنابر آن به بعضی از در اویش چندان محل نمی‌گذاشتند.

(۱) رجوع کفیل به بیهقی، ص ۲۳. میگویند چون مسعود در ۱۰۳۰ از ری برگشت به قاضی ورئیس و نقیب فرق مذهبی دیگر اسلام خلعت فاخرداد.

- ۵ -

غزنوی‌ها از همان اوایل با خلفادوست بودند. با وجودیکه سامانی‌ها و قره خانی‌ها گاهی با خلفای عباسی مخالفت مینمودند، واز مخالفین آنها طرفداری میکردند غزنوی‌ها این کار را نکردند. باین ترتیب وقتی محمد عبدالله الواشقی که خود را جانشین و ولاد خلیفه الواشقی میدانست، به قلمرو غزنی آمد محمود او را زندانی ساخت تا آنکه جان سپرد (۱). علاوه بر آن سامانی هادر ۹۹۱/۳۸۱ جلوس القادر را به خلافت، قبول ننمودند. اورا آله دست آل بویره میدانستند. محمود پس از فتح بزرگش در خراسان در فتحنامه خود به خلیفه می‌نویسد پس از آنکه سامانی‌ها القادر را به خلافت نشناختند وی مجبور گردید مقابل ایشان قیام نماید. (۲) با وجود این استدلال محمود به خلیفه، وی در سیاست خویش در مردم را خیر الذکر از سامانی‌ها پیر وی می‌نمود (۳) و این مطلب از مسکوکات او که تا ۳۸۹ هجری ضرب شده است روشن می‌گردد.

روابط بعدی محمود در با خلیفه، ناظم در کتاب سلطان محمود (ص ۱۶۴-۵) شرح داده است. در اول سلطان با خلیفه رابطه بسیار خوب و احترام کار آن داشت

(۱) هلال صبایی در *Eclipse of the Abbasid Caliphate* چاپ امروز و مارکو لیویث (اکسفورد، ۱۹۲۱-۲-۷-۳۹۳، ۳) ۴۰۰-۴-۴۲۰ ترجمه؛ برآسان تنونی و دیگران؛ ابن جوزی، المنتظم، حیدر آباد ۱۳۵۷/۹-۱۹۲۸؛ ابن الاشر (قاهره) ۲۱۰، ۷ (وقایع ۵۲۹) = تو. نبرگ ۱۱۷، ۹؛ سانانی هایکی از اولاد ما مون را پنهاد دادند، و آن ابوطالب عبد السلام المأمونی بود [تعالیٰ، یتیمه الدهر، قاهره] ۱۳۷۵/۷-۱۹۵۶، ۸؛ ۱۶۱، ۷ و قره خانی‌ها الواشقی فوق الذکر را حمایه نمودند، هلال همانجا؛ یتیمه الدهر، ۴، ۳-۱۹۲۶، ۴؛ ابن الاشر، همانجا؛ پارتواد، ترکستان ۲۵۸

(۲) هلال صبایی در همان کتاب: ۳، ۶، ۰، ۴، ۳-۱۹۲۲ ترجمه

(۳) توماس *Thomas* در *JRAS* (۱۸۴۸) ۲-۲۷۱، ۳۰۷، ۲-۲۷۱ نمره ۸ = *B.M.* در *Thomas Catalogue* ۱۳۱، ۲۶، ۴۵۸؛ در *E.E.Oliver Catalogue* در موارد النهر و قسمتی از خراسان با بعضی از مسکوکات نشر نشده در *JRASB* ۱۸۸۷، LV/2، ۱۳۴: (کلکته) ۱۸۸۷.

ولی متدر جاً این احترام تخفیف یافت این تخفیف احترام را به قول وی، مادر کوتاهی سلطان، تقدیم فتحنامه و هدایا بعد از فتوحات می بینیم معذالک می توانیم بگوییم که رابطه سلطان با خلفای بغداد احترام کارانه بوده.

عباسی‌ها موقف خود را در مقابل رقبای خویش فاطمی‌ها می‌فهمیدند. آنها
آنرا موقوف بین این دو دولت را بخوبی می‌بینند. ساحمه فرمانروایی عباسی‌ها در این
وقت به بغداد و ما حول آن منحصر شده بود. بقای سلطنت آنها به درآمدی که از
امراک آل بویه میرسید ممکنی بود. در مقابل فاطمی‌ها در بار مجلل، اقتصاد مرغه
و فرهنگ پیشرفت داشتند. با این ترتیب وقتی در ۱۰۱۲-۴۰۳ میلادی الحاکم خلیفه
فاطمی تاهرتی را بحیث سفیر نزد محمود فرمود، محمود این سفیر را با وجود
آنکه علانیه و بوضع مسالمت آمیز آمده بود تو قیف نمود و بقتل رسانید بالنتیجه
بعقول جر بادقاًی وقتی خبر قتل سفیر مصر به بغداد رسید و ثبات عهد و اراده
سلطان معلوم گردید زبان افتر از نان خاموش شد و نام وی (سلطان) با مدح
و سُناش در دربار امیر المؤمنین یادگی شد. (۱)

محمود را جع به خلعت حسنک رضایت کامل داشت. حسنک نصویکی از خانواده‌های معتبر نیشاپور (میکائیلی) بود. و در خور د سالی از اشخاص مقرب در بار شمرده می‌شد. پس از آنکه احمد بن حسن میمندی از اعتبار افتاد حسنک وزیر مقرر شد. یک سال قبل از آنکه بو زارت بر سر بزیارت مکه رفت و چون راه حوالی نجد خالی از خطر دز دان نبود از راه فلسطین و سوریه (که در قلمرو فاطمی‌ها واقع شده بود) بر گشت. هنگام اقامت خویش در آن جا ها از روی بسی احتیاطی خلعت الظاهر خلیفه عباسی را قبول نمود و مکاتیب دوستاده آن خلیفه را

(١) عتبی، ٢٦ - ٢٣٧؛ جريراً ذقانی ٥٠ - ٢٣٧؛ گردیزی ٧١؛ سمعانی، کتاب الانساب، GMS، (لندن، ١٩١٢) ١١٢ ب؛ سبکی طبقات الشافعیه الکبری (قاهره ١٣٢٣ھ / ٤-١٩٠٥) به نقل از تاریخ مفتوح ده رات تالیف قاضی ابونصر قامی.

برای آوردن به محمود پذیرفت. احتمال ایجاد روابط سیاسی بین غزنوی‌ها و فاطمی‌ها خلیفه عباسی را به وحشت انداخت و بسال ۱۰۲۳-۱۴ حسنک را به قرمطی بودن متهم ساخت. حسنک این اتهام را بیهوده میدانست و در خفا خلیفه را احمد میگفت اما برای دلجردی او خاعت را به بغداد فرستاد تا آتش زند (۱). اتهام قرمطی بودن حسنک در دوره مسعود دوباره رویکار شد و مطابق فرمان خلیفه‌وی را بقتل رسانیدند. در واقع حسنک به دست داشتن با برادر مسعود، محمد، متهم بود و این اتهام بدست دشمنانش در دربار برای او چیزی شد. مسعود می‌توانست وزیر را حفظ کند همچنان‌که پدر مسعود وی را حفظ نمود (۲).

ضعف سیاسی و نظامی خلیفه بحدی است که نمی‌توانیم برای تسلیم شدن غزنوی‌ها بوی دلیل مادی پیدا کنیم. در اکثر آثار معاصر آنوقت می‌بینیم که خلفا و ظیفه خورآل بویه بودند و انارشی و بی‌امنی پایتخت حیات خود آنها را تهدید می‌نمود. (۳) پس از مرگ مطیع در ۹۷۴/۳۶۳ ضرب سکه خلفا تا مدت ۱۷۰ سال معطل شد.

معدالک نفوذ عباسی‌ها بحیث پیشوای جامعه اسلامی زیاد بود و این نفوذ همچنان دوام داشت تا آنکه در دوره سلجوقی‌ها متدر جانفود سیاسی قابل ملاحظه‌ای را بدست آورد. این خلیفه بود که می‌توانست با خلعت به فرمانروایی حق قانونی دهد. در جهان اسلام قدرت اکثر بزرگ و شیرین بدست آمد. اگرچه از دوره صفاری‌ها به بعد این موضوع ارزش خود را از دست داده بود با وجود این

(۱) بیهقی ۱۸۱-۳؛ گردیزی ۹۶-۷؛ المنتظم ۲۱، ۱۶، ۸؛ ۲-۲۱؛ این الاشر (قاهره) ۷، ۳۱۸-۳۲۳؛ وقایع سان ۴۱۵-۴۱۶؛ تورنبرگ، ۹، ۲۴۶-۲۳۹.

(۲) بیهقی ۱۷۸-۸۹؛ گردیزی ۹۶-۷؛ R. Gelpke میگوید ممکن است قتل حسنک شرط مخفی بر ممیت شناختن مسعود از طرف خلیفه بوده باشد.

(۳) رجوع کنید به *Mez* در *The Renaissance of Islam* (ترجمه انگلیسی) پنجم، ۱۹۳۷، ۸-۱۲، ۱۵-۲۴، ۱۴۰-۱۱۰.

میگفتند در جهان شرقی اسلامی تمام مملکت‌ها به خلیفه تعلق دارد و فرمانروایان محلی تیو لدار‌های او می‌باشند. اما عملاً این طور نبود در مورد تسلط خلیفه بر اراضی اسلامی به همینقدر اکتفا می‌شد که نام او را در خطبه ذکر کنندالبته بانام او نام فرمانروای محلی نیز ذکر می‌گردید. در سکه و طراز نیز نام خلیفه ذکر می‌شد طراز پارچه‌های خامکث دوزبی بود که در کارگاه‌های رسمی تهییه می‌شد و در آن نام خلیفه را پیشتر از نام فرمانروای محلی می‌نوشتند. بعضی از فرمانروایانیکه به فرق مذهبی دیگر تعلق داشتند همین احترام را هم به خلیفه نداشتند. عده‌ای از امراء حتی فاطمی‌ها را پیشوای روحانی اسلام میدانستند. بسال ۱۰۵۸/۴۵۰ خلیفه عباسی مجبور شد از پایتخت خودش بیرون برود و آنرا به جنرال ترکی بسسری بگذارد اخیراً الذکر خطبه را در بغداد بنام فاطمی‌ها خواند. (۱) خلفاً مهر خلوص عقیده و مشروعیت را به فرمانروایان اسلامی بوسیله فرمان اعطای می‌کردند و باین وسیله اراضی تحت فرمان ایشان را بایشان می‌سپردند. معمولاً با این فرمان لوایخ و خلعت نیز همراه بود و گاهی القاب افتخاری نیز داده می‌شد. در قرن ده و یازده برای این القاب تقاضاً خیلی زیاد بود و لقب روی لقب ریخت تا آنکه کم کم ارزش آن کمتر شده رفت. نظام الملک این عمل قاریخی را تقویح می‌کند، و تصریح می‌نماید که استعمال ناشی از عدم تشخیص این کلمه امتیازات اجتماعی را نیز می‌کند: امر و ز پست ترین اشخاص لقبی دارد و اگر آن لقب را در مورد وی استعمال نکند متأثر می‌شود و ناسزا می‌گوید (۲). خلیفه حق داشت

(۱) المنتظم ۱۹۲۶، ۸۶؛ ابن الأثیر (قاهره) ۸۳، ۸؛ ۸۳-۵ و قابع ۴۵۰-۴۵۱-۴۰، ۸؛ ۴-۳ دیناری موجود است که بسسری آنرا در بغداد در رمضان ۵۰، بنام خلیفه فاطمی المستنصر سکه‌زده است.

E. Von Zambaur. *Nouvelles contribution a la numismatique Orientale.* Wiener Numismatische Zeitschrift. XLVII (Vienna 1914) 164 - 11 No. 905.

(۲) سیاست نامه، چاپ قزوینی و چهار دهی (تهران ۱۳۳۴/۱۹۵۶) ۱۵۸

این القاب را به مردم بدهد. القاب مذکور در کیمیاتی با کلمات: دین، دوله، مله، امه و دنیا داشت. در مقابل این القاب باید مبالغی پرداخته می شد و این مدرک جزو مهم مالیات خلیفه را در آن وقت تشکیل میداد. (۱) اعتبار خلیفه بحیث اعطای اکنونده این القاب بحدی بود که دیلمی های آل بویه با وجود آنکه شیعه بودند همیشه مدعی میگردند خلیفه عباسی این القاب را باشان بدهد و حتی وقتی القابی را انتخاب می نمودند که از نظر شریعت قابل اعتراض بود مدعی می نمودند رضایت خلیفه را با آن جلب نمایند (۲). علاوه بر این این پادشاهان همیشه روی مسکوکات خریش نام خلیفه را قبل از نام خود میگذاشتند (۳). غزوی های پیشین خلفا را حمایه نمودند زیرا به کمک اخلاقی و برسمیت شناختن آنها احتیاج داشتند. پس از فتح خراسان ۹۹۹/۳۸۹ وقتی بالآخر خطبه بنام القادر خوانده شد خلیفه برای محمود منشور خراسان ولقب یمین الدوله و امین الملک را فرستاد و را قهرمان منافع مادی خلیفه و دین شمرد. (۴) در ۱۰۰۱/۳۹۲ خلیفه ترسید مبادا بعد از وی واثق به خلافت بر سد بنابر آن پسرش ابوالفضل محمد را بنام الغالب بالله ولی عهد

(۱) رجوع کنید به در ۱۲۵-۱۲۰، *The Renaissance of Islam* Mez در موضوع عمومی القاب افتخاری عنوان *J.H. Kramers* در *Acta Orientalia Din* فیالتاریخ والوثایق ولاثار (قاهره ۱۹۵۸)

(۲) رجوع کنید به *The assumption of the title of Amedroz* در سلسله *Numismatic Chronicle: Shahenshah by Buwaiyhid rulers* چهار، ج ۵ (لندن ۱۹۰۵) ۳۹۲-۳۹۳ در *The Renaissance of Islam* Mez

(۳) راجع به مسکوکات آن بویه رجوع کنید به کتابگ مسکوکات مثلاً B.M. كتابگ ۱۹۴۴، ۲۲۰ وزمیاور WNZ (۱۹۱۴) ۱۲۴-۶ ذمره های ۷۱-۴۶۰

(۴) عتبی، ۱، ۳۱۷، ۱۳۸، جرباذقانی، گردیزی ۶۲، المتنظم ۵۳۰، ۸ و نیز رجوع کنید

به ۱۹۶۲ *Oriens, The titulature of early Ghazavids*

ساخت و به محمود این مطلب را نوشت و از وی خواهش کرد نام جانشینش را در خطبه داخل کند و نیز روی سکه ها نام او را بنویسد. مسکوکات محمود نشان میدهد که این کار جامه عمل پوشید. (۱) پس از مرگ تاهر تی خلیفه برای محمود لقب نظام الدین و ناصر الحق را فرستاد (۲) در ۴۱۷ / ۱۰۲۶ محمود به سوی هاشد در شبہ جزیره کائیا و ارجحیت برد. این عمل باعث مسیرت مسلمان دو پسر و برادرش فرستاد، هر یکی از آنها القابی را مبنی بر قدرت دنیا بی پادشاه و خلوص نیت در دین دریافتند. علاوه بر آن خلیفه منشوری به محمود فرستاد و در آن متصرفات او را در هندوخراسان و نیمروز و خوارزم تأیید نمود و وعده داد که سلطان هر که را بخواهد جانشین او باشد خلیفه قبول دارد. (۳)

بحران جانشینی پس از مرگ محمود در ۴۰۲ / ۱۰۳۰ موضع تأیید خلیفه را مهمنتر ساخت. محمد و ایعهد رسماً به پشتیبانی فرماندهان نظامی و مامورین ملکی جانشین پدر گردید. مسعود در ایران غربی بسر میبرد و از مرکز سلطنت بسیار دور بود. اورا پدرش با آنجا مقرر نموده بود تا ایالاتی را که تازه از آل بویه و آل کاکویه اصفهان و مسافری های ناروم، گرفته بودند اداره کند. او همچنانکه قبل از این گفتیم از مرکز امپراتوری بسیار دور بود و بنابر آنجای

۱) عتبی ۱، ۲، ۱۲۰-۱۱۱، جریان بازنگرانی ۱۹۰، المتنظم ۷، ۲۱۵، ابن الاشر قاهره ۲۱۱، ۷، و قایع سال ۳۹۱ - تورنبرگ، Thomas J.R.A.S. ۱۱۷، ۹، ۳۱۱، ۳۰۹ - ۲۷۲، ۱۸۴۸^۱ کتابگ، ۲۰، ۲۶، ۲۰ و B.M. ۱۳۳، ۲ - ۱۹۶، ۱۲ نمره های ۴۰۹ در گذشت و در ۴۲۱ / ۱۰۳۰ پسر دیگر ابو جعفر عبدالله باللقب قائم باامر الله خلیفه شد. المتنظم، ۷، ۸، ۴۷، ۸، ۲۹۲، ۷، ۳۰۲، ۷، ۳۵۱، ۳۰۹ و قایع سال ۴۲۱، ۵۴، ۹ = تورنبرگ، ۲۱۹۶۹، ۲۸۹، «صفحه اول این نمره ها».

۲) المتنظم، ۸، ۵۳، ۸، ابن الاشر «قاهره» ۲۷۱، ۷ و قایع سال ۴۰۹ = تورنبرگ، ۱۷۱، ۱۱.

۳) گردیزی، ۸-۸۷.

شببه نیست که محمد باید با تهمام مساعی برای مقابله و تقسیم قدرت مقابله کند. برای تلافی این زیان جغرافیایی مسعود خواست تأیید خلیفه را بحیث جانشین پدر بدست آرد. ظاهر آینه نظر معلومی شود که برادرش فرصت نکرده با بغداد را بعده می‌اسی قایم کند. مسعود قبل از آنکه از اصفهان بیرون برود از خلیفه خواهش کرد وی را بر سمتی بشناسد و خلعت ولوا و لقب برای او بفرستد. جواب مساعد خلیفه مسعود برادری بسیار خوش ساخت و امرداد شیپور بنوازند، دهل بزند و آنرا در اجتماع عمومی بخوانند. نسخه‌های جواب خلیفه را گرفتند و آنرا به اصفهان طارم و مناطق جبال، گرگان، طبرستان و هرات فرستاد این کار برای آن بود که مردم آن جاهابدانند که وی نایب خلیفه امیر المؤمنین و جانشین پدرش می‌باشد. (۱) سفير خلیفه بو منصور هاشمی در نیشاپور در شعبان ۴۲۱/۱ گست ۱۰۳۰ سلطان را ملاقات نمود. در آن جادعه رت مفصلی با فتحار او تشکیل شده بود. وی با خود هدایای بسیار قیمتی آورده بود این هدایا مشتمل بود بر عباها بسیار گران‌بها که یکی از آن‌ها بر نگه پرچم عباسی هاسیاه بود علاوه بر آن‌ده است بازین‌های گران قیمت همراه فرستاده شده بود. ولی منشور نامه و القاب مسعود در اخوش ساخت القاب را بیهقی: ناصر دین الله، حافظ عباد الله، منتقم من اعداء الله، ظهر خلیفه الله امیر المؤمنین مینویسد. مسعود این القاب را اسلحه مهمی مقابل برادرش میدانست زیرا اینها ارزش اخلاقی مهمی برای او نزد مسلمان‌ها داشت. بنابرآن دوباره امرداد که نسخه‌های منشور و جزئیات القاب باطراف بادغیس و خراسان فرستاده شود. تا مردم بیشتر از این طرفدار او گردند (۲)

یکسال بعد در ۴۲۲/۱۰۳۱ القادر (خلیفه) در گذشت و برادرش قائم بجای او نشست. تا این وقت مسعود خود را روی تخت استحکام بخشیده بود

(۱) بیهقی ۱۷-۱۸ «۲» بیهقی، ۴۴-۴۹؛ گردیزی ۹۵ سفير خلیفه، رابوسه مول بن منصور بن افلح گردیزی «از او لادامیر گردیز در عهد سامانی ابو منصور افلح بن محمد بن خاقان. رجوع کنید به گردیزی ۱۱.

سال ۱۱

سیاست امپراتوری . . .

۱۹

و عده‌ای از مخالفین خود را تبعید کرده بود و یا بقتل رسانده بود. او خودش خود را قوی میدانست و این قدر تا اورا در شرایطی که در موقع بر سمت شناختن که در موقع بر سمت شناختن خلیفه جدید باو پیشنهاد میکند می‌بینیم. چون از مرگ خلیفه (قادر) شنید نامه‌تی آنرا مخفی داشت. از اینجا معلوم می‌شود که سلطان میخواسته است شناسایی خلیفه جدید را به تعویق اندازد و شرایطی برای این کار داشته باشد. پذیرایی سفیر خلیفه ابو بکر محمد بن محمد سیاه‌آبادی الطوسي بسیار مجلل بو داین کار را سلطان از این جهت کرد که میخواست عظمت و قدرت در بار غزنوی را باو نشان دهد.

مسع و د در عوض شناسایی خلیفه سه شرط را پیشنهاد نمود:

- (۱) منشور جدیدی باید برای تمام ایالات خود دریافت دارد
- (۲) خلیفه باید بادشمنان غزنوی‌ها (قره‌خانی‌ها) را بطعم مستقیم داشته باشد مخصوصاً آنکه بدون اجازه غزنوی‌ها برای ایشان القاب و منشور نباید بفرستد. این تقاضا مطابق مقاوله‌ای است که در دوران محمود موجود بود (۱)
- (۳) اینکه خلیفه به نقشه مسعود در توسعه امپراتوری بجانب غرب موافقه داشته باشد.

این قیود و شرایط نشان میدهد که سلطان امپراتوری خود را مقتدر ترین امپراتوری جهان شرق اسلامی میدانست زیرا ادعای او در اینکه وی باید وسیله مراوده بین بغداد و قره‌خانی‌ها باشد اقدامی است دلیرانه ظاهر^{۱۰} خوف‌از رقیب لایق وزرنگ^{۱۱} چون نیالنگین سمرقند و بخارا و قادر یوسف کاشغروختن اورا باین کار و اداسته بود. فهرست ممالکی را که مسعود برای ادخال در منشور داده بود بدون شببه برای این بود که خلیفه و سلطان ارضی اور ارشادی. این اراضی

^{۱۰} وقتی خلیفه به خوارزمشاه مأمونی ابوالعباس مأمون بن مأمون خلعت و منشور و لقب هین الدوله وزین العمل را فرستاد شاه از قرس محمود نتوانست این اعطای خلیفه را در پا یختش گور گنج علی؟ پذیرد. رجوع کنید به قرکستان بار تولد، ۲۷۵؛ نظام، سلطان محمود ۵۷.

عبارت بود از: خراسان، خوارزم، فیروز، زابلستان، تمام هند و سistan، سند، چغانیان، ختلان، قبادیان، ترمذ، قصدار، مکران، و الشستان، کیکانان^(۱)، ری، جبال، اصفهان، تمام علاوه هایی که تا حلوان، گرگان و طبرستان میرسد.

بالاخره هدایای میهورت کننده ای به خلیفه فرستاده شد این هدایا به قول میمندی وزیر عبارت بود از ۲۰،۰۰۰ من نیل برای شخص خلیفه و ۵۰۰۰ من برای دربار یان او بر علاوه هدایای نقدینه که پروز خواندن خطبه بنام خلیفه جدید داده شده بود باهدا یای قیمتی دیگری که ممکن بود شخص سلطان بفرستد. مقداری هم باید به سفیر داده می شد این مقدار را وزیر ۱۰۰،۰۰۰ در هم و عبای فاخر تعیین کرد. مسعود^{هیخو} است از دیاد ثروتش را به خایفه بفهماند. در آخر برای او صد پارچه لباس فرستاد که ۱۰ پارچه آن از طلاقه شده بود. اشیای آنی نیز جزو هدایا بود: ۳۰ کیسه مشک، ۱۰۰ کلچه کافور، ۳۰ شمشیر هندی، یک طاقه عبای طلایی که ۱۰۰۰ مثقال وزن داشت مکمل به چواهر، ۱۰ عدد لاجورد و ۲۰ عدد لعل بدخشان، ۱۰ اسب ختلی، و ۵ غلام ترکی. سفیر از مسعود عبایی را در رافت داشت که ۵۰۰ مثقال وزن داشت و از جنس عبایی بود که معمولاً به فقهاء میدادند. علاوه بر آن یک استر، ۲ اسب، ۱۰۰،۰۰۰ در هم، ۲۰ طاقه عبای قیمتی با وداده شده بود وزیر شخصاً یک استر ۵۰۰ دینار و ۱۰ طاقه عبا با آن علاوه نمود.^(۲)

^(۱) کیکانان و الشستان و بالس شهرهای قصدار یا توران در بلوچستان شمالی است. کیکان پایتخت پادشاه توران بود لست رفج آنرا باقلات حالیه تطبیق می کند.

The Lands of the , G. Le Strange
Eastern Caliphate (Cambridge 1905) 332-3, 347.
حدود العالم ۱۲۲، ۲، حدود العالم

^(۲) بیهقی ۹۴-۲۸۶؛ راجع به تفصیل این هدایا رجوع کنید به B. Spuler
Iran in Fruh - islamischer Zeit (Wiesbaden 1953) 367-9.

این نمایش هدایا اثر مطلوب را داشت. سال ۱۰۳۳/۴۲۴ سلیمانی سفیر در نیشاپور نزد مسعود آمد. هدایای مشتمل بر رداو اسپ و منشور نامه مطلوب را در پوش سباه معمول زمان آورد. فرمان مسعود بر مملکت‌های موروث و مکتب و آنچه بازگی بگیرد تأیید شده بود: مسعود سیاستش را اعلام کرد و خودش را حامی دین در مقابل کفار و اسماعیلی‌ها خواند: عمامه و شمشیر را پیش آور دند سلطان گفت عمامه‌ای را که میخواهم بر سر بیندم باید ناصر دین آنرا بینند. شمشیر را بر کشید و اظهار داشت زنادقه و قرامطه را باید از بیخ و بن برکند.

سنت پدرم یعنی الدوله والدین باید مرعی باشد علاوه بر آن اراضی دیگری که هنوز بدست دشمنان است باید بزور شمشیر مطیع گردد (۱). این واقعه انتهای قدرت مسعود را نشان میدهد. دیری نگذشت که قرکمن‌ها بر خاسته و فضای کشوری تیره شد.

یک مسئله باقی می‌ماند که حل گردد و آن اینکه شجره نگار اتریشی ز مباور میگوید مسعود در نیشاپور و همدان تا ۱۰۳۳/۴۲۴ نام خلیفه قادر را روی مسکوکات نگهداشته بود در حالیکه قادر در ۴۲۲ وفات نموده. به قول او این کار باید علتی داشته باشد که هنوز به ما پدرستی معلوم نشده. تنها راه حلی که می‌توانیم بیناییم این است که مسعود با وجود آنکه نام خلیفه جدید را در خطبه ذکر میکرد از ذکر نام او (القائم) در مسکوکات خودداری کرد، و متظر اجرای تقاضاها بیش از خلیفه بود. اینکه بین مسعود و بغداد اعتماد کامل وجود نداشته از عمل سلطان هنگام حرکت دو سفیر خلیفه معلوم میشود. سفرای مزبور در مهر ۴۲۳ دسمبر ۱۰۳۲ چنان‌وطن حرکت کردند. هنگام حرکت مامور مخفی با او همراه کرد، تا هر چهارز کوچک و بزرگ واقع میشود و بوسی اطلاع دهد (۲).

(۱) رجوع کنید به بیهقی ۳۶۲-۷۹.

(۲) بیهقی ۳۶۲-۷۹.

سفرای خلیفه تاریخ الثانی ۱۰۳۳ / مارچ ۴۲۴ نزد مسعود نیامندند و شاید وقتی مسعود مطمئن شد خلیفه خواسته‌های اورا عملی میکند نام وی را در مسکوکات جداداد، سکه‌های دیگر غزنوی که در ۲۴ می‌باشد از آن ضرب شده‌نام قائم را دارد (۱).

-٦-

دیدیم که غزنوی‌ها با مقام خلافت را بخطه خوب داشتند و از نفوذ اخلاقی آنها استفاده میکردند. راست که (همچنانکه قبل ازین دیدیم) از این رابطه نیل نمیتوانست منفعت نظامی یا سیاسی بدست بیاید زیرا قدرت مادی خلافت در این وقت تعریف نداشت. آل بویه در اکثر جاهای عراق و ایران غربی نفوذ و قدرت مادی داشتند. بنابر آن آنها می‌توانستند مراسم مخصوص خود را با آزادی اجرای کنند (۲) می‌توانستند مامورین دولت را بر خلیفه تحمل کنند، اگرچه خلیفه گاهی از اجرای آن خودداری می‌نمود.

با وجود این، این فشار برای خود حدود معینی داشت و آل بویه نمیتوانست در تمام کارهای خلیفه مداخله نماید. به منفعت آنها هم نبود که دست خلیفه را بسکلی از کارها کوتاه نماید. زیرا از طرفی ممکن بود حسن ترحم مردمان دیگر به طرفداری خلیفه بر انگیخته شود از طرف دیگر عباسی‌ها را آل بویه لازم داشتند زیرا می‌توانستند ایشان را مقابل فاطمی‌ها استعمال کنند. اگرچه آل بویه و فاطمی‌ها نقاط مشترک مذهبی باهم داشتند ولی منافع سیاسی و تصادم آنها در قسمت‌های سوریه و جزیره براین چربی میکرد. از این جاست که خلیفه در ۱۰۰ می‌توانست بهاء الدوله را اوادار دلشکری مقابل فرمانروای موصل قرار داش

(۱) مشـلا در B. M. Catalogue II ص ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۵۲۰ ، ۵۲۴ ذمرات ۱۹۱۴.

زمباد و WNZ ۱۳۰ «۱۹۱۴» ، نمره ۴۵۱

(۲) رجوع کنید به المتن فم ۱۹، ۱۵، ۸-۷، ۷، ۴، ۷، ۷، ۴، ۱۲، ۸-۷، ۴، ۱۳، ۴۰۳، ۸ = تورنبرگ ۳۵۲ هجری و ۳۵۳ قایع سال ۱۳۰۴.

بن مقلد بفرستد. قرواش تابع فاطمی هاشده بود القادر در حقیقت آل بویه را بر خودبار نمیدانست. بعد از عبدالدوله و حشت قدیمی دیلمی این خانواده تخفیف یافت این خانواده تجزیه شد و به جنگ های داخلی گرفتار گردید. در اواسط قرن ده چند خلیفه پیغمبر مردند و یکی بعد دیگری به خلافت نشستند. القادر والقائم ۸۴ سال متفقاً سلطنت داشتند و در پست رخویش در گذشتند. علت واقعی خوف خلیفه مر بوط به خارج نبود بلکه شورش داخلی خود بغداد اور اپریشان ساخته بود. فرق مختلف مذهبی و ترک و عساکر دیلمی یکی مقابل دیگری جنگیدند و عیارها فعالیت داشتند. و اگر مورخی در یکی از سالها حادثه ای را در پایتخت ننویسد مطلب غیر طبیعی است.

معدالک اینکه خلیفه تحت حمایت و قیامو میت آل بویه بود مطالبی است واقعی. از این جاست که مخالفین آل بویه میتوانستند بگویند خلیفه را باید از قیامو میت وسر پرسنی آل بویه بیرون آورد. رابطهء محمود دبا آل بویه اگر دوستانه نبود خراب هم نبود تا آخر سلطنت وی فقط یک تصادم بین او و آل بویه رخداد و آن در کرمان بود. وی نتوانست از مذاخله در جنگ جانشینی خودداری نماید. در ۷۰۷ نائب الحکومه کرمان قوام الدوله ابو الفوارس مقابل برادرش سلطان الدله فرمانروای فارس قیام نمود ولی مغلوب شد و به بست گریخت واز محمود کمک خواست. محمود لشکری فرستاد اما نتوانست وی را به سلطنت رساند (۱). غیر از این رو ابط با آل بویه عادی بود. در سلطنت مسعود جلال الدوله امیر عراق ادعا کرد که محمود به طیب خاطر مداخله در امور کرمان را ترک گفته بود واقعاً محمد در اوآخر سلطنت وقتی جنگی در کرمان روی مسئله جانشینی برخاست، در امور آن جا مداخله ننمود.

(۱) عتبی، ۲۰۶، ۱۵؛ جرباذقانی ۲۳۱ - ۲؛ ابن الاثير قاهره، ۷، ۲۹۴ و قایع سال ۷۰۷

هجری = تورنبرگ، ۹، ۸-۲۰۷؛ ناظم سلطان محمود، ۲-۱۹۲، Spuler در

کرمان را بیابانی که در قسمت‌های شرقی و شمالی آن ایالت واقع بود از امپراتوری غزنی قطع نموده بود. علاوه بر آن این ایالت از نظر پیداوار مهم نبود. ایران مرکزی بیشتر می‌توانست توجه یک امپراتور را جلب کند زیرا شهرهای مهم تجاری و اقتصادی چون ری و اصفهان و قزوین داشت. رسیدن به آن جاها از خراسان مشکل نبود مخصوصاً آنکه ایالات کسپین و گرگان و طبرستان بتصرف آل زیار بود و آنها با غزنی‌ها دوست بودند. آل بویه و سامانی‌ها بر اراضی بین جبال و خراسان بسیار جنگیدند و سامانی‌ها برای بدست آوردن ری مصارف زیاد نمودند (۱).

اگر بهانه‌ای برای مداخله در ایالت آل بویه پیدامی شد سلاطین غزنی نه تنها وضع خلیفه را در بغداد به میان می‌کشیدند بلکه علاقه خود را برای بازگردان راه حجج بین عراق و فارس اظهار می‌نمودند. هر سال خراسان و مشرق جمعیتی از حجاج را به حجج میفرستاد و برای رهنمایی آنها فرمانروایان غزنی یکی از درباریان متنفذ را مقرر می‌نمود. جنگهای برادر کشی بین آل بویه ناراحتی‌هایی در کشور خودشان ایجاد نموده بود. و نیز به علت ضعف خودشان نمیتوانستند نفوذ خود را بر بیابان گردۀای سرحدات مجاور قائم کنند. این طوایف بدوی همیشه بر کار و ان حجاج در نجد حمله می‌کردند. مورخین علی‌الاکثر میگویند در آن سال سفر در عراق و خراسان آسان نبود.

مردم شکایت ناامنی را به سلاطین غزنی کردند، میخواستند ایشان را متوجه این مسوء‌الیت بسازند. ابن‌الجوزی در وقایع سال ۱۰۲۱/۴۱۲ می‌نویسد: «سفر عراق بسال ۱۱/۴۱۰ معطل شد. بسال ۱۲ به عین الدوّله ابو القاسم محمود متول شدند و گفتند: تو پادشاه اسلام و مقتدرترین سلطان روی زمینی هر سال سر زمین جدیدی از اراضی کفار را فتح می‌کنی ولی اجر خداوند در مقابل بازگردان راه زیارت مکه بزرگتر خواهد بود این مسئله بیشتر باید مورد توجه تو قرار گیرد» [بدربن حسنیه فرمانده کردی همدان و دینا ور ۳۶۹ - ۴۰۵ / ۹۷۹]

۱۰۱۴ سلطنت داشت] نامدست بیست سال و سایل سفر حجاج را با دادن پول و مشوره فراهم کرد و هر یکی از مردم وطن تو در حبیثیت و اعتبار نسبت به مردم هر کشوری سبقت دارد پس به صالح خداوند قیام کن خداوند عالی و متعالی است، اندکی در راه او متوجه باش . «(۱)

سه سال بعد حجاج خراسان از راه اراضی فاطمی سوریه و جزیره برگشتند . در ۱۰۲۸ / ۴۱۹ بعضی از خراسانی ها و سواحل خلیج فارس به کشتی جانب جله رفته زیرا راه دیگر در طول فارس مسدود بود (۲). این وقایع به سلطان خوب موقع میداد در امور غرب مداخله کند، مخصوصاً مسعود در ۱۰۳۳ / ۴۲۴ لشکری را فرستاد و این لشکر فرمانروای دیامی ساده و قم شهر نوش بن ولکین را آگرفت و بقتل رسانید. او بعی کرده بود و با حجاج بد رفتاری میکرد و از حجاج حق عبور میگرفت: (۳) در دو موقع دیگر نیز مسعود برای باز کردن راه حجاج به حمله اقدام نمود و در آن از فتوحات خود بحث میکند .

محمد در آخر عمر سیاست عدم مداخله را در اراضی آل بویه ترک گفت و بر ری حمله بردا و فرمادر وای آنرا از عهده اش برگزار ساخت . حاکم ری مجدد الدوّله ابوطالب رستم بن علی نامدشت . چایک سال قبل مادر مجدد الدوّله سیاده با کمال قدرت بر ری فرمان میداد و نمیگذشت پسرش آزادانه حکومت کند . و پس از آنکه مادر در گذشت و پسر باید مستقیماً قدرت را بدهست میگرفت نتوانست

(۱) المنتظم، ۲۰، ۸؛ رجوع کنید به ابن الاثير «قاهره»، ۷، ۲۱۰ و قایع ۴۱۲ = تورنبرگ ۲۲۹۶۹ . با این درخواست محمود قاضی القضاط خود ابو محمد الناصحی را فرمود رهنما یو، حجاج را بر عهده بگیرد و بوی ۳۰۰۰ دینار داده شود تا برای حفظ امنیت بین بدوي ها تقسیم شود .

«(۲)» المنتظم، ۳۶، ۱۶، ۸؛ ابن الاثير «قاهره»، ۷، ۲۱۸، ۲۳۴ و قایع ۴۱۵ = تورنبرگ ۲۳۹۶۹ ، ۲۶۱ ، ۳۰» ابن الاثير «قاهره»، ۸، ۴ و قایع ۴۲۴ = تورنبرگ ، ۹ ، ۲۹۲ راجع به معنی این نام دیلمو رجوع کنید به F. Jush.

Namenbuch (Marburg 1895) 277 ، 347، 355 - 6.

بخوبی از عهده کارها برآید. لشکر دیلمی از فرمان بیرون رفت و وی مجبور گردید از محمود کمک بخواهد. قبل ام محمود میخواست شهری که از نظر اقتصادی و سوق انجیشی ارزش خاص دارد به تصرف سیده باشد. و چون میهمانی وزیر از سلطان پر میشد چرا پیش ازین در امور آنجا مداخله ننموده، سلطان با تبسم جواب داد اگر در آنجا مردی حکومت میکرد لشکر قوی در نیشاپور میگذاشتم و چون در آن جازنی حکومت میکند آل بویه را برای خراسان خطری نمیداند. (۱)

محمودا گرچه بدعوت مجدد الدوله بهری آمد، ظاهر آدر دوره سیده میخواسته است حمله ای بر خراسان بنماید. این دعوت با موقع داد شهر را غارت کند، بعضی از مردم آنجا را بکشد و خزانه زیادی را با خود به غزنی بیارد. محمود میخواست برای این کارهاتو جیوه داشته باشد. دور کردن باطنیه، مزدکیه، معترله، از جبال، که ضعف مجدد الدوله باعث انتشار آنها گردیده بود توجیه خوبی بحساب می آمد. محمود در دوران سلطنتش هدا یا بی با شرح جنگها برای خلیفه می فرستاد در این مورد نیز فتحنامه ای مستقیماً از خیام سلطان به خلفیه فرستاده شد محمود در این فتحنامه علت حمله خود را تحلیل می کند. (۲) مسعود در اوایل سلطنت از اینکه خلیفه القادر اور اجانشین پدرش شناخته بود مر هون او بود. علاوه بر آن تسبیح ری و مطیع ساختن امر ای کوچک کردن و دیلمی در جبال و تحمیل قیمه و میت بر علاء الدوله بن کاکویه غزنی هارادر ایران قدرت واقعی بخشد. سلطان جدید استعداد پدرش را نداشت و دیری نگذشت که این مطلب موضوع بحث مشاورین و دربار قرار گرفت. جاه طلبی او با ندازه پدرش بود اما قادر ترا اراده و عمل محمود را نداشت و در قضایات نیز بپایه محمود نمیرسید. امپراتوری غزنی بحدی بزرگ شده دودکه بیک

۱) بیهقی ۲۶۳ « ۲۶۴ » بیهقی همانجا. ۲) جزئیات این مکتوب را در المتنظم ۸۰

نفر نمی تو انت آنرا بدرستی اداره کند. علاوه بر آن عناصر شکننده ای در آن دیده می شد. این عناصر عبارت بودا: اول غزه اکه حملات شان در سرحدات ایران شروع شده بود؛ ثانیاً سلجوق‌ها استحکامات نظامی غزنوی را از خراسان فتح کردند می نعو دند. فتوحات جدید بطرف غرب تا وقتی ادامه داشت که خطوط موصلات بین خراسان و ری بدست غزنوی هاباشد. و در اواسط دوره مسعود ترکمن‌ها این سفر را بسیار مشکل شناخته بودند.

معدال‌ک در اوایل سلطنت مسعود فکر توسعه امپراتوری را بجانب غرب در سر می‌پروردانید. خلیفه را باید از دست آل بویه هایی می بخشید؛ حمله بزرگی در مقابل فاطمی‌ها صورت می‌گرفت و نیز در جهادیکه مقابل بایزنتین ادامه داشت باید شرکت می‌کرد. بایزنتینی‌ها هنچ‌هست فرمان نروایی مقه‌تدر مقدونی سرحدات اسلام را در شمال افريقيا می‌کردند. در نیشاپور خلیفه ادعای مسعود را قبول کرد. وی اراضی را که مسعود بتازگی در ایران مرکزی و غربی فتح نموده بود بر سمت شناخت واراضی را که در آینده نیز در شرق یا غرب فتح کند از وی دانست. (۱) مسعود در نامه‌ای که به قدر خانیو سف در قسمت بدست آوردن اقتدار خویش می‌نویسد می‌گوید پس از مرگ پسر خلیفه همیشه بوی می‌نوشت که به بغداد برودو او را از شرگروه اذنا برجات دهد.

مسعود وقتی سلطنتش را استحکام بخشید سیاست تهدید آمیزی را در مقابل آل بویه در پیشگرفت. علت قبلی که عبارت از صاف کردن راه حجاج بود از میان رفته بوداما کرمان که قبل از در آن جامد اخله نموده بود فقط خوبی برای حمله شمرده می‌شد. مسعود تهدید خود را بانتظار آغاز می‌کند:

«و دستور دهد تا از جانب سیستان قصد کرمان کرده آید و از جانب مکران قصد عمان و قر امطه را برانداخته شود و لشکری بسی اندازه جمع شده است

(۱) بیهقی ۴۹.

وبزیادت ولايت حاجت است و لشکر را ناچار کار باید کرد اگر حرمت در گاه خلافت را نبودی ناچار قصد بغداد کرده آمدی تراه حج کشاده شدی که ما را پدر برای این کار ماند و چون وی گذشته شد اگر ما را حاجتمند نکردندی سوی خراسان باز گشتن بضرورت امروز بمصر یا شام بود یعنی و ما را فرنگان کاری در رسیدند و دیگر میرسند و ایشان را کار می باید فرمود، و با آل بویه دوستی است و آزار ایشان جسته نیاید اما باید که ایشان بیدار تر باشند و جاه حضرت خلافت را بجای خویش باز برنده و راه حج را گشاده کنند که مردم ولايت را فرموده آمده است تا کار حج را است کنند چنانکه با سالاری از آن مابروند و ما اینک حجت گرفتیم و اگر در این باب جهادی نزد دماجد فرماییم که ایزد عز ذکر ه ما را از این پرسد که هم حشمت است جانب ما را و هم عدت و آلت تمام و لشکر بسی اندازه . (۱)

بهانه باین ترتیب عبارت بود از ضعف حکومت آل بویه و اثر آن مزاحمت مردم . ابوالفارس قوام الدوله برادرزاده کالجار حکومت خوزستان و فارس و کرمان را در این وقت تحت لقب عماد الدین بدست داشت . مسعود میخواست از خرابی او ضماع استفاده کند و انتقام خود را از عماد الدین به نسبت کمکی که با عماد الدوله کاکویه نموده بود بگیرد . در نظر داشت حمله ای هم از راه سواحل خلیج فارس و کرمان بر عمان بنماید . عمان از دوره معز الدوله و برادرزاده اش عبدالدوله در تحت تصرف و حمایت آل بویه بود . در اوایل سلطنت مسعود یکی از پیشوایان محلی ابوالقاسم علی بن الحسین بن مکرم بحیث تیولدار آل بویه آن جار اداره میکرد ولی در آن جانه تنها قرمه ها که مسعود آنها را در نامه خویش ذکر می نماید بلکه خوارج ابااضیه نیز او ضماع را خراب ساخته بودند . (۲)

(۱) بیهقی ۲۹۱-۲ . (۲) ابن الاثير (قاهره) ۸، ۱۴، ۲۰، ۴۲۸، وقایع ۴۳۱، ۴۲۸ = تورنبرگ

S.M. Stern و A.D.L. Bivar در *The Coinage of Oman under Abu Kalijar the Buwayhid Numismatic Chronicle 6th Series Vol. XVIII (1958)- 147-56.*

لشکر معز الدوّله از ابله و سیر اف از سو احل فارس حرکت و از خلیج فارس عبور نمودند و بر عمان حمله کردند. امار ابظه اقتصادی و نژادی بین مکران و عمان همیشه مسدود بوده و این مطلب که غرنوی ها از آنجاها مقابل عمان موقعاً حمله نمایند غیر ممکن نبود، با وجود آنکه غرنوی ها اصلاح‌قوه بری بودند و در بحریه تجربه نداشتند (۱). اینکه غرنوی ها در عربستان حکومت کنند یکجا از امکانات تاریخ است که نتوانست جامه عمل پیوشد.

لشکر غزنوی، لشکری که برای رویکار کردن دست نشانده مسعود ابوالمعسکر در کرمان بسکار رفت و بود، موقعاً کرمان را بددست آورد (۱۰۳۳/۴۲۴) جلال الدوّله به مسعود نوشت از این تعرض اعتراض نمود و شکایت کرد که این اقدام سیاست عدم تعزیزی را که بین او و محمد وجود داشته نقض میکند.

﴿وَأَمِيرُ بَغْدَادِ كَهْ بَا أَمِيرِ ماضِي صَحِبَتْ دَاهِشَتْ وَمَكَاتِبَ وَمَرَاسِلَتْ ازِينِ حَدِيثِ
بِيَازِرَدِ رَسُولِي فَرَسَهَا دُوَّدِ عَتَابَ سَخْنَ كَفَتْ وَجَوابَ رَفَتْ كَهْ آنَ وَلَايَتْ ازِدوْجَانِ
بَوْلَايَتْ مَأْيَوْسَتْهَ اسْتَ وَمَهْمَلْ بُودَرَعَا يَا ازْمَفَسْدَانَ بَفَرِ يَادَآمدَنَدَوَ بَرَمَافَرِ يَضْمَهَ
بُودَمَسْلَمَهَا زَانَ اَفْرَجَ دَادَنَ وَدِيَگَرَ كَهْ اَمِيرُ الْجَرَعَمَيْنَ مَارَ اَهْنَشَورَى فَرَسَتَادَهَ اسْتَ
كَهْ چَنَيْنَ وَلَايَتَ كَهْ بَىْ خَدَاوَنَدَ وَتِيمَارَكَشَ بَيْنِيْمَ بَكَيْرَيْمَ .﴾

امیر بغداد درین باب با خلیفه عتاب کرد و نو میدی نمود، جواب داد که این حدیث کوتاه باید کرد، بغدادو کوفه و سواد که بر بالین ماست چنان بسرا ضبط کره نیامده است که حدیث کرمان می باید کرد و آن حدیث فرابرید و آزار در میان نمایندو ترسیدند که کرمان بازستندی

(۱) حمله محمود در ۱۰۲۷/۴۱۸ مقابل جت در سنندجان قمیله که غزنوی ها قوه بحریه منظم داشتهند هر چند این قوا برای آبهای داخلی باشد. در این موقع سلطان ۱۴۰۰ کشتی جمع نمود. این کشتی ها برای حمل عساکر، نیزه داران و نفت افگن ها تهیه شده بود. کشتی های مزبور را با میخ های بزرگ مجهز ساخته بودند (گردیزی ۸۹-۹۰؛ ناظم، سلطان محمود ۱۲۱-۲)

که لشکر های ما بر آن جانب همدان نیر و میگیر دو در بیم آن بو دند که بغداد نیز از دست ایشان بشود. » (۱)

حوادث طوری شد که سلطنت عز نوی ها بر کرمان نتوانست بیشتر از چند ماه دوام کند. مردم از طرز حکومت مخصوصاً مالیه گیری عمال غز نوی نار اضی بودند. ایشان مجدداً آل بویه را دعوت نمودند ولشکری تحت فرمان عماد الدین وزیر ابوالمنصور العادل بن ماقنا لشکر غز نوی را در کرمان بیرون کرد (۲) ولی در موضوع شکایت راه حجاج ابتکار هنوز هم بدست مسعود بود. خلیفه دوباره نوشت که به آل بویه امرداده است راه ها را منظم بسازد و آب انبار های طول را ترمیم و درست کند و کار و انخراسان و ماواراء النهر را کنون می تواند از این راه عبور نماید. مسعود، بنابر آن، بیکی از افسرهای عالیرتبه خواجه علی میکالی، را سالار حجاج (امیر الحاج) تعیین نمود.

-۷-

ما خذ ما در قسمت روابط بین غزنی و بغداد در اواخر سلطنت مسعود یعنی بعد از ۱۰۳۴ اطلاع بدست نمیدهد. ممکن است روابط سیاسی دوام داشته باشد آنهم به پیمانه کمتری ولی منظور عمدۀ غز نوی هام سأله بر سمت شناختن جانشینی و جاه طلبی های ایشان در تصرف اراضی غرب برآورده شده بود. سلطان به دفع سلجوقی ها مصروف بود. با اثر فشار متحد آل کاکویه و قرکمن ها غز نوی ها مجبور شدند بعضی از اراضی متصرفه خود را در ری و ایران غربی ترک بگویند. خطوط مواصلات بین خراسان و غرب و بین خراسان و خوارزم نمی توانست بدرستی حفظ شود. این چیزها را بسطه مستقیم را ببغداد مشکل می ساخت.

پس از حمله مسعود بر آمل در زمستان ۱۰۳۴/۴۲۶ نظر سلطان راجع باو

(۱) بیهقی ۴۲۰ - ۱. (۲) بیهقی ۴۲۹، ۴۲۳؛ ابن الاثیر (فاهره) ۷ - ۳۰۳، ۷ و قایع

سال ۴۲۲ = تور فبر گ، ۹، ۲۸۲ (صفحه دوم این عدد)

نگیر یافت. بیهقی میگوید حمله سلطان بسیار شدید بود عده ری از مردم به بغداد و مکه برای شکایت رفتند.

بعد از شکست دندانکان و ثیقه مکاتبه مسعود با خلیفه هر جو دنیست. اگر وی به قره خانی‌ها (ارسلان خان بن قادر خان یوسف) نامه نوشته است از اوضاع شکایت نموده و از او در مقابل سلجوقی‌ها کمک خواسته (۱). پس از آنکه خراسان از دست رفت مسعود نمی‌توانست به فتوحات خود جانب غرب ادامه دهد و خلیفه را رهایی بخشد، علت مهمی هم برای هر دو طرف موجود نبود که یکی به دیگری متول شود. آینده ایران بعد از این بدست سلجوقی‌ها بود (۲). (پایان)

(۱) بیهقی ۶۲۰-۴. (۲) نامه‌قائم را قلقشنده در صحیح الاعشا (فاهره ۱۲۲۱، ۴۰-۱۹۱۳، ۶-۴۰۹) ثبت میکند. میگویند این نامه به مسعود بن محمود نوشته شده بود در آن شکست الپا صری تو ضیح شده (۱۰۶۱/۴۵۰) امانامه اصلاً بنام ابراهیم بن مسعود است.

توصیف و تشبیه در ادب نو

اجنگل وسیع درختان کاج در دو طرف شط منجمد باحالی پرازا بهام گسترده بود؛ درختانی که از وزش باد، تازه قبای سفید بر فین شان از تن افتاده بود، سیاه و مغموم در بر ابر شعاع پریده رنگ خورشید رو بزال غروب در هم می‌ولیدند، گویی از فرط حزن و وحشت میخواستند بهم تکیه کنند.

زمین بیابان مرده و بی‌انتهای بود که در آن جنبه‌هایی نمی‌جنید و پرندگان پر نمی‌زد و چنان سرد و مترک و غم انگیز بود که اندیشه‌آدمی در بر ابر رعب و صولت آن تماورای اقلیم غم و وحشت می‌گریخت؛ روح مغموم آدمی را هوس خنده مخصوص خنده‌ایی شبیه به زهر خند حزن انگیز ابوالهول، خنده‌ایی خشک و بی‌روح و بی‌نشاط، خنده‌ایی مانند نیش‌خند مقام ابدیت بدستگاه پوچ و بی معنای کاینات و به تلاش‌های مسخره و بیهوده و جودی اثر مافرامی گرفت.

این زمین بیابان و حشت خیز و افسرده شمال بود که تابطون آن یخ بسته بود. از «سپید دندان» جلک لندن، ترجمه محمد قاضی

«مادر جان خافه آجی خیر اتس زوت شویک کاسه کلان بته که پلو بیارم زوت شو که خلاص میشه... خدا یا خلاص میشه زوت شو.»

یحیی در بر ابر مادرش هاجره ایستاده فریاد میکرد و پاهای بــر هنــه اــش رــا اــز بــیــصــبــرــی بــر ســطــحــبــام کــه آــفــتــابــ تــمــوزــ مــثــلــ تــاوــه آــنــرا دــاغــ گــرــدــانــیدــه بــود مــیــکــوــفت وــگــرــدــ ســفــیدــی اــز آــنــ بــهــوــ اــمــیــکــرــدــ. هــاجــرــه درــســایــه دــبــوارــ ســنــجــی نــزــدــیــلــثــ نــاوــه بــرــوــی دــوــ کــفــ پــایــشــ نــشــســتــه بــودــ. پــیــشــ رــوــیــشــ یــلــکــ تــغــارــه گــلــی وــپــهــلــوــی تــغــارــه یــلــکــ کــوــزــه آــبــ بــودــ. دــســتــهــ کــوــزــه شــکــســتــه بــودــ. درــبــینــ تــغــارــه آــبــ چــرــکــخــا کــســتــرــی رــنــگــ بــودــ وــبــدــورــ آــنــ کــفــ وــحــبــ صــابــونــ حــلــقــه زــدــه بــودــ کــفــ وــحــبــ هــمــ چــرــکــخــا کــســتــرــی بــودــ. درــکــنــارــ تــغــارــه بــرــوــی یــلــکــ پــارــچــهــ نــمــدــ نــیــمــهــ صــابــونــ مــســتــعــمــلــ کــا لــاــشــوــیــ ســیــاهــ رــنــگــ اــفــتــادــه بــودــ.

دــســتــهــایــ هــاجــرــه تــابــالــایــ آــرــنــجــ بــرــ هــنــه بــودــ. ســاعــدــ خــوــشــ ســاــخــتــ گــنــدــ مــیــ رــنــگــ دــاشــتــ اــمــا اــزــ مــچــهــا بــهــ پــایــینــ پــشــتــ دــســتــ وــکــفــهــا وــپــنــجــهــ هــایــشــ ســرــخــ وــپــرــچــینــ بــودــ. یــلــکــ ســرــخــی زــنــنــدــه بــرــنــگــ لــکــهــ پــیــســ اــزــ تــحــامــ مــدــامــ باــ آــبــ وــکــاــســتــکــ وــدــرــ شــتــیــ تــغــارــه حــکــایــتــ مــیــکــرــدــ. پــوــســتــ اــنــگــشــتــانــشــ چــنــانــ فــازــکــ شــدــه بــودــ کــه هــرــ آــنــ تــصــورــ مــیــ شــدــ خــونــ اــزــ آــنــ درــ تــغــارــه جــارــیــ مــیــ شــوــدــ. هــاجــرــه مــرــقــبــ مــثــلــ یــلــکــ دــســتــگــاهــ خــودــ کــارــ حــرــکــتــ مــیــ کــرــدــ. درــ حــالــیــکــه پــاــهــایــشــ درــ ســطــحــ بــامــ قــایــمــ بــوــ دــقــنــه اــشــ درـ~ هــرـ~ چــنــدــ ثــانــیــه یــکــبــارــ بــطــرــفــ پــیــشــ خــمــ شــدــه باــهــرــ دــوــ دــســتــشــ بــرــ پــارــ چــهــ ســفــیدــیــ کــهــ درـ~ تـ~غ~ـار~هــ بــودــ فــشارــ مــیــ آــ وــرــ دــوــ باــ زــرــ اــســتــ مــیــ شــدــ وــپــســ اــزــ یــلــکــ لــحظــه درـ~ نـ~گـ~ بـ~هـ~ عــینــ حــرــکــتــ رــاــ تــکــرــ اــرــ مــیــکــرــدــ. یــحــیــیــ اــزــ ســکــوــتــ وــبــیــ اــعــتــنــایــیــ مــاــدــرــشــ وــبــیــشــتــرــ اــزــ حــرــکــتــ یــلــکــ نــوــ اــخــتــ تــنــهــ اــشــ عــصــبــانــیــ شــدــه پــاــهــایــشــ رــاــ مــحــکــمــ تــرـ~ نـ~مـ~ین~ کـ~و~فت~ و~فــر~ یــاد~ کــر~د~: «~ تــرــه~ مــیــگــمــ

کر خونیستی خانه آجی خیر اتس زوت شویل کاسه کلان بته که پلو بیارم خلاص
میشه خلاص .

هاجره نگاه مرده و بسی فروغی باو انداخته مثل آنکه بر استی از سخنی چیزی
نفهمیده باشد دوباره بکارش مشغول شد. یک دو سه، دستانش پارچه سفید را
در تغاره می‌شرد و هل می‌کرد. با این فریاد یحیی از اورسی که رو بروی هاجره واقع
بود سر و کله یک پیرزن نمایان شد. پیرزن کوتاه و قطور بود. موهای ژولیده
خاکستری داشت. یک دندان زرد در از از لشه بالایش بر لب زیرین نشسته بود.
مثل آن بود که زهر خند مرگش بر چهره اش بسته باشد. پیرزن خ طاب به
هاجره گفت: «از نکهه لمشت چرا دل طفلکه او می‌کنی؟ نهشتوی که می‌گه خازه
آجی خیر اتس؟ زوت شویل چیزی بته که پلو بیاره، شواید، اولادا
بخورن .»

هاجره بدون آنکه حرکت نوسانی تنهاش متوقف شود جواب داد: «آخر
کاسه کلان از گور بایم بیارم باشین که امی تنهانه او بسکشم تغاره ره برش میتم.»
پیرزن که معلوم می‌شد سر جنگ دارد بشنیدن این سخن بر پا ایستاده رو بروی
هاجره در دهن اورسی قرار گرفت. دو دستش را بد و چوکات اورسی بند کرد و با
صدای خشن فریاد کرد: «کسی ماچه خر! آلی ماره دتغاره مردار که مرداری.
لندایته میشویی نان میتی؟ بخی گم شو کاسه ره بته.» هاجره آب تغاره را در ناوه
حالی کرده تنبان سفیدی را که در آن بود با هر دو دستش سخت تاب داد و باز پس
در تغاره انداخت و از کوزه بالای آن آب تازه ریخت. پس از آنکه تنبان را
حرکت داد باز آفر از تغاره کشیده تابداد و از جایش بلند شده در روی ریسمان
که از یک طرف بطرف دیگر بام کشیده شده بود پهلوی یک پیراهن خاکی مردانه
پهنه کرد. آنگاه به پیرزن متوجه شده بالین خسته و بدون دلچسپی گفت: «نه نه
باز چرا آگپای چنی میز نی اگه تنبانی مردمه می‌شویم بخاطر اولا دای بچیت اس

که سه سال میشه زنده و مورده خوده گم کده ماره ده میدان مانده، کاسه مسی ره گم میکنه از پیشش دزی میکنن، امی تغاره خوبس پلوام بسیار میگیره. اینه امرای ساپون میشویمش.»

اما نه که هنوز ز هرش را کامل بیرون نریخته بود بالجاجت گفت: «ماچه خر گفتم که مره کر کم میایه. دتغاره مردار نان خورده نمی تانم، تو و کرایت دتغاره بخورین، مه کاسه مسی ره میتم که بره بهمه جدا نان بیماره.» اینرا گفته بطرف آخر اتاق رفت و از صندوق چوبی که در زاویه قرار داشت یک عدد کاسه مسی قلع شده را که مثل نقره میدرخشید بیرون کرد و از راه دروازه بروی بام برآمده خطاب به یحیی گفت: «بچشم خوار کت کجاست؟» یحیی جواب داد: «دباغچه آجی سیل خیر اته میکنه.» پیرزن گفت: «ای کاسه ره بخوار کت بته که برمه پلو بیماره یک تو نه گشت اخمام بگیره.»

هاجره نگاهی خسته به چهره خشوش که با مو های پریشان و گریبان چاک آمده، پیکار بود انداخته چیزی نگفت و تغاره را به یحیی داد. یحیی هر دورا گرفته و بدوش از زینه پایان شد و به یکث نفس خود را به دربا غچه حاجی رساند.

دروازه باغچه از درون بسته بود. جمعیت زیادی از زن و مرد و طفل در عقب آن از دحام کرده بود و هر دم به تعداد آن افزوده میشد. یحیی خواهرش ز هر را دید. در آخر صفحه منتظرین پشت به دیوار ایستاده مشغول تماشای جمعیت بود. ز هر ا هفت سال داشت. لاغر اندام وزرد مبو بود. یحیی او را صد ازد و علت بسته شدن دروازه را ازاوسوال کرد. ز هر ا چیزی نمیدانست زیرا در باغچه حاجی بادیگر دختران مشغول تماشا بود که یکث بار نوکرهای حاجی با چوب برآ نهاده جو م آورده بودند. بعض از دختران زیر پا شدند، ز هر ا فرار نموده خودش را به اینجا رسانده بود. یحیی کاسه مسی را به او داد و

سفارش کرد که آنرا به کسی ندهد . بادست ر است خودش دست چپ او را محکم گرفت و متظر باز شدن درشد . جمعیت هر آن بیشتر میشد و بر آنها یکه در صف اول فرار داشتند فشار می آورد . مقدم بر همه در عقب در واژه دونفر حافظ کور و یک زن گدا جای گرفته بودند . حافظ ها دست بدست هم داده بودند . یکی از ایشان باعصابیش ضربات محکم به در میکوشت و فریاد میکرد : « در واژه ره واژ کنین ! حافظ جی ستمیم بر ختم آمدیم بر پلو خوری نامدیم . بلیاز ختم قرآن واژ کنین ! » زن گدا هم آوازش را با آواز حافظ مخلوط نموده به لحن حزین میسرود : « او بچیم ! به خدا چو چایم گشنه استند . بلیاز افتوقیامت در واژه ره واژ کو . » در عقب آنها یک عدد دیگر برای تقریب به در واژه و تشکیل صف دوم باهم دیگر کشمکش داشتند . اقویا به زور شانه و باز و پیش میرفتند و ضعفارابه صفحه های موخر میراندند . اینها هم با دود شنام و نفرین از ایشان انتقام شفاهی میگرفتند . عاقبت صدای شرنگ زنجیر به گوش رسید . یک پله در واژه باز شد . سروکله وریش انبوه ناظر حاجی نمایان شد و به حافظ ها گفت : « شما درون بیایین دگرا صبر کنن تا جو په اول خلاص شوه » حافظ ها درون رفتند . زن گدا هم قدم ایشان به عصای یکی آزانها چسپیده نمیگذشت دوباره در واژه بسته شود . ناظر با یک دست پله در را محکم گرفته بود و با دست دیگر تلاش داشت عصارا از چنگ زن ره - اکند . در این گیر و دار جمعیت از عقب فشار آورد . ناظر به زمین خورد . زن گدابا لای او افتاد و جمعیت راهش را به داخل با غچه باز کرد .

در یک قسمت از با غچه در زیر چیاهه تاک دست رخوان بزرگ گسترده بود و بیست بیست و پنج تا حافظ کور بدور آن نشسته ساکنانه مشغول صرف پلو بودند . در قسمت دیگر که منتهی به در واژه حرمسرای میشد در زیر درخت توت کلان یک صف اجاق های مستعجل از خشت و سنگ آباد کرده بودند . در بالای اجاق ها چهار پنج تا دیگر کلان هشت سیره بود . در زیر دیگرها کنده های بزرگ

چار مغز و توت میس و خت و دود زیاد به هوای میکرد. در بالای دیگ ها نیز آتش فر او ان ریخته بودند. یک عدد دیگ را به زمین فرود آورده بودند و در بالای سر آن یک نفر آشپز غرق چربی و روغن کف کیم بر بدن استاده بود و طعام به مستحقین تقسیم میکرد. مستحقین بشکل هلا لی که دیگ هستاره آن باشد سه هتر دورتر از آن صد کشیده بودند. سه چهار تن از ملازمین و مخلصین حاجی وظیفه ارتباطر را انجام میدادند. کاسه، جام، طبق و تغازه، خیرات خواهان را نزد آشپز برده پراز پلاو و گوشت به صاحب آن مسترد میکردند. اینها یک عدد چوب کلفت در دست داشتند امام بحاج به استعمال آن نبودند. بعضی از مراجعین که بیخبر آمده بودند و ظرف فداشتن در دستمال و چادر و احیاناً در کلاه شان نان میگرفتند. برای آنایکه مخصوص شکم سیر کردن آمده بودند در ظروف خانه نان داده میشدند. سه سه، چهار نفر در گوش و کنار با غچه نان صرف میکردند و بعد از سیر شدن بروت های شان را بار و غن پلو چرب نموده راه مراجعت پیش میگرفتند. در آخر با غچه در سایه دیسو ار عمارت پسر جوان و وارث منحصر به فرد حاجی بر یک چوکی نشسته از فاصله مناسب عملیات خیرات را نظارت میکرد. از فراز درخت یید صدای کوکوی فاخته بگوش میرسید. پسر حاجی دود سکر تش را به هوای میکرد و چون قدری احساساتی و خیال پرست بود خیال میکرد که این روح پدرش حاجی مرحوم است که از آسمان فرود آمده بشکل فاخته از بالای درخت نظم و ترتیب خیرات را تماشا میکند و پسر فرزند خلف حق شناسش درود میفرستد. دفعه جمعیت تازه از بیرون در بیرون با غچه ریخت. منتظرین که به خط هلا لی آرام و پر حوصله منتظر نوبت خود شان بودند از ورود دسته تازه و بسی ایجاد متوحش شدند. فکر کردن حق ایشان تلف میشود. روح چپاول بیدار شد. ابتدا یک دو نفر و بعد از کمی همه یکجا حمله بر دند. منطقه بسی طرف پامال شد. آشپز فرار نمود. دیگ چهه گردید صف اول در زیر فشار صفو ف بعد در بین دیگ ها و اجاق ها افتاد. صدا و فغان اطفال و دشمنان زن ها بلند شد. ملازمین حاجی بیرون چوب های شان را

بکار انداختند. پسر حاجی از دیدن این منظره تمام خیالات شیرین روحانی از کله اش پرواز گرد. آب دهنده را بزمین انداخت و از دروازه پسی که در عقبش بود بدرون حرم را رفت. یک جوره فاخته از شاخ بید به هوای پرواز گرد. یحیی در زیر پاها لگد مال شد. در گرده اش درد شدیدی احساس میکرد. عاقبت چون کمی جمعیت متفرق شد مشاهده کرد که پره تغاره به گرده اش را مست آمده است از جا برخاست، خاک هایش را تکاند، دید که تغاره مالم است. نفس به راحت کشید. دفعه‌آبیاد زهر را افتاد. به خاطر آورد که در موقع هجوم عمومی دست او از دستش جدا شده بود. به هر طرف تجسس کرد. عاقبت او را در کنار جویچه آب پیدا کرد زهر اسرش را خم کرده بود. قطرات بزرگ خون تیره از بینیش در بین آب میچکید. یحیی او را صدازده پرسید: «خوار لک کاسه زه چیکدی؟» زهر اسرش را بالا کرد، جواب نداد، اما اشک در چشمهاش حلقه زد. کاسه مسی مفقود شده بود. **نگارش «ف.**

انگشتان اد

چه دستی بود دست ناز نیمنش
که بیرون کرد انگشتان ز چادر

شدم از دست، از دست فسونش
زبان مار بود آن دست یکسر

اگر دستم به دست او رسیدی
نمیدادم رها تا روز محشر

هزار افسوس کات دست بلورین
رسد هر روز بر دست . . .

زنم گردست را بر دست عمری
نخواهم دید دستش بار دیگر

مایل هروی

محمد طاهر بدخشی

ادبیات مردم

شاید این سورچی که ما می بینیم «شکرپور» باشد، آن آهنگر «را فامیل» و این بزرگر «هنرمند» باشد. آیا براستی فقط مشتی ناچیز صدر نشینان جامعه باید ابراز شخصیت کنند و باقی مردم باید بزو او محکوم باشند؟ (داستایو سکی)

اگرچه صاحب نظر ان ادبیات و محققان ادبی کاسه لیس طبقات ممتاز عقیده ندارند که «مردم» هم ادبیات داشته باشند! و از آوردن کلمه انحصاری *Literature* در پهلوی نام مردم امساك میور زند و لفظ *Folk-lore* را بذل درویشان (!) می کنند. اما چه باید کرد؟ مردم اکثریت قریب بهمهمه جامعه بوده و چون انسان اند؛ فکر می کنند، احساسات دارند، گریه می کنند، می خندند و بالاخره زبانی دارند و سخن میزند و گذشته از این ها همیشه باطیعت در مبارزه اند؛ بر آن تأثیر می کنند و از آن متأثر می شوند لابد ادبیات هم دارند یعنی تأثیرات شان را از هستی اجتماعی و طبیعی خود «بیان» می کنند.

ادبیات مردم مانند زندگی شان ساده، بسی پرده و ریا و بسی پیرایه و زیور حتی به سببی که سواد در انحصار طبقات ممتاز می باشد بیشتر «نانوشته» و شفاهی ... لا کن سرشار از احساسات شریف انسانی و مالامال از انعکاسات مشقت بارکار ورنجبری و پراز شرح محرومیت ها و بیچارگی های اجتماعی و مملو از تو ضیع فشار های طاقت فرسای جبارانه طبقاتی و اباب از آرزوی آزادی و رفاه و بهبود زندگی .

درست است که طبقات ممتاز از باریکی های احساسات شاعر منشانه و ازنز اکت های مدنی زندگی بهره ورنده و ادبیات شان «ثقافت» دارد اما بگفته بر تولت برشت نویسنده، بزرگ غرب که در باره تمدن های گذشته گفته: «جز ایری اند در میان ابحار فقر و بد بختی».

ادبیات طبقه ممتاز هم از نگاه فردی «مصنوعی» و کاذب است و هم از نظر اجتماعی کدام اصالت و عمومیت و ارتباطی به زندگی ندارد زیرا بایه امر و خواهش و تقلید دیگران بوجود آمده یا انعکاس احساسات زندگی مر فه طفیلی و تنبلانه و بله و سانه یک اقلیت کوچک است.

از این مقدمه بهاین نتیجه میرسیم که: وظیفه محقق معاصر که ادعای نظر «آفاقی» دارد و مطبوعات دولتی و ملی که از جانب مردم «تمویل» می شوند تنها تحقیق و نشر ادبیات طبقه ممتاز نه، بلکه در درجه اول و به میزان وسیع تحقیق و پژوهش و چاپ و نشر ادبیات مردم و توده ها است.

مردم یعنی همان انسان های نجیب عضو واقعی اجتماع که نعمات مادی تویید می کنند، سرگرمی می سازند و شهر آباد می کنند و بالاخر گروهی از برکت و طفیل آنها زان می خورند و زندگی می کنند.

مردم یعنی گردنده کان چرخ زندگی اجتماعی بدست های نیرومند خاک آلود پراز آبله که مدنیت بشری مر هون عرق جبین و نیروی کار و زحمت آنهاست. راستی، سرود شکوانیه، زحمت و کار برای بسی مضمون زان بسی کار و عیاش خوش آیند نیست؛ نه ادبیات مردم را خواهند خواند و نه آثاری چنین را خواهند خرید!

اما وظیفه استادان جامعه و دولت عصری است که خود مردم را با سواد بسازند و ادبیات خودشان را که انعکاس احساسات و آرزوها و طرز زندگی پر از آلام آنهاست و خوش شان می آید برای خود آنها چاپ و نشر کند.

تحقیقان و مطبوعات دولتی اینرا هم فراموش نکنند که ادبیات ممتاز در میان مردم اصلاً مفهوم نیست؟ و این آثار چند ملیونی را که به وسائل مختلف اغواه تجاری و روانی بخور دجامعه داده میشود علامت قبول و علاقه نباید شمرد زیرا مردم چیزی را میدانند که در ماحوالشان باید باشد؛ ویرانه نشینان از کاخ چیزی نمیدانند!

شاید گفته شود ما این ادبیات مردم را چکنیم؟

من گفته، ژرژ دو هامل عضو فرهنگستان فرانسه را عرض می‌کنم: «وظیفه مردان حقیقی اینست که به توده، مردم بطور مستقیم یا غیر مستقیم معرفت آموزنند تاریخی جامعه آسان تر شود». و البته برای اجرای این کار گفته، کو موڑ و نویسنده خلقی چین را باید بکار بست که گفته است:

«برای اینکه آموزگار مردم باشیم باید بکوشیم که قبلًا شاگردشان شویم.» به مجله، ادب که مجله ملی و دولتی است و برای جوانانی نشر میشود که بیشتر از اعماق جامعه برخاسته اند لازم است که نه تنها صفحات مخصوص برای تحقیق و نظر آثار ادبی توده و مردم داشته باشد بلکه نشرات مستقلی بصورت کتب و رسائل هم در وقوعش بنماید تا واقعاً روزی ما ادبیات مردم و ملت مان را در دست داشته باشیم و به کمک غنای آن، آثار هنری خلاقی به وجود آریم که «زندگی» آنرا اپذیرد و جاویدان سازد. گورکی درین بار چه خوش میگوید: «اینها همه دارای روح نکاویده یسی هستند که گیاه های هرزه فراوان بر آنها پرده، ضخیمی کشیده است و اگر نسیم انصاف دانه گندمی بر آنها نیفشارند این جوانه های نورسته هم می پژمرند و می خشکند.»

بخش شعر

مرگ شاعر

این تاباورا که شاعر هفت و نیم سال قبل (سرطان ۱۳۲۵) در یکی از قالب‌های کلاسیک سروده است؛ بتاریخ ۲۵ جدی ۱۳۴۲ در محفلی که بخاطر در گذشت شاعر معروف کشور، میر من مخفی بدخشی، در سالون دمیر منو تو لنه، بحضور عده‌یی از شعر او نویسنده‌گان پایتخت برگزار شده بود؛ بعد از ایراد بیانیه، مبسوطی پیرامون خنر شاعر و وظیفه اش در قبال شرایط کنوقی حیات اجتماعی و لزوم توجه بیشتر بحال او، بنام آن شاعر، فقید اهدا و قراءت کرد. ماعین آنرا بدست آورده و در اینجا بخوانندگان عزیز می‌سپاریم.

پرده افسکند ز حسن ملکی
شاهد ماه بر آمد ز کمین
بی خود و عشوه کنان نغمه طراز
گشت یک یک ز پس پرده عیان
شعله رویان همگی جلوه نما
همه از جام و چارده مست
دشت و در نیز زرا فشان گردید
بر ز مرد ورق نازک زر
جامه‌ها سرخ و سیاه و سمنی
باد آهسته از آن غالیه بیز
ز دلش موج بمستی زده جوش
رخ گل گرمتر از طبع جوان
شده زین منظره های بخود دو مست
غرق کیفیت صهبای وصال

شامگاهان که عروس فلکی
مهر آهسته بشد حمله نشین
ز هره آمد بمیان چنگث نواز
دختران فلاکی رقص کنان
انجمانها بفلک گشت پدا
همه روشنیل و آینه پرست
خانه چرخ چراغان گردید
ذورمه در چمن آمد بنظر
هر ظرف دختر کان چمنی
چاک پیرا هن شان رایحه خیز
ابشار هر طرفی گرم خوش
ناغ پر لطف و هواعطر فشاں
من شور یله سر حسن پرست
هر ظرف سیر کنان محروم جمال

به محیط دلم انداخت طنین
آتشی در چمن افروخته بود
پهلوی نارونی گشت عیان
قا بلو یسی شد و ترسیم ز درد
چه فتاده است ترا بر دل و جان؟
هر زمان آه گداز نده کشی؟
اشک گلگون برخ زرد چکید
جز غم مردم و خاک و طنم
بود انگیزه چشمان قرم
منظار دیده دل روح گز است
جهل تا دامن شان برده یخن
همگی منتظر روز ممات
روح افسرده زبی برگش و بری
گفتگو هاهمه جا و سوسه زا
هسته صلح و صفا کینه و بس
بی خود و بسی خردان باده ناب
داعها بر جگر ماذر شرق
رنگ از رخ شده شرق کهن

آتشی در دلم افروخته است

بمن، از خود شدن، آموخته است

آه! ای غنچه پژمرده وطن
آه! ای دست عقب بسته شرق
تاب آه شرر افشانم نیست

نا گهان ناله جانسوز حزین
ناله یسی کز جگر سوخته بود
پیش رفتم که لب آب روان
پیکری رنجبر و چهره زرد
بر لمبر فت که ای خسته روان!
که چنین ناله سوزند و کشی
آه گرم از دل پر درد کشید
گفت: دردی نبود در بدنم
شاعرم، قلب جوانی بیرم
هر چه بینم همگی رنج فراست
 DAGم از غفلت اولاد وطن
همگی بیخ بر از رمز حیات
سینه ها سردو دل از سوز بری
آرزو ها همه نا پخته فنا
سايق خواسته ها حرص و هوس
نو جرانان همه افتاده خراب
همه زافسو نگر غر بی شده غرف
سینه س وخته مام وطن

آه! ای پیکر افسرده وطن

آه! ای بازوی بشکسته شرق

بعد ازین طاقت افغانم نیست

تانبیشم د گراین توده بخواب
حالش از غفلت بسیار خراب
خواهم اکنون که برآید نفسم ! ...
وارهاند ز فشار قفسم ! ...

× × ×

آخرین نکته همین بود که گفت
مزه اش عقده یا قوت بست
پیکر خسته اش افتاد زبون
به لبس نقش دوسته قطره خون
بیاغ ما تمکده شد در نظرم
سوخت زین حادثه جان و جگرم

« بارق شفیعی »

اثر: دهقان گابلی

با غبان ذا هل

فرزندیک ز میلاد از چهاردهی در گاشن ادب هم مفتخر آنه نام « دهقان » را اسم شاعری
خویش انتخاب کرد - ۳۰ سال است که در قصمن فراغت‌های کسب و کار نظر به ضرورت‌ها
و ذوق اشعاری میگوید اگر چه در نشرات رسمی و تاریخ‌های ادب معاصر نام او را در قطار
قاری و بسمل به تکرار ایاد نکرده اند اما بهق شاعر مردم و عصر خود است .

در شکل غاو رسک هند، اصالات مفسون محیطی و بکارت معانی دارد .
در سخن شناسی خود به الفاظ جلیل حافظ و جمهورت جمیل سعدی معتقد است و بسر .

منم دهقان بصحرا خانه دارم

بیک کنجه دهی ویرانه دارم

بشد میلم هوای لاله زاری

گذشتم جو بجود ریاز در یا

بگویم تاچه بو کردم چه دیدم

سفیدوز ردوسیما بسی و ابلق

گلابی، آتشی، صدر گش، ساده

سحر گاهی بهنگام بهاری

ز در بیر و نشدم رفتم بصحرا

بر فتم تا که در باعی رسیدم

به ر طرفش خیابانهای زنبق

گلا بش هر رقم از حدز یاده

گذشته سن سرو از نه و ازده
 هزاران را بهر نیلی چناری
 همه خورد و کلان باغ یکسر
 یکی چون دختران نو چادری پوش
 یکی گردیده نو شاداب و سرشار
 یکی چون نو عر و سان تاز و تر
 کسی در هفده و بعضی به هژده
 بقصد ها آشیان نیسم کاری
 ز مروارید شبنم داشت ز یور
 بیفگنده است، شال میز بردوش
 یکی را نو گلابی گشته رخسار
 قبای آسمانی کرده در بر
 چور فتم پیشتر دیدم جوانی
 بدستش داس، یعنی با غبانی
 بر یده سر گلاب نازنین را
 بدل گفتم که حیف گلستانی
 اگر این باغ را این با غبان است
 بهارش وقف آسیب خزان است
 چه خوش گل کرده نخل گلستانش
 مگر تیز است داس با غبانش
 چرا ای با غبان دست تو نشکست؟
 که هم بشکست نسیرین را او هم بست؟

آه گمگشته

سر تا سر این بادیه آواز در انیست
 آه دل ما گمشدگان را سرو پانیست
 کس نیست که فریاد دلی باز شنداشد
 گم گشت بسی آه و دگر ناله رسانیست

سال ۱۱

آه گمگشته

۴۵

از بس ستم مغاطه و شعبده شد عام
 یک حلقه نباشد که در ان فتنه به پانیست
 در دام نفس بال و پر مسخت شکستند
 دیریست که پر و از مرابع فضانیست
 ما زنده به آزادگی مشرب خویشیم
 دنیا همه همپایه آزادی مانیست
 خاکیم و سر از پانشناسیم درین راه
 سر بازی مارا خطراً زباد فنا نیست
 در بند محیطیم گرفتار تلاطم
 چون ریشه دوانیم در آبی که به جانیست
 آبیم و فشار کس و ناکس نپذیریم
 هرسو که روانیم سر از پای جدانیست
 در سرزنش خود شود و پرورش خلق
 در مذهب ماسرزنش خلق روانیست
 سنگیم و بهدل آتش بسی شایه داریم
 از کتم عدم شعله مادیده درانیست
 ناییم وز سوز نفس موخته دائم
 یک پرده نباشد که در ان گرم نوا نیست
 بیهوده دمیدیم و بجهایی نرسیدیم
 سخت است تنفس به زمینی که هوایست
 بر داشت «حکیم» از سر مادرست نوازش
 در یافت مگر در خور این درد، دوانیست

۱۳۴۲ حمل

دکتر عبدالحکیم ضهایی

زیبای شناور

به سویم دید و چشمانش همیگفت
که : از ساحل سوی در یا شتابیم
میان موجههای سرد و بیباک
به گرمی آرزوی دل بیابیم .

ز ژرفای نگاهش پر تو عشق ،
به صد افسون و دلداری همی جست ؛
تمنا در داش را مشگری داشت
تبسم نغمه، مهرش نمی بست.

ز صحرای دل رنج آزمونم ،
هزاران آرزوی مرده برخاست ؛
حیا را رقص مژگانش ز خود برد ،
که ساز مهر ، وهم یاوه می کاست.

به وی گفتم که : این چشمان آبیت
ده غمز و عشوه طوفان است و مست است
روان شاعر م از دیرگاهیست
ز تاب عشق تو حسرت پرست است.

سرش آهسته خم شد روی دوشم
بمالیدیم لختی روی بروی
وفایش غنچه بدم ، بشگفت و گل کرد
هو س گل کرد از آن گل در دل اوی

سال ۱۱

زیبای شناور

۴۷

فضا دیوانه شد ، گردون پر آواز
صدای رعد بی هنگام بر خاست
نوای ریگ ساحل ، موج دریا
زیاران طرفه «سمفوونی» بیار است
هوسبازان هم از ساحل هم از آب
به موتهای خود رفتند یکسر
من آنجا ماندم و آندختر شوخ
میان موجها باهم شناور
به سویم دید و چشمانش همیگفت
که : از دریا سوی ساحل شتابیم
به وی گفتم بمان اینجا که دیگر
چنین فرصت بدین خلوت نیابیم

جولای ۱۹۶۳، آن‌آربر، مشیگن

محمد رحیم الرهام

عشق تحول

تق تق

کیستی کیستی ؟

او خ

شاهر : که میکوبد در این خانه را ؟

خانه آگنده از سردی

سرای خستگان را

مخزن دلمردگی

این کلبه افسر دگان را

چون فتاده ره بدنجا مردم بیگانه را ؟

تق تق . . . تق تق . . .
 کیستی و از کجایی و چه خواهی؟
 اندرین ویرانه غم!
 هر بن خشتی در ینجا
 شاهد تاریخ یا افسانه یاروه یا دیگر
 هر کف خاکی در ینجا
 قصه های سوزش شمع شب یلدای دیگر
 افتخار رفته را دیگر چه جویی؟
 بال غم بشکسته . . . و . . . هم
 پای حرمان لنگ
 اینجا مانده هر دو
 بس کن ای بیگانه
 دیگر در مزن
 حرمان سرای بیکسان را

تق تق . . . تق تق . . .
 کیستی و از کجایی و چه خواهی؟
 اندرین شام سیه دل
 شام غم شام گنه پرور!

فرشته

عشق: من همان اکسیر عشقم
 عشق والای تحول
 دربرویم باز کن
 تاعدل آرم
 رأفت آرم
 حسن آرم
 الفت آرم

نور من زشتی ز داید

روح من شادی فز اید

حسرت از من در گریز د

چون من آیم غم نیايد

از من استقبال کن

با شاد هانی

دمت افسان پای کو باز

نقل و می ده مژد گانی

شاعر: وه . چه آواز لطیفی !

این تویی؟ ای مو نس دل !

این تویی؟ ای راز خوش بختی !

بیا ای عشق والای تحول

دوخته چشم بر اه

عرش دلها پایگاه

فتح محمد منتظر

ستاره می گرید

قیر گون شام سرد بارانیست

در دل دشت نیست جز تگ و پو

باد همچون گرسنه گرانند ،

می دود ، قوله می کشد هرسو

مر غک آشیانه گم کرده ،
پر زنان می فند به دامن خاک
ضجه سهمگین ها مون را
رعد می دزد از لب خاشاک

آسمان دور و ژرف و خشم آگین
آتش از سینه اش همی خیزد
در پس ابر های توفان خیز
چشم کو کب سرشک می ریزد

خم شده زیر بار توده خار
قامت نور چشم صحراء ها
بچه خورد روستا پرورد
می کشد بار خرد تک و تنها

تیرگی هست و خشم توفان هست
همراه ویار مهر بانی نیست
می کند میل گریه لیک از اشک ،
هیچ در دیده اش نشانی نیست

دیو ترسش به پیکر لاغر
می زند تازیانه ها محکم
لرز لرزان به زیر پشتۀ خار
روستا زاده می رو د خم خم

نامه‌یی به نویسنده‌یی جوان

نیمه راه زندگی ...

لحظه حساسی در زمان وجود دارد

لحظه بی که شخص درست به نیمه راه زندگیش میرسد
جزئی از یک ثانیه ،

تکه زودگذری از زمان ، تندتر از یک نگاه ،

تند تراز ذروه التهابات عشق ،

تند تر از فور ،

و شخص درین لحظه صریع التأثیر است. «دو بر دستو»

برادر ارجمند نمی عظیمی .

هر وقتیکه ترا میبینم از خط ط چهاره از رو هنگ و متفکر ، و فروع چشمان
مایوس و منتظرت ، تمام هنجانات و تالمات انسانی و اجتماعی جوانان عصر
و محیط را روشن میخوانم . آنچه در مغز پر تلاطم و طرفانی تو میگذرد همیشه
مرا ارجمند که چرا مجرایی به این سیلاپ بهاری عصیان پیدانیست ؟ اما تو
در «کهسارت نویسنده» راهی بیدا خواهی کرد و چون در یاچه تند و شوخی به
«دشت کم حاصل هنر» کشیر فرد خواهی آمد و آنرا اشادات و سرسیز خواهی نمود .
اجازه بده ! این چند قطره اشک تحسر نارسایی رهنماییها به آن در یاچه
استعداد همراه و بذرقه باشد .

در کوره راه‌زنگی بامشعل مغشورش جهان بینی‌های سطحی ، یکه و تنها رفتن
خود را بدمام تزویر هزنان «عقای و دانش» انداختن است و حکم خود کشی
رادارد که از نادانی و ناشناسابی خوبیشتن و جهان سرچشم میگیرد . چنانچه بسیار

ازد کسی‌انیکه از زنانی «تابلیت» های مدخل رز پیچ را می‌خورد و به تب هوس می‌سرزند و هذیان هایی روئایی بسیار می‌گویند و طبقه اغفال کرده شان آن لاطلالات را در مجلات زر اندواد بنام هنر و ادب جامعه‌ها نقدیم می‌کنند تا عده‌بی را مسحوم سازند و بازگر و هی به تقلید ایشان خویشن را تخدیر کنند و هذیان گویند امادرم کمی هم بوده ازد و هستند که از زیبایی‌ها طبیعت ملهم و از جریانات جرایع منقبه شده پس از نیکو اندیشیدن هگفتار نظر پرداخته و نوشته‌های جمیل بمعیان آورده اند.

تو که شوق نویسنده‌گی داری و استعداد آن هم در ذر دیده می‌شود باید در تهداب کاخ بزرگ هنر ایدآلی واقعی خوبش سنگهای بزرگ و استقرار مترقبی ترین افکار بشری را بخواهانی و بعد بر بالای آن دیوار هایی که از کان ادب باشد بالابری، از میان انبوه خشت‌های پخته شده در کوره تجربه مدنیت و مواد خام زبان مادری مانند فرخی، فردوسی، حافظ، خافانی، میمندی و بیمهقی بهترین کلمات و شسته ترین الفاظ و کاکه ترین ترکیبات و مزین قرین جملات را برگزین و چون جمال زاده سار و چ طبقاتی را در میان آنها بریز و بسان صادق هدایت به کار ساده و عوام پسند آغاز کن.

بین در باره پیشوای ریالیست‌ها (بالزالک) چه گفته اند:

«بالزالک در همان اجتماعی میزسیست که نویسنده‌گان رومانتیک را در آغوش خرد پرورده بود اما این نویسنده بجای اینکه خود را تسليم تخیل و تحسر سازد و دچار بیماری قرن شود و برای انصراف از فکر محیط خویش دست بدامن گذشته‌گان زندوبه قرون وسطی پناه برد، اجتماع خود را باهمه مشخصات و اسرارش و باهمه صفات و عادات و نیکی و بدی‌ها که در آن بود در آثار خویش نشان داد. آنچه را که تا آن روز نویسنده‌گان رومانتیک از آن غافل بودند یعنی تأثیر و نفوذ پول را در اجتماع آن زمان بیان کرد. »

آری، بالزالک پاریس، عروس بورژوازی، راجه‌های تصویر می‌کند:

« وحشت انگیز ترین مناظر دنیا بی گمان دیدار داشت با مردم پریله رنگ، وز دروی وافرده، پاریس میدان وسیعی است که بر اثر طوفان منافع شب و روز در جوش و خروش است و درز بر این طوفان خرمی از مردم در تکث و پراست . . .

از همه منافقیاوه های پژمرده و پرچین این مردم فرامست و هوسر و سخومی که مغز شان را انباشته است بیرون میریزد، نه . . . این ها را قیافه نمیتوان خواند این قیافه هارا (نقاب) نقاب ضعف، نقاب قادر، نقاب فقر و بدبختی، نقاب شادی، نقاب تز و براید زام داد . . . در پاریس همه چیز دو دی کند، همه چیز می سوزد، همه چیز می درخشند، همه چیز می جوشند، همه چیز شعله میکشد، بخار می شود و خاموش می گردد . زیرا پاریس دوزخی است.

در پاریس عشق هوسر است و کنه چیز بیهوده بی، آنجا انسان قوم و خویشی بجز نوت هزار فرانکی و دوستی بجز بانک رهنی ندارد . . . و جوده همه کس در پاریس مجاز است: حکومت و گیوتین، مذهب و وبا؛ هر کس: این محیط ناسب دارد و فقدان هیچکس در آن مشهود نیست . . . چه چیز بر همه تسلط دارد؟ زر و خوشی .

این دو کلمه امانه چراغی در دست بگیرید و این قفس گچی، این کندورا که جوی های سیاهی در آن روان است بپایید .

. در آغاز کار دنیای مردم محروم را ببینید :

کارگر، رنجبر کسی که پاها، دستها، زبان، پشت و یگانه بازوی خود را با پنج انگشت خود برای امرار معاش بکار می اندازد این کارگر بیشتر از حد کار می کند. زن خود را مانند حیوان به ماشین می بندد و فرزند خود را بکار و امیدارد. نمی دانم کار خانه دار چه رشته سحر آمیزی بگردن این طبقه اندانه است؟ . . . پیش از همه باین پادشاه جنب و جوش پاریس که زمان و مکان را بزیر اطاعت خود در آورده است سلام کنید!

... بالآخر باین مستخدم چند کاره ملامت ناپذیر سلام کنید! » بهمیق نسبت است که ژرژ التمان ادیب و منتقد معاصر فرانسوی گفته است: « گذشت زمان بالزاك را جوانتر می کند و آثار بالزاك هر چه بیشتر خوانده شود، تازه ترمی گردد، نا گفته پیداست که ویکتور هوگو صاحب نبوغ است اما اکنون دیگر سبک است هوگو سبکی که چراغ آن در برابر چشم آفرینش اش خاموش شد خردمند ندارد. »

اشخاص عالمی مانند انگلیس در باره بالزاك که در طبقه ارستوکرات ردر سیاست سلطنت طلب بود می گوید:

« در عالم تاریخ و حتی اقتصاد چیزی که من از آثار بالزاك فرا گرفته ام بیشتر از همه چیز هایی است که از کتاب های تاریخ نویسان و علمای اقتصاد و آمار گران زبردست جهان آموخته ام - این نویسنده که از سقوط اجتناب ناپذیر ارستوکرا اسی متاثر است با این همه عاقبت خوبی برای این طبقه پیش بینی نمی کند و این خود یکی از پیروزی های بزرگ ریالیسم و یکی از بزرگترین کامیابی های بالزاك است. »

بالزاك مکتب ادبی ریالیسم را بنادرد و بعد از آن ده ها مکتب دیگر به وجود آمد اما این قصر ساده نه تنها همچنان پابرجا ماند بلکه روز بروز مهیقلی شده و در خشان ترمی گردد بگفته مولف « مکتب های ادبی »:

« مکتب های متعدد بعدی نتو ازسته است از قدر و اعتبار آن بسکا هد و بنای رومان نویسی جدید و ادبیات امر و ز جهان بر روی آن نهاده شده است. »

خواهی پرسید ریالیسم یعنی چه؟

ریالیسم عبارت است از مشاهده دقیق واقعیت های زندگی، تشخیص درست علل و عوامل آنها و بیان و تشریح و تجسم آنها.

البه هیچ وقت نباید مانند نویسنده بزرگ امیل زولا کار ریالیسم را به

ناطور الیسم کشاند زیرا ناتور الیسم تشریح بی‌غرض و دقیق طبیعت است که بحر علم بار آن را باید بمحترم برگاند نه نسیم هنر.

نویسنده‌یی ریالت قهر مان داستان خود را از میان مردم و از دور روپیش محبوط خود بر می‌گزیند و پشت اشخاص عجیب و غریب مثل داستان یوسکی، نمی‌گردد. بلکه برای نویسنده‌یی ریالت چون نویستوی هر پدیده‌یی اجتماعی و طبیعی موضوع آثار گرفته و بطری عادی بیان می‌شود. در نویشه‌های ریالتی وحدت مصنوعی وجود ندارد، چیز‌های تصادفی دیده نمی‌شود.

اما امروز ریالت به مرحلهٔ تکاملی دیگری رسیده چنانچه مؤلف «ریالت» و ضد ریالت» می‌گویند:

«مفهوم داز ریالت در نظر نویسنده‌گان معاصر شرح تجربهٔ شخصی نویسنده است از زندگی، نه وصف مشاهدات او؛ گرچه نویسنده عناصر کارش را از واقعیت خارجی می‌گیرد ولی نه از آن رو است که خود چیزی برای گفتن ندارد، نویسنده ابتکار عمل را بدست امور واقع می‌سپارد زیرا از بان واقعیت از زبان خودش گردید و رسماً از واقعیت واقعیت واقعیت، حقیقت اساسی و مهمی را آشکار می‌کند:

حقیقتی که نویسنده کشف کرده و در آن زیسته است.»

ریالت متكامل قرن بیست که به اثر کامیابی جهان بینی‌های اجتماعی نوین با گورکی بتصورت اساسی پی‌ریزی شده و سرمشق عالی مانند «مادر» دارد فرزندانی چون «عشق زندگی» و «پاشنده‌آهنین» جک لندن، «سر نوشت یک انسان» و «دن آرام» شولز خرف، «عصیان» و «آزادی» رومان رولان... بوجود آورده و فامیل انسان دوست و اجتماع پسندی در «برج عاج هنر» تشکیل کرده که آنها نه تنها چون کارکنان «رادیو» آه و فریاد طبقه زیرین اجتماع را که در بردن تخت تمدن زیر گرفته شده‌اند بگوش هوشداران میرسانند بلکه چون کارگر دانان «تلوزیون» فجایع ستمگران طبقات ممتاز و صدرنشینان طفیلی اجتماع را بیرحمانه افشاء کرده در نظر گاه بینایان نمایش میدهند.

آثار این مکتب اجتماعی و انسانی برای ساعت نیزی و روز گذرانی خسته شد گان و پیران نیست بلکه کتب درسی جوانان و رهنمایی زندگی مردم است؛ این است که هنر دوباره به مردم بازگشته و از ضروریات حیانی آنهاشد. است این مکتب جوان و ناخوش آیند طبقات عالی (!) و ژنافت پسندان (۱) مرتع و محافظه کار را «هاریکث هارتلی» این طور تعریف می‌کند:

ربالیسم اجتماعی برای این اصل مبنی است که «کار» قدرتی خلاق دارد و هنر بعتر لاء بسط و انعکاس خلاقیت «کار» است این هر دو طور مستقیم یا غیرمستقیم مهابرات متفاوت اجتماعی را منعکس می‌کند و در آن موثر می‌افتد.

بهین گورگی پیشوای این مدل مهربانی مسئله مهم علمی سراسری و جیعی یعنی تضادهای شهر و در را چطور ادیبانه، هنرمندانه بیان می‌کند:

«من اندو هگین بودم و احساس نهایی و غربت در میان این مردم قلب مر ابشدت می‌فرشد... من نظایر این افراد را دیده بودم و کمی آنها را می‌شناختم، من میدانستم که تقریباً یک آنها از رهگذاریک تحول روحی شکنجه آمیز و اجتناب ذاپذیر گذشته اند، شهرهای املاوب خویش: وی جو هر نرم و شکننده ازار و اح آنها که زاده و پرورش یافته، آرامش رستاه است، صد ها چکش کوچک کو دیده و پاره بی از آنها را بین و پاره بی را باریک کرده اند و فتیک، این مردم خاموش و بیصدا شروع بخرازدن آواز روستاهای خود میکردند و افسرده شکننده ازار و اح خاموش و گیجی رنج آمیز ارواح خود را اجامه کلمات و نواها می پوشاندند، عمل ستمگرانه و سندگانه، شهر آشکار تر احساس می‌شد».

در آخر بعد از دانستن ماهیت ادب امروز باید بگویم که شکل آن شعروچه و چه... نیست بلکه عصر ما (قرن رومان و ناول) است، چنانچه ژرژ سمنون ادیب و نویسنده معاصر غرب گفته:

«قرن دیستم رامی نوان عصر رومان زامید اکنون اگرچه شهکارهای رومان

سال ۱۱

نامه‌بی‌به نویسنده پی جوان

۵۷

قبل‌اً بوجود آمده ولی در قرن بیستم می توان ادعا کرد که رومان راه خود را پیدا کرده و سوی شکل کلاسیک خود را دیگر می‌شود.

از رومان روسی تارو مان امریکایی ... جنبش عظیم و پر قدرت و مشابه ناشناخته احساس می شود... تخمیری که بیشک شرابی مرد افگان وجود خواهد آورد و این شراب این حباب لرستان... این طلب حق‌بیات و اداره زندگی یک جنین ناپیدا همان «رومانت» است، اگر بهتر بخواهید نطفه‌هه عصر رومان است که بسته همی شود.

آقای عظیمی! این است آن راهی که من می‌توانم بشما نشان دهم یعنی جاده دور و در از «رومانت» که اگر چه وسیع و ناپیدا انجام است و همه «جنگ و صلح» و «استاخیز» «برادران کار امازوف» و «پدران و پسران» بر بالای آن شده و «بینوایان» و «آزر دگان» بسیار دار داما باز هم یک «کمیابی انسانی» است که بدنیای مامتهای می‌شود در مقابل «کمیابی الهی» که به آسمان رفته است. «چمدان» را که در آن «هنر داستان نویسی» را گذاشته ام چون تو شه راه برای تقدیم می‌کنم اما خودت «سگ و لگرد» را بخاطر «سپیدندان» همراه گرفته با «پاشنه‌های آهینه» و نا «عشق زندگی» پی «آزادی»، آرزوی دیدار «مادر» هنر روان شو، اینست «سرنوشت یک انسان».

«فرزندانی که در راه عقل و حقیقت راه میر وند بهمه چیز مهر می‌ورزند، آسمانی دیگر می‌آفرینند، آتش فساد ناپذیری دارند که از روح و از اعماق قلب سرچشمه می‌گیرد و بدین ترتیب است که در عشق پرشور فرزندان برای همه دنیا، زندگانی نوینی بحداده می‌شود؛ چه کسی قادر است که این عشق را خاموش کند؟ چه کسی؟ آینه‌رویی بالاتر از این وجود دارد؟

زمین است که آنرا بوجود آورده و سراسر زندگانی خواهان پیروزی آنست، سراسر زندگانی!

با آرزوی نویسنده گشایش:

م. طاهر بدخشی

اثر بار تولد

فرهنگ مسلمان

شرق مسیحی در اهیت آن برای جهان اسلام

ترجمه علمی

طور یکه تورووف (*Turaef*) موئرخ روسی عقیده دارد مسیحیت اندیشه نوینی را برای مجادله پیر وزمندانه علیه الحاد یونانی- رومی و همچنان علیه جهان شرق قدیم بوجرد آورد. مسیحیت هنوز در جهان شرق جهت احیای طارز تلقیات جدید صفات آرایی نکرده بود که یک رقیب دیگر بشکل و قیافه مذہب عرض وجود کرد. در این باید اضافه نموده گفت مجادله بین مسیحیت والحاد محض در ساحه مذہب منحصر و محدود نمانده بود. اکثر مبلغین مسیحی بصورت متساوی بر دانش و فرهنگ مردم ملحد که با عقاید آفان رابطه نزدیک داشت بادیده استهزا و متنهر می دیدند. علاوه بر آن مسیحیون قرون او لیه عقیده راسخ داشته باینکه جهان بزودی پایان می یابد و بتأسی از همین اندیشه بترقیات مادی، فرهنگی، علوم و امور مملکت داری هیچ ارزشی قابل تجربه نداشتند.

این درست است که به کلیسا فرهنگ و هنر جهان الحادر باصطلاح بزمین زد اما در راه بلند بردن سویه، فرهنگی توده های کثیر مردم خدمت ویاری نمود. انجیل را در میان مردمان مختلف بزبانهای خود آنان، طور یکه ضرورت و احتیاج آن تقاضا میکرد تبلیغ می نمود. در نتیجه ادبیات عوام که تا آن زمان فقط

در چند مملکت محدود روایج داشت، بوجود آمد. مردم مخصوصاً در آن مناطقی که شرایط سیاسی بقای زندگی شهری را اجازه داده بود، بمباحثات دینی میپرداختند و لایات آسیایی و مصر از این نظر نسبت بسائل بخش های امپراتوری روم مساعد میشدند. بن حقيقة مخصوصاً بعد از آنکه جهان غرب زیر ستم ستور آن و حشیان جرمنی و شبه جزیره بالقان زیر سلطه سلاوهای قسر ار گرفت و آنهمه مردم با فرنگ را نیست و نابود نمودند، صدق مینماید.

در دوره هیلیمزم در آسیای قریب و مصر شهرها آبادان گردید و بدین وسیله شهرهای قدیم را در کسوف گذاشت. اسکندر یه در مصر، انطاکیه در شام، و شلیشیا در کنار دریای دجله، از حیث بزرگی نسبت بر روم حائز درجه دوم بود. در شهرهای بزرگی که بنای یونانی داشت بین میان آن قشر پست جامعه را تشکیل میدادند. و به همین خاطر بود که مبلغین مسیحی توجه خود را بسوی آنان معطوف گردانیدند. آثار مقدس مسیحیت که در زبان بین‌المللی یونانی انتشار مییافت، دیری سپری نشد که در پهلوی آن ادب‌تر جمهای و تقليدی مخصوصاً بزبان محلی شامی و قبطی ظهر نمود. با گسترش مسیحیت در مواردی سرحدات امپراتوری روم، ادب مسیحی در زبانهای فوبیا و جوشی در افریقا، ارمنی و گرجی در آسیا آغاز گردید. آثار و کتبیه های قرن ششم میلادی چنان وانمود می‌سازد که در آن روزگار اننازی، زبان روزمره کلیسا بشمار میرفت. ولی شواهدی از ادب مسیحی در زبان عربی پیش از ظهور اسلام سراغ نداریم. اما بسط و تعمیم بیشتر مسیحیت و جانشینان فرنگی آن داستان پیکار میان روم و ایران را ارائه مینماید. این مسئله عموماً در وادی دریای دجله و فرات بوقوع پیوست در جایی که پیشوایان محلی یک جبهه را ترک کردند و بگری پیوستند زیر اسرنوشت جنگ دگرگون گردیده بود.

ادسیه = رفاه (۱) که در شرق فرات در سر شهر اه شمال شام واقع است در تاریخ مسیحیت و فرهنگ سریانی اهمیت فراوانی دارد. آگر نهم (۲) (۱۷۹-۲۱۶) شهر اده رها او لین شیخ زمامدار بود که با آئین مسیحیت گرایید. (پسانتر اساطیر مسیحیت این واقعه را هر بوطبه دوره حضرت مسیح پنداشته، و حتی

ادسیه = Edessa الرها سرفا. یکی از شهرهای شمال غربی عراق عرب واز مرکز مهم علمی سریانی بشمار میرفت. چون اسقف نشین بود بنابر آن بعد از بیت المقدس، انطاکیه، روم و قسطنطینیه مورد احترام و تقاض مسیحیان قرار گرفته بود. «مترجم»

۲۸ «مانی بین سالیان ۱۵۶ و ۲۱۶ میلادی در بابل بدنیا آمد و مائند اکثر پیشوایان بشر خود را فرستاده خداوند معرفی کرد. افکار مانی از ادیان زرتشتی^۱ بودایی و مسیحی الهام گرفته بود. شاپور اول پادشاه ساسانی از دیانت مانی طرفداری نمود و لی متعاقب آپس از مرگ شاپور ۲۷۲ میلادی مورد تعقیب وایدا قرار گرفت. در زمان بهرام اول که تحت نفوذ مزدایسو قرار داشت در سال ۲۷۳ میلادی محاکمه واعدام گردید. مانویت دین مردم بود واعم از دارند و فادر از آن پیروی میکرد در کیش مانی قربانی و پرستش اصنام وجود نداشت و لی فماز و روزه مقرر بود. مانویان مراسم تعمید و عشا خداوند را انجام میدادند و بخشایش و یا آمر زش گناهان خود را پیش از مرگ میخواستند. بعقیده مانی دنیا از خیر و شر بوجود آمده، و هر دوی آن در حال ستیزه است. روح انسانی نورانی و جسم ظلمانی است. ولی نور جاویدانی است. پیر وان مانی بدود دسته برگزید گان و شنوند گان تقسیم میشدند. برگزید گان که روحانیون بودند مجرد می زیستند، گوشت نمی خوردند، واز دروغ پرهیز میکردند. شنوند گان مجاز بودند از دواج کنند و مال و ثروت نمی اندوختند و دارای صفاتی باطن میبودند. (مترجم)

برای معلومات مزید در مورد مانویت به آخذ ذیل مراجعه شود :-

(۱) ایران بعهد ساسانیان تألیف آقر کریستنسن، مترجم اردو داکتر محمد اقبال صفحات

۲۳۳-۲۶۸.

(۲) مانی و دین او، سید حسن تقی زاده، تهران.

(۳) ایران از آغار تا اسلام، گیرشمن، داکتر محمد سعین صفحات ۲۱۸-۲۲۲

*Manis Zait und Leden, Otakar klima, Verlag der (۳)
Tschechoslowakischen, Akademie der Wissenschaften,
Prag, 1962*

سال ۱۱

فرهنگ مسلمان

۶۱

مکاتبه را میان حضرت مسیح و شهزاده رها جعل نمودند) رها مرکز فرهنگ سریانی و مبانی ادب سریانی گردید در قرن پنجم میلادی در شهر مذکور مدرسه الهبات ایرانی نشونها کرد که در راه اشاعت و تقویه مسیحیت نفوذ فراوان داشت. از مدرسه رها او لین نویسنده سریانی که بار دسیان نام داشت ظهر نمود نامبرده به شرک و بت پرستی دنیا آمد بعد از آن مسحیت را پذیرفت. ولی بالاخره به کیش قدیمی خود گرایید. مشارالیه آخرین نماینده روش گنوی بشمار میرفت این روش از تلقیق بت پرستی و فلسفه مذهبی تشکیل گردیده و حاوی قسمت از مفکر و مخالف عهد عتیق بود. درین مسأله هیچ جای نزد نیست که تعلیمات اور روش مانوی رازی نفوذ قرار داد. ما فوید در سده سوم در بابل که ولايت ایرانی بود ظهر کرد.

چون مبلغین مسیحی بجهت مجادله علیه گنوی و فلسفه مشرک مجبور بودند از مباحثات فلسفی استفاده کنند بناءً آخر. مدارس متعدد فلسفی دینی بیان آمد. مدرسه اسکندریه بر مبانی تعلیمات افلاطون بناسد در حالیکه مدرسه انطاکیه از افکار ارسطو پروردی نمود. در خلال ماهه پنجم مناز عات دینی کلیسا مسیحی مشاهده میرسد. ولی در اروپا خیلی او لتر یعنی در قرن چارم میلادی میان مسیحیون شرقی انفکاک و جدایی کلیسا بوقوع پیوست. از کلیسا ارتوداکس که مخالفینش آنرا بنام تعلیمات امپراتوری یعنی پرواز رسمی میخوانند مسیحیون یعقوبی و فطوری ظهر نمود. یعقوبی‌ها به طبیعت الهی خالص مسحیت عقیده دارند. فطوری‌ها مدعی بودند که مظاهر الهی و بشری حضرت عیسی (ع) بواسطه دو شخصیت جدا گانه تبارز نموده است و هیچ مورد ندارد که مریم عذر را «الهی مادر» بنامیم. چون فطوریان در بیزانس مورد ایذا و تعقیب قرار گرفتند، فرار کردند و آهنگ ایران نمودند یعنی در سرزمینی که تا آن‌اواخر مسحیت مورداً از وشكجه قرار گرفته بود. ولی با وصف آنهم در سال ۴۱۰ میلادی تشکیل شورای روحا مسیحیون در سلیشیا کنار دجله امکان پذیر گردید. در شورای سال ۸۳۴ میلادی

ایران مسیحی برای پذیرفتن تعلیمات فطوری اظهار آمادگی کردند. شش سال پس از قدر فطوریان ارها نیز با این زمین فرار شدند زیرا مدرسه شهر مذکور بوسیله امپراتور زنو (۱) بخاطر منظوری بودن آن ویران گردید. در قرن پنجم بعد از میلاد ایران ساسانی پناهگاهی برای کلیه فرقه‌های فرهنگی اعم از مشرکین و یهودیان و مسیحیونیکه در بیز انس مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفته بودند، واقع گردید. اندک پیش از این شاهان ساسانی، اهالی بلاد شام را مجبر ساختند تا بدیار آنان بکوچند. او لین اقدام در عصر شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ بعد از میلاد) صورت گرفت. وقتیکه شاپور امپراتور والرین (۲) را گرفتار نمود ساکنین از طاکیه و سائر شهرهارا با این انتقال داد و آنان را در جندیشاپور (۳) خوزستان که خودش آنرا بنا نموده بود، مسکون گردانید.

در قلمرو امپراتوری ساسانی شهر مذکور اهمیت درجه دو هم را حائز گردید در دوره زمامداری خسرو اول ۵۳۱-۵۷۹ در جندیشاپور مدرسه طب یونانی، سربانی تاسیس گردید، که پس از قدر طب عرب بر اتحت نفوذ خود قرارداد.

(۱) زینوایسوری *Zeno The Isurian* امپراتور روم شرقی (۴۷۴-۴۹۱) بعد از میلاد. ایمور ناحیتی بود در آسیای صغیر که مقابل جزیره قبرس قرار داشت. (مترجم)

(۲) در تاریخ امپراتوری روم سالیان ۱۹۲-۲۸۴ بعد از میلاد دوره فلاکت پار انقلابات، ظلم و جفاکاری است. درین دوره امپراتوران با اثربخشیانی سپاه انقلاب میکردند و در امپراتوران متعدد در حصص مختلف قدر و امپراتوری فرمان روایی می نمودند، ارجمنده یکی والرین *Valerian* بدینخت قرین امپراتور بشمار میرفت. در دوره زمامداری او از هر طرف بروپی-گر امپراتوری رخنه وارد گردید. در نبرد شام والرین با شاپور بجنگید و گرفتار آمد. شاپور هر وقتیکه بر اسپ سوار نمیشد از امپراتور بحیث کرسو زیر پا استفاده میکرد. (مترجم)

(۳) جندیشاپور: دهکده‌یی بود در خوزستان که در نیمه اول قرن ششم بعد از میلاد یکی از مرکز علمی فطوری‌ها بشمار میرفت بشاپور اول شفاخانه‌یی در آن جا تاسیس گردید. جوستی نین از کریمان بخاطر آنکه مدرسه‌های *Edessa* مدرسه بت پرستان و ناشر افکار ضاله است *Justinian* آنرا مسدود نمود. و یا در نتیجه شکنجه و تعقیبات مذهبی ۴۸۹ بعد از میلاد فیلسوفان و حکیمان به جندیشاپور فرار کردند و تخم علمی داکه یونانیان با خود آورده بودند پس از پیشه پاورقی در صفحه ۶۲

سال ۱۱

فرهنگ مسلمان

۶۳

انتقال اهالی واسیر انسامی متفهی با آن گر دید تا شعب مختلف صناعت و مخصوصاً صناعت نساجی را تاسیس کند و بکار بیندازند شاهان ساسانی بهمین ترتیب از اسرای هزمند رومی در ساختن بنا استفاده کردند و روش آبیاری را بکمل آنان اصلاح نموده و بهبود بخشدند.

هنگامیکه بیز انس قرن پنجم و هفتم را با کشور ساسانی که معاصر و هم‌دیف آن بود مقایسه کنیم باین نتیجه میرسیم که اولی مراتب بلند ثقافت داشت و دومی کشور متقدم بشمار میرفت. و صفت رقی پسندی که در بالابه آن اشارت کردیم در مورد زمامدار آنان تصدیق نمیشود. ظهور دودمان ساسانی در ماهه سوم بعداز میلاد نتیجه عکس العمل نظام طبقاتی و مذهبی بود. در نتیجه معروفی ثقافت اجنبی اضمحلال مبانی نظام طبقاتی و مذهبی صورت گرفت کلسیاهای ملی در ایران ایجاد گردید که مناجات و سرودهای مذهبی بزرگ فارسی بعمل می‌آمد آنها نه تنها در راه تعمیم و توسعه دیانت حضرت عیسی (ع) در آسیای مرکزی و چین مصدر خدمت گردیدند، بلکه سرنوشت آینده مملکت را نیز تحت تاثیر قرار دادند. حتی در روزگار ماملاحته

بعنیه پاورقی صفحه ۶۲

بحمایت مسلمانان بار و رگر دید جور جیس مسیحی رئیس شفاخانه، جندی شاپور رویکی از علماء طبیبان بلند آوازه عصر خود بشمار میرفت طبیب در بار و معالج ابو عجفر منصور دوانقی بوده و بزرگ سریانی در طب آثار متعدد نوشته به آخذ ذیل مراجعه شود:

(۱) تاریخ الحكماء، تالیف جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف القسطنطینی
ترجمه داکتر غلام جیلانی بر ق نسخت اردوصفات ۱۹۸-۱۲۵

(۲) و (۳) Arabian Medicine, Vol. I, p. 47; The Legacy of Islam T. Arnold, and Alfred Juillaume, Oxford, 1960, pp. 313-15, 318, 381

(۴) تاریخ علم، تالیف جارج شارتون.

ترجمه احمد آرام - تهران، صفحات ۴۲۷-۴۲۹

(۵) علوم عربی - تالیف جرج زیدان.

ترجمه اردو - صفحه ۱۹۵ (متوجه)

میکنیم که ایرانیان مسلمان، نام روزهای هفته را از مسلمانان عرب اقتباس نکرده، بلکه از ایرانیان مسیحی فراگرفته‌اند. در پایان قرن ششم بعد از میلاد تغییرات بارز در طبقات اجتماعی وارد گردید. طبقه‌زار عین باهنر مندان و تجار دست به هم دادند و طبقه سومی بجای آنکه از زار عین تشکیل گردد، از مامورین بر طرف شده، بوجود آمد که پیشوایان آنان در بار پادشاه بار هبران کلیساو نمایندگان ارسنوا کراس نظامی در بیان صفت قرار می‌گرفتند مساعی مردم نقطه مترقبی تر معطوف شد بدین معنی که بار و شن طبقاتی از طرف فرقه مزدکی مخالفت بعمل آمد مزدکیان سعی می‌ورزیدند که نظام طبقات را بآن‌مانند مساوات از بین بردارند باچنان وسائلی که نه تنها عوامل سقوط ملکیت را فراهم سازند بلکه حقوق خانوادگی را نیز پایمال نمایند.

اگر بطور عمومی صحبت کنیم قرن ششم بعد از میلاد دوره فترت عنعنات فرهنگی الحادر بیز انس تصویر می‌گردد در حالی که در ایران روزگار ارتباط و شناسائی با علوم و ادب دنیای خارج بشمار میرفت. آثار و موهلفات متعدد دویلک مسلسله کتب افسانوی بفارسی ترجمه گردید که مشهورتر از آنهمه کلیله و دمنه است این کتاب از هندوستان آورده شد. کلیله و دمنه بر ادب جهان تأثیرات بزرگ وارد کرد فلسفه یونان هم در همین عصر در ایران نشونما کرد پال ایرانی اثرش را که در مورد ارسطونو شته بود به خسر و اول اهدا کرد. اثر مذکور بسیرینی نوشته شده و در طی آن موهلف کوشیده بود تا بر تری دانش را بر عقیده ارائه کند بدین معنی دانشی که از تردید و شک آزاد باشد بایجاد هم آهنگی میان مردم کمک می‌کند از طرف دیگر عقیده در مورد چیزهای معجهول بحث می‌کند و با اختلاف و عدم توافق منتهی می‌شود.

در خلال ماهه هفتم بعد از میلاد یعنی در آغاز لشکر کشی هـ ای عرب تجارت و صناعت ساسانی مراحل بلند ترقی و تکامل را می‌پیمود، تحریر آثار و کتب مانوی و مسیحیت در سغدی و ترکی و چینی، بدین دوره و با بد ور بعدی ارتباط دارد. اینها همه نماینده تبلیغات شدید مذهبی بود که از ایران نشأت می‌نمود و مبلغین

در قیافهٔ تاجر ان فعالیت می‌نمودند و در طول همین دوره بود که کوچ نشینان مسیحی و پارس در هندوستان تاسیس گردید.

فتحات عربها ضمن يك سلسله جنگها میان بیزانس و ایران پیشرفت نمود. جنگهای مذکور از ۶۰۰ تا ۶۳۰ بعد از میلاد ادامه پیدا کرد فرستی فرار سید که ولايات آسیایی بیزانس و مصر به صرف ایرانیان بیامد. عمل ایرانی ولايات مذکور در اسكندریه اقامت میکردند و اسکندریه نسبت شهرهای شام کمتر صده دید.

انطاکیه در روزگار فلاکت بار سده ششم با اثر زلزله ۳۴۰ بکلی منهدم گردیده بود و همین شهر بوسیله امپراتور روز و سنت نین به پیمانه کوچکتر سر از نو ساخته شد. در خلال قرن هفتم بعد از میلاد ایرانیان شهر هار اویران کردند و جنگلات زیتون را از ریشه برکنندند. آثار و بقایای تمام خرابکاری‌ها یکصد سال پس از تخریب بخوبی فرمایان بود.

طوریکه میدانیم ایرانیان تاقسطنطینیه پیشقدمی کردند بنابران بسیار امکان دارد که آسیای صغیر هم بدست آنان خسارت مند گردیده باشد. آوانیکه لیراخوس در جنگ پیر وزگر دید با ولايات ایران از طرف بو نانیان و متخدین آنان عین سلوک بعمل میباشد. معاهده صلح برای امپراتوری بیزانس نه تنها مناطق پیشین آنرا حفظ میکند بلکه با اثر معاهده مذکور را دامنه قلمرو آن بطرف شمال بین النهرین نیز تمدید و توسعه می‌نماید. آنهمه شکست‌ها عوامل زوال خسرو دوم (۶۲۸ بعد از میلاد) را فراهم میکند و بیک سلسله انقلابات متفهی میشود.

ولی خود بیزانس هم با اثر يك سلسله جنگها روی فتوح گذاشته بود ولی با حیای مجدد بیزانس یکبار دیگر تعقیب و کشتار ملحدین اعم از یهودیان و دیگران، آغاز گردید و طبعاً این کردار آنان را متعدد عربها قرار داد. حتی در طول زندگانی لیراخوس (وفات ۶۴۱ بعد از میلاد) یونانیان مجبور شدند به عربها باستثنای آسیای صغیر مناطقی را که تازه فتح نموده بودند، مسترد نمایند و محض در چندین نقطه مقابله تهاجمات عربها ابراز مقاومت بعمل آمد. اشغال پیروز مستدازه وادی نیل با چاره از اسپ سوار، که بدنیال سقوط بینالهزین شمالي صورت گرفت مایه شگفتی و تحیر خود فاتحان شد.

ن . م . ت .

موچی

ژر، سپیره مـخ دعمو می باز اردپلیو لار پریوه لانده خای لمر خیکی ته نامیند
غونـدی ناستدی. هر خوک چه یـر بـزـای دـیـی و اـرـدوـارـه پـبـنوـته وـگـورـی چـه
گـونـدـیـ کـپـیـ یـاـ گـوـتـونـهـ یـیـ خـیـرـیـ وـیـ چـهـ دـهـ تـهـ بـیـ دـگـنـدـلـوـدـ پـارـهـ وـرـکـرـیـ.
دـیـ پـرـ دـوـ وـتـلوـ چـهـ خـنـگـنـوـنـهـ یـیـ خـوـلـیـ تـهـ رـاـرـسـیدـلـیـ دـیـ نـاـسـتـدـیـ اوـ خـبـلـهـ زـنـهـ بـیـ
دـ دـوـارـ وـ خـنـگـنـوـ پـهـ مـيـنـخـ کـبـنـیـ اـيـبـنـیـ دـهـ . پـهـ دـیـ چـهـ نـنـ سـارـهـ لـبـ دـیـ خـورـ اـخـوـشـحـالـهـ
دـیـ اوـ هـرـهـ گـرـیـ لـمـرـتـهـ پـهـ خـورـاـ مـیـنـهـ سـتـرـگـیـ وـرـوـاـرـوـیـ خـوـپـلـوـبـنـیـ بـیـ سـتـرـگـیـ
وـرـوـبـرـیـبـنـوـیـ اوـ بـیـرـتـهـ بـیـ پـوـتـیـ کـرـیـ.

پـهـ دـیـ وـ خـتـ کـبـنـیـ یـوـ سـپـیـنـ کـالـیـ سـرـیـ چـهـ خـورـاـ اوـ بـزـ دـکـبـیـسـ بـیـ اـغـوـسـتـیـ دـیـ
اوـ تـکـهـ سـپـیـنـ بـگـرـیـ بـیـ پـرـ سـپـیـنـ اـرـ کـجـیـنـهـ تـرـلـیـ دـهـ رـاـغـلـیـ . پـهـ دـهـ پـسـیـ خـلـوـرـ پـنـخـهـ
کـسـهـ سـپـیـنـ کـالـیـ نـورـهـمـ شـتـهـ . دـمـوـ چـیـ حـدـتـهـ چـهـ رـاـغـلـیـ نـوـسـمـدـلـاـسـهـ بـیـ پـبـنـهـ وـنـیـوـلـهـ
اوـ یـوـهـ بـلـ سـرـیـتـهـ بـیـ مـخـ رـاـ وـارـاـوـهـ اوـ وـرـتـهـ وـیـ وـیـلـ :
. . . . خـانـ چـهـ وـرـیـبـنـمـیـنـ کـپـیـ رـاـتـهـ رـاـوـهـ دـیـ هـغـهـ بـایـدـ دـغـهـ مـوـچـیـ تـهـ وـرـکـرـوـ
چـهـ بـنـهـ تـلـیـ پـرـوـوـهـیـ . » مـلـکـرـیـ بـیـ وـرـتـهـ (ـبـنـهـ)ـ وـوـیـلـ اوـ دـیـ بـیـارـوـانـ شـوـ.

ادـارـیـ تـهـ چـهـ وـرـغـلـیـ دـیـرـ خـلـاـکـ وـرـتـهـ وـلـارـشـولـ اوـ هـرـیـوـهـ پـهـ اـحـتـرـامـ وـرـتـهـ
وـوـیـلـ : « هـفـتـیـ صـاحـبـ دـیـ مـعـتـرـیـ ذـهـ وـیـ . خـدـایـ دـیـ رـاـوـلـهـ . سـتـاـدـعـدـالـتـ سـوـرـیـ
دـیـ زـمـوـزـلـهـ سـرـهـ ذـهـ کـمـیـرـیـ . سـتـاـتـشـرـیـفـرـ اوـرـوـتـهـ مـوـسـتـرـگـیـ خـلـوـرـشـوـیـ . »

بـیـادـغـهـ صـاحـبـ پـهـ یـوـهـ پـنـدـهـ غـونـدـیـ زـیـالـیـ چـهـ دـنـوـرـ بـخـنـیـ کـشـمـیـرـیـ پـوـبـنـیـ بـیـ دـیـ
اوـ دـقـلـمـ پـهـ دـوـلـ دـوـلـ رـنـگـوـ خـایـ بـهـ خـایـ رـنـگـیـدـلـیـ دـهـ کـبـنـیـنـوـمـتـ . دـدـهـ خـوـلـهـ پـتـهـ دـهـ خـوـ
کـوـچـنـیـ غـونـدـیـ خـوـلـهـ بـیـ پـهـ شـنـاـوـیـ بـیـرـهـ کـبـنـیـ لـهـ وـرـاـیـهـ بـنـکـارـیـ . دـیـ پـهـ پـوزـهـ دـیـرـ
تـنـفـسـ کـوـیـ . سـتـرـگـیـ بـیـ تـلـ غـتـیـ غـتـیـ رـاـخـتـلـیـ وـیـ .

نیم ساعت و ر و سته بیهی همه کپی دده بحضورته او ری چه موچی تلی بر میخ کری
و دده چه پر کپیو سترگی ول گیبدلی نویسی وویل :

«خدای دی تامحر ر خوار کری ! تاخو به موچی ته وویل چه بنه دیر میخونه پر
ووهی . ته گوره ! موز پر دغونکپیو خونه سپین تور ; او خونه تور موسپین کر ل
خوبیاهم تابنی بنکلی او زینگی ندی جوری کری . و رشه موچی ته یو سپایسی ورو استو
چه دله راشی چهزه پخناه هدایت ور کرم . »

سپایسی موچی پراوزه باندی په خپل ور خخه لندي لرگی وواهه او ورته وي
وویل چه ورسره ولاړشی او د کپیود جوره او هدایت واخلي . موچی ورته وویل
چه زما خودغه سندان ، میخونه او ختنک په د ګرپاتیزی زه درسره تلای نشم
هرخه چه غواری دلته به یسی وکرم . خوسپایسی دده خبری ته غوزونه نیواو په
زوره یسی کش کر . ده و نژدی هنی والا نه ورزغ کره چه دده شیانو ته پامکوی .
موچی په دی خورا خوابدی شو چه په پوریو هلویسی را ووست .

ده په زره کښی جوره کری وه چه دسپایسی دلاسه به عرض کوی چه ولی یسی
دغسی پوری و هلن او فرتلی را ووست . خوچه د مفتی صاحب سترگی
باندی و مبنی سمدلاسه یسی په بنکنخلو خوله پوری کره .

ده چه خپل بنکنخلو خلاصوں نویه تندنسی غوندی سری په عتاب موچی ته وویل :
«نه خبر نه یسی چه داد چامو چنی دی . دعلمما خوخلک دېښو خواری کیزی
خوتامی جاهلان دمز دوری په مقابل کښی هم ددوی کارسم نه کوی . بلادی
پر دغه سپیره او بسی وینی مسخ شه ! خدای دخپلی کلپی ایداد پخوالا در کری دی
چه دغسی یی خوار او بد بخته کری یی . »

موچی زړ غونکی غوندی شو او ورته وي وویل : « ددوو افغانیو په مقابل کښی
خوه مدغه کار کیده چه ماو کرنو په دغونکیو خوبه می کورنه در جور اوه . که موخونه
نه ده زه به خپل تلی او میخونه بیر ته و کازم . بل موچی ته یی ور وری چه بنه یسی
ور جوری کری . زه خویو خوار او غریب سری یم . په سپایسی موولی پوری و هلم ؟ »

دەفتى طبیعت سەدلەسە پر لە و او بىت او پەيوە و جىزغىسى و ويل چەدغە سپىن سترگى او بى حىا سەدلەسە و باسى . زە بەددە دەدغى بى احترامى ايدادور كرم ۱۰ موجى پەمنىدە خەپل خەپل ئەخلى تەراغلى . دەغۇنېتلى چەخەپل ماما مان سەرە راتول كرى او يوى بل خواتەلارشى خو سەدلەسە دوھ درى سپىن بىگرى طالبان چە مفتى را استولى و پسى را غلل . يوھ طالب لو مرى تىربى خېرى او مطلب ، وار دوارە موجى تەبنىكىنخەل و كرل او بىيا يى پە خەپلە موجىنە پە سەر و وېشت او ورتە وى ويل : « دەغە موجىنە پە خوتۇرە وى ! »

موجى هم خورا دىر عصىسى شو او ڭىھە چە لە اصلى مطلب خەخە خېرى نە و نويى ھماقە دول بىنكىنخەل طالب تە و كرل چە طالبانو سەدلەسە را كش كر او دەمحكى خواتە يى خەکاواھ . پر لارى بى يى هر چانە ويل چەدغە موجى موز تە دخولى او سر كفر ويلى دى . قاضى تە يى بىيا يوچە ايدادور كرى .

موجى يى لو مرى مفتى تە ورو وست او ددىر و خەلـكـو پە مخ كى طالبانو عرض پر و كر چەدغە چاھل دسرا او خولى كفر ورتە ويلى دى .

مفتى سەدلەسە قاضى تە را غلى او طالبان و موجى يى و رو راندى كرل . تولو طالبانو پە يوھ خولە كى غز كرل چە هو صاحبە ، موز تە يى سەر او خولە را وېنكىنخەلە . مفتى هم ددوی خېر تأييد كردا او ورتە ويل : « صاحبە ! كەدر نەجزا او رەنە كرى نو پە علما و بەخەلـكـتـلـتـلـنـدـىـ وـھـىـ او دـشـپـىـ تـپـرـبـهـ پـرـوـدـرـىـ . »

قاضى سەدلەسە امر و كر چە موجى دى نەدىر بىن درى و وھل شى او پر خەرە دى مخ تۈرى چەپە سپور كرل شى او پە باز اردى و گۈزۈل شى چە دەغە كار دنور و عبرت شى او بىيا خۈك سپىن بىگر و تە پە سېكە و نەگۈزى .

دقاضى امر مفتى تطبیق كر او موجى يى ۳۹ كلـكـىـ درـىـ وـواـھـەـ . ڭـىـھـەـ چـەـ مـوجـىـ پـرـخـەـ دـوـھـلـوـ پـەـ اـثـرـ نـشـوـ كـېـنـيـنـسـتـلـاـىـ نـوـيـىـ دـخـرـەـ لـرـگـىـ وـتـرـلـ اوـبـىـاـيـىـ وـوـچـىـ پـەـھـغـوـ پـورـىـ كـلـكـ وـتـارـەـ اوـشـرـيـعـتـ يـىـ پـرـوـچـلاـوـەـ .

دەغە موجى وروستە لەھەغە چەدەغۇ دروپە اشر دوى درى میاشتى ناجوري وزغىملە او بىياپە دىر حسرت پسى مەشۇنۇ دشا و خوادكىاندار انواو خىينو نور خەلقۇ بەویل : « دەغە موجى تە علما و سېر او كرى ! »

تحقیق و تتبیع اسدالله (حبیب)

شرح زندگی و آثار فرانسیس بیکن

بهتر است پیش از آذکه بهم وضع (شرح زندگی و آثار فرانسیس بیکن) پردازیم تذکری در خصوص دانش و دانشمندان پیشتر از بیکن وزمان او بدھیم، تا گاهی که از سر پیچی بیکن از فلسفه ارسطو و جستجوی او برای یافتن اصول اکتساب دانش ذکری به میان می آید کمی برچگونگی حال سایر دانشمندان آن عهد روشنی افگنده باشیم.

در اواسط قرن شانزدهم هنگامی که وزال، سروه و کوپرنیک از در یقه انتقاد بر نظریات جالینوس و بطیموس می نگریستند؛ فلسفه های باستانی جز آذکه در پناه کلیسا خود را از حملات باریک اندیشان آن عهد مصون بدارند گزیری نداشتند و گاه آن بود که میشل سروه (*Michel Servet*) اسپانیایی در اثر انتشار کتابش بنام (میراث نصرانیت) که اولین خشت های بنیادر فیع مسایل متعلق به جریان خون را میگذارد، متهم به الحاد شود و در میان شراره های آتش، جز خاکستری از جسد و باقی نماند.

در آن هنگام که سیل عقاید تازه زیر دیوارهای باستانی نظریات متفکرین سلف رخنه میگردند مردم گروه گروه مقابله هم قرار میگرفتند، کوپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۳) مجبور بود تا مدت زیادی کتابش را پنهان نگهداشد؛ زیرا اگریک طرف اراسم رینهولد (Erasme Renhold) بود که او را بطیموس جدید گفته به وی سلام میگردید، به جانب دیگر مورد لیکوس نامی هم وجود داشت که میگفت:

کوپر نیک، سزاوار انتقادی با که مستحق شلاق است (۱) تا بالا خرد (۱۵۶۳-۱۵۴۵) که کاوشهای علمی را گناه بزرگ انجاشتند و همه کتب تحقیقی را که بر شوهون کلیسا یا مقام جالینوس، بطليموس و که و که صدمه و ارد میکرد سوختند. روزگار تجدد علمی رو به زوال میرفت و در اندر روزهایی که بحث و اظهار عقیده، به قیمت جان انسان تمام میشد میباشد مشاهده جایگیر مباحثه شود و فرانسیس بیکن پروردۀ دامان همین عصر بود.

در همین نیمه دوم قرن شانزدهم که در آن گالیله دور بین صاخته خود را جلو چشم کسانی قرار میداد که به صدق نظریه ارسطو در خصوص شکل ماهتاب ایمان داشتند تا آنان بدون استدلال و غالباً مغال معترض میشدند که سطح ماه آنچنانیکه ارسطو فرموده صیقلی نبوده بلکه دارای پستی ها و بلندیهای زیاد است وبار هم بالای آن دانشمندگر انما به چنین اعتراضی را تحمیل کردند: «من گالیله در هفتاد میان سال زندگی در مقابل حضرات شما به زانو در آمدیام و در حالیکه کتاب مقدس را پیش چشم دارم و بادستهای خودم آنرا میخواهم تو به میکنم و اشتباه و سخن خالی از حقیقت حرکت زمین را نکارمینمایم و آنرا منفور و مطرود میدانم.» (۲) لارڈ فرانسیس در ۲۲ زانویه (۱۵۶۱) در پارک هوز لندن چشم به جهان گشود. پدرش سر نیکلاس بیکن مهر دار بزرگ (۳) در بار ملکه الیزابت بود و مادرش (ان کوک) دختر (انتوان کوک) (پیش کار ادوار دشتم) و خواهر لیدی سیسل بود لیدی سیسلی که شوهرش را لارڈ برلی (Lord Burghly) میگفتند و اویکانه وزیر صاحب اقتدار کاخ مالکه شمرده میشد.

آموزش‌های نخستین بیکن در کنار مادر فاضله‌اش بی ریزی شد و این کوچکترین عضو خانواده، میان تالارهای قصر الیزابت پرورش یافت او که با برتریها

(۱) ص (۱۷۷) تاریخ علوم، تألیف پی یروسو، ترجمه حسن صفاری.

(۲) ص (۲۱۰) همان کتاب

(Lord keeper of the great seal) (3)

و امتیازات فرا او این بدنیا آمده بود در دربار نیز مور نتوجه واقع شد چنانکه ملکه اورا به شوخی مهردار کو چکث خطاب میکرد^(۱).

فرانسیس بیکن در دوازده سالگی (۱۵۷۳) با برادر بزرگش انتونی داخل ترنیتی کائج کمبرج شد و جوانه های فلسفه سکولاستیک و معادلات قضایی را از همانجا در دماغ پرورد ولی از سه سال بیشتر بوده نتوانست و در (۱۵۷۶) آنرا ترک گفت؛ زیرا او عقیده داشت که تمام اساسهای تربیتی آن از بیخ نادرست است (۲) و نیز نسبتوانست در ان روزگار باز هم زیر یوغ فلسفه ارسسطو گردن نهاد؛ بنابران به سیاست گرایید و با بدست آوردن ماموریت خفیه‌ی از طرف ملکه الیزابت رهسپار سفارت انگلستان در پاریس شلوچندی را نزد سر آمیاس پولت (Sir Amias Pulett) که در آنجا سفير انگلستان در دربار هنری سوم بود گذر اند. بعد از سر آمیاس، سترافورد (Strafford) به جایش فرستاده شد و فرانسیس با این دیگر هم چندی بود تا در (۱۵۷۸) پدرش که از (۱۵۵۸) ۲۰ سال تمام مهردار بزرگ سلطنتی بود چشم از جهان بست و فرانسیس را به انگلستان احضار کردند.

پدر فرانسیس بیکن هشت فرزند داشت و وی کوچکترین همه بود. سر نیکلاس فقید قبل از مرگ، زندگانی دیگر بازماندگان خود را سرو صورت داده بود؛ اما نوبت فرانسیس فرستیده، دست اجل اور اربود کوچکترین فرزندش را با انبوه نابسامانیهای اقتصادی تنها گذاشت.

بیکن در فرانسه با سفرهای زیاد خود مشاهده کرده بود که مناقشات رومان - کاتولیکها و ریفورمها او ضایع مملکت را آشفته تر میساخت.

آنچنانکه او خود عدول خود را از فلسفه به سیاست معمول در ماندگی های خود میدانست، وی میخواست با بدست آوردن پولی کافی از راه کدام کرسی سیاسی

(Encyclopedie Americana) (1)

(Compton's pictured encyclopedie) (2)

بتواند تحقیقات علمی خود را بهتر و نکوتر دنبال کند (۱). در سال (۱۵۸۰) بیکن در انجمن گریزاین (*Grays Inn*) که متشکل از حقوق دانانی بود که در «گریهاوز» بساط یک مکتب حقوق و یک محاکمه را گسترده بودند؛ داخل شد و در آنجا فعالیتهای بارزی از خود نشانداد را کتاب فرانسیس بیکن، تالیف آندره کرسون، ترجمه کاظم عمامدی).

در ص ۸۸۲ انسای کلو پیدیا بر یتانیکانو شته است که در ۲۷ جون ۱۵۷۶ با برادرش آنونی (Anthony) «در گریز این» داخل شدند و بعد از چند ماه فرانسیس با سر آمیاس پولت سفیر، به پاریس فرستاده شد.

در انسایکلوپید یا امریکانانیز شمول فرانسیس در گریز این در ۱۵۷۶ بـدین عبارات تأیید میگردد: *In 1576 he was admitted to the Company of:*

the lawyers of Grays Inn....

وی در همین زمان (احیاء العلوم) اثر بزرگ فلسفی خود را ابتدا کرد و پس از سمت مشاورت فوق العاده ملکه را دریافت. در سال (۱۵۸۴) که بیست و سه سال از عمرش میگذشت در حلقه و کلامی ملت جای گرفت (۲).

در (کامتو نز پکچرد انسایکلو پیدیا) شمول فرانسیس بیکن در قطار و کلادر مصال
۱۵۸۲ تعیین شده است.

رویه مرفته قوه بیان مسحور کننده و تبحیر یکه در حقوق داشت دست به دست هم داده موافقیتهای فراوانی نصیب وی کرد و در مجلس از سحر سخن‌ش چنان بلند آوازه بود که بن جانسن (*Ben Jonson*) (۳) در شان وی گوید: «هر امن مردمیکه گوش به وی فر ا میدادند از آن بود که مبادا سخن‌رانی وی به پایان بر سد». (۴)

۱) ص ۹۲، تاریخ فلسفه، تألیف ویل دورافت، ترجمه عباس زریاب خوئی

۲) ص «۶» فرانسس بیکن تالیف آندره کرسون ترجمه کاظم عمامی

^{۳۰}) شاعر درام نویس انگلیسی (۱۵۶۲-۱۵۹۳) .

سال ۱۱

شرح زندگی و آثار ...

۷۳

در سال ۱۵۸۶ و ۱۵۸۸ مجدداً اور اشایسته همان مقام دانسته و انتخابش کردند
مگر وی در این پارلمان اشتباہی را مرتكب شد که مجلس عوام را علیه فیصله
مجلس اعیان که رای ملکه نیز در آن دخیل بود بر انگیخت و باینو سیاد مورد
نفرت ملکه قرار گرفت و این اقدام، اور از الطاف الیزابت محروم ساخت.

فرانسیس بیکن در همین پارلمان با ارل اسکس (Earl Essex) که ملکه اور اخیلی
دوست میداشت طرح آشنایی ریخت و از او در برآورده شدن آرزوهایش خواهان
کمک شد. چون فرانسیس خواستار مقام قضات بود ارل اسکس هم برایش کاری
انجام داده نتوانست؛ اما در دیگر مواد از کمکهای دوستانه خود در برای
فرانسیس در بیان نکرده و اوراسالیان در ازی رهین احسان خود نگهداشت.

چون ملکه در دوستی خود با اسکس ناکام شد در پی برانداختنش برآمد.
اسکس نیز در مقابل تو طهه بی چید تاجانشین ملکه را بر جایش بنشاند مگر بیکن
باوی موافقت نکرد و اعلام داشت که اگر اسکس به چنین اقدامی متول شود
وی در خدمت ملکه وفادار خواهد ماند (۱).

سر اسکس را در دو میں بار محکومیت شد که با تبر از تن جدا کردند
و کوشش بیکن در محکومیت اسکس یگانه رفیق مهربانش ویرا مورد تنفس عده
زیادی قرار داد. فرانسیس بیکن در حالی که خودش مینویسد:

« در اینجا گناهی یافته نمیشود که بالکه های شرم و خجالت چهره اشخاص
را پوشاند تادر و غگوی و خاین هویدا گردد. » (۲)

باز هم در حق اسکس از خیانت دست نگرفت و بعد از مرگ او هجو قائمه بلند
بالایی برایش نوشت و آستین مدح و ستایش ملکه را بالازد و آنقدر در اظهار
و فاشعاری خود در برابر ملکه راه افراط پیمود که روزی ملکه از مدح فر او انش
به ستوه آمده از وی خواست که موضوع را تغییر بدهد.

(۱) ص ۹۱ « تاریخ فلسفه تالیف ویلد و رانت ترجمه عباس زریاب خوئی.

(۲) (Compton's pictured encyclopaedia)

او آنچنانکه بگفته خودش عشق سرشاری به حقیقت داشت در تمدن و ابر از ممیزات سخيف و پست انسانی هم بی میل نبود از همین رو پاپ لقب «عاقلترین ، زرنگترین و پست ترین نوع بشر را بروی گذاشت بود» (۱) و به راستی «حوال اخلاقیش با مقام علمی و مرتبه دولتی او تناسب نداشت» (۲). با آنجهه برگش ملکه در ۱۶۰۳ تمام زحمات فرانسیس را بسی تیجه گذاشت و همینکه ژاک اول بر جایش نشست فرانسیس بیکن نیز دست به کار زد و نخستین قسمت «ارجمندی و فزونی دانش » خود را که بخش دوم قسمت اول اثر بزرگ او - (احیاءالعلوم) را تشکیل میدهد و در مورد آثار بیکن تذکر خواهیم داد به ژاک اول اهدانمود .

یله خرجی فرانسیس بیکن از دیرزمانی گریبانش را رها نمیکرد قدر ۱۵۹۸ سبب شد که وی رابنیت قروض زیاد شد زندانی بسازند .

در ۱۶۰۶ یعنی در ۴۵ سالگی گاهیکه بالیز بار نهاد دختر بنا بر این مشاور بلدیه لندن طرح ازدواج ریخت از کابین همسرش هم قسمت زیادی را مصرف کرد . در دوران ژاک اول مراتب پیشرفت سیاسی اور اچنین میتوان با اینجاز بیان کرد :

در ۱۶۰۷ کفیل مرافعه (*Barrister*)

در ۱۶۱۳ قاضی (*Attorney - general*)

در ۱۶۱۷ مشاور خصوصی شاه (*Privy Concilor*)

در ۱۶۱۷ رئیس القضاہ مهردار سلطنتی (*Lord Chancellor*)

در ۱۶۱۸ صدراعظم (*Head of the court of chancery*)

و همچنان در ۱۶۱۸ لقب (بارون ورولام *Baron Verulam*)

و در ۱۶۲۱ لقب (و یکوئی سنت آلبان *Viscont St. Albans*)

بالایش گذاشته شد . در همان سال ۱۶۲۱ هنگامیکه پارلمان بنابر عدم رضایت از طرز اداره شاه تشکیل جلسه داده بود بیکن در یکی از محاکمات متهم شد که از مدعی

(۱) *Compton's pictured encyclopediad*

(۲) ص (۸۱) سیر حکمت در اروپا تالیف محمد علی فروغی .

و مادعی علیه رشوه ستانده است. چون مصمم شدند که در صورت محکوم شدن بیکن به مجازات اور اعفو نمایند فرانسیس بیکن نیز اعتراف را به انکار ترجیح داد و سه نوع رشوه ستانی را که در محاکمات دولتی معمول بود چنین در شهرد :

- ۱- برای صدور حکم قاطع به نفع یکطرف

۲- برای تسریع وزود انجام یافتن دعوا از هر در جانب

۳- تحفه ریبخششیکه بعداز ختم دعوا به اصطلاح مردم ما «شیرینی گویا» آورده میشود. و نیز او سوگند خورده که هر گز دشوت نوع اول را انگرفته است و متعاقباً اعترافش را در مجلس اعیان خواهد داشت. از پرداخت چهل هزار لیره جریمه بیکن خودداری کرد و مدت حبس او که به اراده شاه گذاشته شده بود بعداز چند روز با مرشاه خاتمه پذیرفت مگر اورا از تمام امور رسمی سبکدوش کردند.

وی تا ۱۶۲۴ که فرمان عفو شصادر گردید و اجازه یافت که برای همیش در لندن اقامت گزیند فعالیتهاي علمي خود را ادامه داد و در ۱۶۲۶ هنگامیکه با گادی اش به سوی لندن میرفت و در راه برای پیاده شد، سرماخوردود در ۱۶ اپریل بعداز ۶۵ سال زندگی پدر و دخیات گفت. این بزرگزاده‌ها آنکه فیلسوف، سیاستمدار و حقوق دان چیره دستی به شمار میرفت برای همیش مرد بزرگی نبود.

آثار بیکن

آثار فرانسیس بیکن را به سه بخش میتوان تقسیم کرد :

۱) آثار تاریخی

الف - تاریخ هنری هفتم ، تالیف در ۱۶۲۱ و نشر در (۱۶۲۲)

که می باید تاریخ هنری هشتم را هم با خود داشته باشد؛ جز قطعاتی از آن در دست نیست.

۲) آثار ادبی و سیاسی

الف) مدیحه: ملکه الیزابت (۱۵۸۶)

ب) رسالات کوچک دیگر درباره حقوق عادی (۱۵۹۲)

ج) تبعات اخلاقی و سیاسی

د) هجویه اسکس (۱۶۰۳)

ه) خردمندی قدم (۱۶۰۹)

و) ادعانامه یی بر ضد کنت وکتس

ز) رساله یی در باره جنگ مقدس علیه اسپانیا (۱۶۲۱)

ح) ملاحظات سیاسی در باره جنگ اسپانیا

ط) در باره عظمت حقیقی بریتانیای کبیر

ی) دعا و اعتراف واقعی

۳ - آثار فلسفی «احیاء العلوم کبیر»

الف) تقسیمات علوم

ب) ارغون نو

ج) پدیده های جهانی

د) نردهان فهم

ه) پروردگری

و) فلسفه درجه دوم

«تقسیمات علوم» نیز به دو بخش منقسم می شود: نخست: در باره پیشرفت علوم.

دوم - ارجمندی و فزونی دانش.

ارغون نو نیز به چهار بخش منتشر شده است: نخست - تفسیر طبیعت (۱۶۰۶)

دوم - مشاهده و تفکر (۱۶۰۷)

سوم - ارغون نو (۱۶۲۰)

چهارم - اثباتیک جدید (۱۶۲۷)

فرانس بیکن بر بنای «بزرگترین محصول زمان»، «فرزند مذکور زمان» و

«رد بر فلسفه»؛ این سه اثر خود می خواست اثر بزرگ احیاء العلوم کبیر را به

وجود بیاورد. (آثار بیکن، از ص ۶۱ تا ۶۵ فرانس بیکن تألیف آندره کرسون

ترجمه کاظم عمامی تلحیص شده است.)

هەمەردى

از سلاو و میر مروزیک

مترجم: خانم هستوره ھالکیار

نَاكَا ميهای حيات حالت اندوه باری بمن داده بود .
روزی از روی تصادف متوجه اعلانی در اخبار شدم که می نوشت :
« آياغمگین و یامائیوس هستید و یاتقدیر و سر نوشت با شما سر ناملايمت گرفته
است ؟ پس به آدرس ذیل مراجعته بفرمایید : « جاده متقاعدان ، نمبر ۱۳ ،
دروازه عقبی سمت راست » وقتیکه به آدرس مذکور شتافتیم جمع بزرگی را
آنجا منتظر یافته‌م . برای ورود او لا باید تکت میخربدیم و بعد انتظار میکشیدیم .
نهاده نفر را در یک وقت اجازه ورود میدادند .

چون زوبت به جمعیت مارسید رهنما مارا بیک اتاق مهیب و بدنما رهنما یسی
کرد ؛ یک تعداد اطفال بروی یک تشک کاهی مصروف نوشتن دیده میشدند .
بر لوحه اعلانات روی دیوار چنین نگاشته شده بود :
« لطفاً سگرت بکشید و تنفس کنید ، هیچ فرق نمی کند و دروازه را بسته نگنید ،
چرا بکنید ؟ »

در پشت میز مردی بایک پای معیوب و گونه های فرورفتہ نشسته بود .
وقتیکه داخل این مغاره شدیم و هر یک در جایی نشستیم ، مرد مذکور نگاهی
به ساعت بر قی انداخته و ماجرای زندگی خود را چنین بیان نمود .
« مادرت میخواهم از اینکه خانم در شفاخانه است و نمی تو انست اینجا باید .
و بطور مقدمه گفت : « میخواهم وضع وحالت خود را با چند کلمه مختصر
بر اینان بیان کنم » .

او شروع بگفتن کرد و گفته هایش سراسر از رنج و محنت و ناکامیهایی که دامنگیر شده بود معلوم بود. از شنیدن آنهمه یأس و محرومیت و بد بختی های او من حال خود را بهتر یافتم زیرا محرومیت من به مقابله ناکامیهای او خیلی جزئی می نمود.

بد بختی ها، تصادفات ناگوار و امر اضطراری مدھش و گوناگون مانند سلسله از نجیب زندگی اور افراد گرفته بود.

وقتی که او از واقعه یتیم شدن و گرفتاری خود به مرخص سل سخن میراند چهره های مایوسانی که نزد او برای درمان آمدند بودند در خشیدن گرفت و آثار مسرت در چشمها نشان نمودار شد. مرد مذکور در اثنای سخن زدن وقتاً از شدت در دنالش میگرد و در اخیر به آهستگی میگریست.

چون سخنانش به آخر رسید بسوی مانحور هشدو اقر ار کرد که علاوه بر همه او یک شخص الکلیک هم بوده و حتی در مقابل پول حاضر میشد که مشروب بنوشد و مست شود و این امر خیلی به مضارش تمام میشد. چند نفر این پیشنهادش را بیکث گفته بودند.

وقتی که از اتاق خارج میشدند از شنیدن آنهمه بد بختی و محرومیت، حالت خود را خیلی بهتر احساس میگردم.

چندی گذشت و در یکی از شامها که بطرف خانه خود روان بودم آن مرد را دیدم که بالای پل رودخانه ایستاده و به جریان ملایم در با چشم انداخته دوخته بود و خیلی پریشان مینمود.

بوی نزدیک شده پرسیدم: «باز هم مصیبتی شما را می آزاد؟ آیا کدام مسمومیت؟ اگزیما؟ ویرا از بخت بد متفقیس؟»

آهی کشیده گفت: «هیچ از این قبیل چیز هاییست اما فقط غمگین هستم و بس!» اینرا گفته دوباره به اعماق دریا باندوه و پریشانی عظیم خیره شد که من قطعاً

نتوانستم تحمل کنم و گفتم: «مدت طولانیست که من یکث در دشید در پهلویم حس میکنم.» بامسرت پرسید: «آیار است میگویی؟» گفتم: «بلی، و همچنان وقتیکه تابستان به روستار فته بودم صاعقه ای هم رخداد.»

از شنیدن این سخن چنان خوشی به او دست داد که بر من گران تمام شد و گفتم: «اما صاعقه بمن تصادم نکرد.» او دو باره غمگین شد و گفت: «اما در د حس میکنی؟» آواز او چنان بالاتماس زیاد آمیخته بود که من از روی همه‌ردي گفتم. «بلی در دمن بسیار شدید است.»

آنگاه بخوشی گفت: «تقدیر بنوعی کار خود را میکند، همینطور نیست؟ حال من میروم.»

اینرا گفته سوت زنان دور شد و از آنوقت به بعد تنزیلی را در تادیه من قبول دارد.

دل و خشت نشان را شهر تنگ است جنون را از درودیوار ننگ است

زشور آبشار این نگته در یاب سر شور بده را افت به سنگ است

چرا چون لاله داغم بر جگر نیست؟ چرا آتش به جانم شعله ور نیست؟

چرا داشت از وجودم پر شر نیست؟ چرا مسکن به دامن ندادند؟

نگشتم، ای خدا! ابر بهار ان که گل میشد ز من بر خاک خندان

نگشتم آب تا بر صورت سیل زکوه آیم خروشان تا به دامان

(محمد ابراهیم صفا)

اصطلاحات روزنامه‌نگاری

ترجمه و تدوین ها

— ۳ —

Post Script.

صفحه ای که تصحیحات یا اصلاحات گزار شهای تازه و مهم ، در میان چاپ های مختلف روزنامه آرتیب میشود . مطالبی که جلوتر از یک گزارش خبری می آید . وقت نشر مطلبی را پیشتر تعیین کردن .

Frecede.

جایزه : نوعی از تدبیری است که شعبات تو زیع روزنامه برای پیدا کردن مشتریان و مشترکین ذی یاد از آن استفاده میکنند .

pre-date.

آن ماشینهای طباعتی که روزنامه را چاپ ، برش و قات میکنند .

Premium.

طبعه ؟ مطبوعات .

Presses.

آژانس خبر رسانی ؟ نماینده گی مطبوعاتی .

Press.

شخصی که برای دیگر شخص یا موسسه ، تبلیغات و نشرات

Press agency.

کنند .

Press agent.

موسسه ای که برای یک تعداد روزنامه ها مطالب اخباری را جمع کرده و در دسترس آنها بگذارد .

Press Association

نسخ چاپ شده یک نشریه .

Press Run.

ماشینکار مطبعه .

Press man.

جایی که برای خبرنگاران در مسابقات سپورتی تخصیص داده می شود .

Press Box.

کنفرانس مطبوعاتی : سران کشورها ، نماینده گان رسمی دولت ، شخصیتهای سیاسی ، رهبران احزاب مختلف و دارندگان شرکتهای بزرگ اگر بخواهند مطلب مهم را به اطلاع عموم برسانند یا بعد از مجالس

Press conference

بزرگی با تجامی خبرنگاران مصاحبه، مشترک بینما یند
نموده‌لا^۱ کنفرانس مطبوعاتی را تشکیل میدهند. این قبیل
کنفرانس‌ها ممکن بطور مرتب و یا در موادر استثنایی
تر تیب داده شود که منبع خبری مناسب و مهندی برای
خبرنگاران بشماری آید.

چاپ کردن.

ماشین طباعتی.

آن کارگر شعبه حروف چینی که صفحات آماده
چاپ را با لای ماشین برد و پروف سرماشین را تصحیح
میکند.

Promotion.

توسعه و ترویج: با توجه به اهمیت فوق العاده
میزان انتشار در بقا و پیشرفت روزنامه، شعبه، توزیع
همیشه در جستجوی راهها یی است که بواسیله آن روزنامه
فروشان را بفروش روزنامه و مردم را به خرید آن ترغیب
و تشویق کند. معرفی و تشویق بفروش و خرید روزنامه
از چند طریق ممکن است که معمول فرین آن‌ها: مکتبه،
تماس تلفونی، تماس شخصی، ترتیب مسابقات یعنی
ده کسانی که در ماه گذشته بیش از دیگران روزنامه
فروخته و یا جلب مشترک نموده اند جوازی می‌دهند؛
اعطای هدیه‌ها بمشترکین، ترتیب پرسش نامه‌ها و مردم
را مجبور بخواندن روزنامه نمودن گذر صورت جواب
درست به حیث مشترک قبول شوند؛ نشر اعلانات در
نشریه هی دیگر و همچنان رادیو، تلویزیون و دیگر
وسایل اعلانات.

Proof.

پروف (نمونه): نسخه‌ای که بعد از حروف چینی
توسط ماشین پرس تهیه شده و برای تصحیح در دسترس من
مصحح گذاشته می‌شود (نمونه ستون). نسخه‌ای که از
روی صفحه بسته شده بمنظور بررسی کلی مطالب و تصاویر
تهیه می‌گردد (نمونه صفحه).

<i>Proof Reader.</i>	مصحح .
<i>Propaganda.</i>	پروپاگاند .
<i>Profile.</i>	برای اینکه شخصی خوبتر بخوانند معرفی گردد شرح حان ، چگونگی شخصیت و دیگر خصوصیات او را یکجا نشر میکند .
<i>Publication.</i>	نشریه و نشرات .
<i>Public opinion.</i>	افکار عامه : یکی از مظاهر دماغی اجتماعی است که از توافق نظری نماینده گی می کند که راجع به مسائلی بین مردم حاصل میشود و این مسائل تأثیر با رز و قابل ملاحظه ای میداشته باشد . باین اساس افکار عامه مجموعه ای از انواع مختلف تصورات و خیالات ، نظریات و عقاید توئعات و آرمانها و تعبیبات ملی میباشد .
<i>Public Relations.</i>	روابط عمومی .
<i>Publicity.</i>	انتشار معلوماتی که شخصی یا چیز یا یک شی را به عموم مردم معرفی سازد .
<i>Publish.</i>	انتشار دادن و نشر کردن .
<i>Publisher.</i>	ناشر روز نامه یا مجله و یا کتاب ، خواه یک شخص باشد و خواه یک مؤسسه و یا کمپنی .
<i>Puff.</i>	انتشار مطالبی درباره یک شخص .
<i>Pull In.</i>	مطلوب چیزی شده فوری که مجال تصحیح آن نباشد .
<i>Pulling a Proof.</i>	پروف گرفتن توسط ماشین پر من .
<i>Punch.</i>	خصوصیتی که کلمات ، گزارشها و عنوانین را پر زور جالب و گیرنده میسازد .
<i>Punch Lead.</i>	افتتاحیه ای که در آن زوح مطالب گنجانیده شده باشد . این نوع افتتاحیه حین شروع یاختم جنگ ، وقت مردن کدام شخصیت بسیار مهم و واقعی مهم دیگر ، مورد استفاده قرار میگیرد .
<i>Put to Bed.</i>	گذاشتن و محکم کردن فورمهای درهایشین چاپ .
<i>Pyramid.</i>	ترتیب هرمی اخبار که در آن از جزئیات به کلیات یا از غیر مهم بهم پرداخته می شود .

Quads.

فاصله : قطعات سربی است که هم اندازه حروف گوناگون میباشد و برای جدا کردن کلمات از یکدیگر بکار میروند . هر نوع حروف دارای فاصله هایی به فرمختهای مختلف میباشد . قطعات سربی مکعب شکل است که هم اندازه حروف بوده در جایهای خالی سطور بکار برده میشود .

Quarterly.

نشریه سه ماهه .

Query.

آژانس های خبر رسانی خلاصه یک موضوع مهم روز را به روزنامه های مشتری خود مخابره کرده و تقاضا میکند که در ظرف چند کلمه ، خبری برایش ترتیب کند و سپس مطابق هدایتی که برایش داده میشود خبر مذکور را در ظرف همان مقدار کلمات ترتیب داده مخابره مینماید .

Question Lead.

معمولانه خبرنگاران جواب (۲ ۳ و ۴ ج) را در افتتاحیه میدهند . بعضی برای اینکه توجه خواننده را خوبتر جلب کننده بجای جواب پرسشی را در لیه قرار میدهند . افتتاحیه اقتباسی که عموماً در گزارش بیانیه ها و نطق های عمومی مورد استفاده قرار میگیرد ، که گفته های هم شخص را بصورت مستقیم یا غیرمستقیم اقتباس کرده در افتتاحیه قرار میدهد .

Quotation Lead.

Quoin.

قطعات مکعب مستطیل میان تهی فلزی که در صفحه پنهانی در ابتدای انتهای حروف و حاشیه های صفحه بکار میروند .

Rack.

محفظه ای که در آن حروف تازه چیده شده امیگذارند .

Radio Broadcast.

برودکاست رادیو .

Radio Frequency.

تکرار بیش از (۱۰۰۰۰) اهتزازی ثانیه .

Railroad.

فرستادن عاجل گزارشی برای حروف چینی که باحتیاط لازمه تدوین نگردیده باشد .

Reader Interest.

میزان توجه و علاقه خواننده .

Readership.

میزان خواننده گان روزنامه .

<i>Ready Print.</i>	عبارت از اوراقی است که در صفحات ۲ و ۳ آن قبله ^۱ مطالب غیر خبری چاپ شده و توسط سندیکاهای بالای روزنامه های کوچک بفروش میرسد و آنها در صفحات صفید آن اخبار و سر مقاله هارا چاپ میکنند.
<i>Release Copy.</i>	نسخه ای که قبله ^۱ تهیه و حروف چینی شده برای وقت معینی نگهداشته شود.
<i>Reprint.</i>	تجدید طبع مطلبی که در شماره های گذشته چاپ شده ولی هنوز قابل استفاده میباشد.
<i>Replate.</i>	به <i>Post script</i> . مراجعه شود.
<i>Revise proof.</i>	نمونه ای که بعد از تصحیح گرفته میشود.
<i>Revived Story.</i>	گزارشی که بعد از روزها، هفته ها و ماهها درباره حادثه ای، شخصی یا به صورت عمومی ترتیب میشود.
<i>Reporter.</i>	خبرنگار.
<i>Reporting.</i>	خبرنگاری یا گزارش اخبار.
<i>Review.</i>	تقریظ و انتقاد کتب، درامه ها وغیره.
<i>Rewrite.</i>	دوباره نویسی گزارشی برای اصلاح یا بهتر ساختن آن.
<i>Rewriteman.</i>	دوباره نویسن : این شخص مطالبی را که تلفونی اخذ کرده یا نسخه های خبری ذاتی خبرنگاران را دوباره نویسید.
<i>Ribbon.</i>	عنوانی که نسبت به عنوان سرتاسر صفحه کوچک بوده و در زیر آن می آید.
<i>Rim.</i>	قسمت خارجی میز نعل مانندی که نسخه های خبری بالای آن نوشته میشود.
<i>Ring Bank.</i>	آن میز حروف که مخصوص تصحیح میباشد.
<i>Ring machine.</i>	ماشین مخصوص تصحیح.
<i>Ring man.</i>	شخص مسوول تصحیح فورم های ماشین.
<i>Riped Open.</i>	اگر اخبار مهم وقتی باداره میرسد که روز نامه تحت طبع میباشد باید صفحه، اول کاملاً ^۲ برای پذیرفتن آن آماده باشد یعنی صفحه، اول باید بعد از سایر صفحات چاپ شود.
<i>Rotary press.</i>	نوعی از ماشین طباعتی که دارای رول های استوانه ایست.

بوده و بالای آن پلیت های منحنی شکل که نوشته ها بالای آن نقش بسته، گذاشته می شود و حینکه ماشین بکار اندخته شود رول ها بحرکت می افتد و پلیت های مذکور با گاغذ در تمام می آید و نوشته ها بالای گاغذ سفید درج می شود.

Rotogravure.

به *Intaglio* مراجعه شود

Run.

به *Beat* مراجعه شود.

Rule.

خط کش: خطی است که برای جدا کردن ستونها و مطالب از یکدیگر و همچنین مشخص کردن قسمتی از مطالب در زیر سطور بکار می رود.

Reuter.

ریوتر: آژانس خبر رسانی انگلستان است که دارای شهرت بین المللی بوده و برای روزنامه های انگلستان، آسترالیا، نیوزیلاند و غیره اخبار تهیه می کند.

پال جولیس ریوتر موسم این آژانس در سال ۱۸۵۱ بعنوان خبرنگار و نماینده «طبوعاتی اخبار مهم» را از لندن به پاریس مخابره می کرد و در نقاطی که تلفون یاتک گراف وجود نداشت اخبار را بوسیله کبوتر های مخابره برای مشترکین خود ارسال می کرد. دیری نگذشت آن موه سمه خود را بشکل یک آژانس بزرگ درآورد. در حال درین آژانش (۳۰۰) خبرنگار در پنجاه دفتر نماینده گی کار کرده برای تقریباً (۳۰۰۰) مشترک خبر تهیه می کند. این آژانس هر روز بیش از یک میلیون کلمه اخبار تهیه و با وسائل خاص مشترکین خود ارسال مینماید.

Rule for Inserr.

وقتی این کلمه بالای گزارشی باشد معنی آن را دارد که عنوان و مطالب اضافی به تعقیب پرسه.

Run Flat.

نسخه‌ای که مستلزم تصحیح نبوده و آمده چاپ باشد.

Run in.

چند زام و چند پاراگراف را یک پاراگراف مبدل ساختن، جملات را بهم متصل ساختن.

Running story.

گزارشی که نشر آن در چند شماره دنباله پیدا می‌کند.

Run over.

دنباله‌یک گزارش که در صفحه دوم ادامه می‌یابد.

Rush.

هدایتی است که باید نسخه خبر فوری حروف چینی شود.

Rumors.

افواه

Sacred Cow.

مطالبی که مردم از آن ذکر رضایت آمیز بعمل آورند.

مطالب مورد علاقه ناشر روزنامه که باید چاپ شود.

Sandwich Lead.

نوعی از افتتاحیه که در شروع یک قسمت نقل قول و در آخر آن دیگر قسمت نقل قول ولی در وسط آن ۳ کوچ باید.

Scan-A-graver.

در بسواری از روزنامه‌های بزرگ بمنفور سرعت عمل

و جلوگیری از مخارج فوق العاده کلیشه یا گراور از دستگاه

سکینوگریور استفاده می‌کنند وقتیکه عکس درین ماشین

قرارداده شد اشعه نور توسط گروپی به تصویر میرسد سپس

این نور از چشم الکترونیکی عبور کرده و تغییرات آن که

مطابق تغییرات نقاط سیاه و سفید و سایه روشن عکس است

توسط چشم گزین ثبت و پس از تقویت به سه کاذال تقسیم

می‌گردد که یک دسته مربوط به نقاط سیاه، دسته دیگر مربوط

به نقاط سفید و دسته سوم مربوط به نقاط خاکستری می‌باشد.

نور از اینجا به قسمت‌های مقناطیسی که در داخل آن یک

سوزن حک‌کننده قرارداده عدایت می‌شود. و به تناسب شدت

و ضعف مقناطیس سوزن حک‌کننده بروی ورقه پلاستیکی

Schedule.

اثرات عمیق و یا سطحی باقی میگذارد و در نتیجه صفحه‌ای بوجود می‌آورد که مانند سایر گلیشهای معمولی قابل چاپ می‌باشد.

Scoop

لست وظایف روزمره خبرنگاران، گزارش‌هایی که تدوین و عنوان نویسی شده، نقشه، ترتیب یک صفحه روزنامه.

Second day.

گزارشی که مخصوصاً در یک روزنامه منتشر شده است.

Second front.

گزارشی که از یک گزارش قبلی چاپ شده بمیدان آید.

Sectional story

صفحه، اول قسمت دو روزنامه.

See Copy.

گزارش بزرگی که دارای وجوه مختلف بوده تحت دو یا چند عنوان جدا گانه بیاید.

گزارشی که به اداره روزنامه رسیده و به شعبه مطباعی سپرده می‌شود.

Sensationalism.

به نموده ای اطلاق می‌شود که آنقدر غلط حروف چینی شده باشد که باید سراز نو مطابق نسخه اصلی حروف چینی شود.

Set and Hold.

اعتقادیهای نکره مسلمان معلومات و افکار احساسات است و بعده هدایتی است که گزارش حروف چینی نگهداشت می‌شود.

Set Flush.

هدایتی است که مطالب بدون مراعات حاشیه و شروع حروف چینی شود.

Setting type.

حروف چینی دستی.

Setter.

حروف چین.

Set Rule.

خط کش انداز.

Set stick.

ابزار دستی آهنی که در دست حروف چین بوده و چند سطر را در آن حروف چینی می‌کند.

پایه یک واحد حرف مطبعه.

Shank.

زبان بومی روزنامه

Shorts.

گزارش‌های نسبتاً کوتاه و غیرمهمنه
تنه نویسی.

Short-hand.

سطح فوکانی حروف
علامات تعجب و ندا (!)

Shoulder.

نکته جالب و مهم خبر.

Shouts

مقابله کوتاهی که با مقاله درازی ارتباط داشته و در آخر آن آورده شود.

*Show window.**Shirttail.*

<i>Side bar.</i>	مقاله مکملی که یک جنبه موضوع طولانی را اختوا کند و بصورت جداگانه نشر شود.
<i>Sit-in man.</i>	شخصی که در همان قسمت نعل مانند میز نسخه نویسی اخبار می نشیند.
<i>Sked.</i>	به <i>Schedule</i> مراجعه شود.
<i>Skeletonize.</i>	برای کوتاه تر شدن یک خبر آنرا باصول تلگرافی نوشتن.
<i>Slant.</i>	موه که ساختن جنبه خاصی یک گزارش.
<i>Slogan.</i>	تحصیص حاصل کردن خبرنگاران در گزارشها باید که متخصص تحقیقات زیادی میباشد.
<i>Slot.</i>	شعار عبارتی است مرکب از حداقل کلمات چنانکه پتوانه خصوصیتی برای اموال، وقت و محل فروش جنس ایجاد کند. بطور کلی شعاری میتوانند موثر واقع گردد که حتی الامکان کوتاه، زیبا و خوش آینده و تا اندازه ای معرف نوع جنس باشد.
<i>Slot man.</i>	باید بخاطر داشت که شعار معمولاً در اعلانات عمومی بسکار میرود.
<i>Slug.</i>	همان قسمت میز نسخه نویسی اخبار که به شکل فعل اسپ میباشد.
<i>Smash.</i>	به <i>Sit-in man</i> مراجعه شود.
<i>Sob Stuff.</i>	جمله ای که بالای خبر آمده باهیت آنرا شخص میسازد. گزارش هیجان آوری که تمام مطالب صفحه را تحت الشفاع پگیرد.
<i>Solid.</i>	مطالب مهیجی که برای انگیختن احساسات و عواطف خواهند نشر شود.
<i>Space.</i>	سطرهایی که تو سطح ماشین لینوتایپ ریخته شده و در بین آنها سربی انداخته نمیشود.
<i>Split page.</i>	سپیس: قطعات فلزی که عاری از حرف و باندازه هروف ولی کمتر قفاع تر میباشد و برای جدا کردن کلمات از هم دیگر بسکار بوده میشود.
	به <i>Second front</i> مراجعه شود.

نامه یسی به نگارنده مجله

آن مطلب نایاب که هرگز نتوان یافت
دامان گلی بود که دوش از کف مارفت.

دوست بزرگوارم آفای نگهت سعیدی!

انسان چونکه حیوان اجتماعی است، غریزه غیر خواهی دارد و نظر به این انگیزه طبیعی در سویه مدنی انسانگرم «محبت» را متوجه دیگر همنوعان می‌سازد؛ خواهی نخواهی از این شعاع کسانی گرم می‌شوند که در نزدیکی و هوالي آن وجود دارند.

فلسفه دوست داشتن خانواده و عزیزی دارند دوستان همین است؛ اما بافرق شرایط خاص، انسان هایی هستند که محبت خود را در یک دایره به شعاع بزرگ می‌تابانند و عده‌یسی انسانگرم محبت خود را مترافق کرده به ساحه خوردی متوجه می‌کنند - وقتیکه این موضوعات محبت دور می‌شوند یا از بین می‌روند هر کس به اندازه تعداد موضوعات خود متأثر می‌شود؛ اولی ها کمتر و دومی ها بیشتر صدمه می‌بینند.

بزرگان مذهب، علم و ادب به عللی نمی‌توانند بصورت مستقیم همان اطرافیان و نزدیکان خود را دوست بدارند بلکه در حقیقت به یکنوع انتخاب دست میزند و یکی از مردم طین (فرزنده، برادر و خواهر یا یک دوست) را موضوع محبت قرار میدهند؛ لذا وقتیکه به این موضوع محبت صدمه میرسد یا او دور می‌گردد یا از بین می‌رود تأثرات شان عظیم است:

تأثر حضرت محمد(ص) از درگذشت کودک خور دسالش و اشک ریزی وی،

تأثیر ادبی چون هوگو از غرق شدن دختر کش که بزرگترین اثر مراثی را به وجود آورد، تأثیر دانشمند مادی چون مارکس از جوان مرگی طفتش که بدوستش نوشته بود «یاد مرگ این فرزندم جگرم را خون می‌کند».

بالاخر تأثیر شاعر و صوفی قلندر مشربی چون بیدل آزاده از مرگ فرزندش... همه و همه بزرگ و عظیم بوده که مردان به چنین بزرگی را لرزانیده به فغان آورده و گریانده و انعکاس این مصیبت‌های شخصی شان در صفحات اوراق مذهبی، کتب اجتماعی و آثار ادبی زمان باقی‌مانده، در حالیکه در همان وقت شاید فرزند هزاران مردم دیگر همه بصورت دلخراش‌تری در گذشته اما از آنها خبری نداریم. برای چه؟ برای اینکه موضوعات آن متعدد و تغوبیض شان آسان بوده لذا اندوه و تأثرات آن کم بوده و انعکاس نمی‌نوانسته داشته باشد.

درین نوع حادثات بحیثیک پدیده، همان دو تضاد آشکارا وجود دارد: حکم آن: تأثربی پایان صاحب‌صیبت که او را حق بجانب نشان میدهد - ضد حکم آن: قضاوت اجتماع که این اندوه‌های عظیم را مبالغه میدانند و آنها را اجازه میدهد که به صاحب‌صیبت تسلی دهند و نصیحت نمایند - عده‌یی نظر به حکم اول در غم شریک می‌شوند؛ عده‌یی نظر به ضد حکم، فلسفه می‌باشند.

من که چون شما به اکثر دوستداری‌های عنعنه‌یی پشت پازده ام و نمی‌توانم بسیار مردم‌محولم را مستقیماً دوست‌بدارم و از آن‌انزواج و مخوف روانی و تنها‌یی عظیم روحی شما آگاهم، اجازه می‌خواهم که درین اندوه بزرگ شخص شما شریک باشم و از خاموشی این شمع کوچک محفل دلچسب و صمیمی خانوادگی که گاهی در پر تو آن آمده عواطف پدری ام را اجازه تنفس میدادم به قلب سخت و خار امانندم از «ناهید»، از آن‌تبسم‌های مليح، از آن جلو لگنجشک مانند، از آن جرقه‌های استعداد و هوشیاری، داغهای کوچکی بقسم یادگار در پهلوی دو سه داغ دیگری که از زندگی و احباب دارم، باشد.

آری ! در آسمان بزرگ تا که فناهید را می‌بینم ، فناهید نگیرهست نیز بحیث یک ستاره که زود افول کرد بیاد خواهد آمد .

دوستم ! مرگ ناهید کوچک چون مویکش کاسه فغفور جبران ناپذیر است و بسیار قیمت تمام شد اما آیا میدانید که : همین خاطرات انسانی و تحسرهای مدنی است که به انگیزه های کشف قوانین زندگی و جهان و خلق آثار جاوید و بزرگ و کارهای اجتماعی تبدیل می‌شوند؟ مصیبت که انگیزه کارهای مدنی و فرهنگی گردد قابل تحمل و هضم است .

کاشوب قیامتم به جان رفت	هیهات چه برق پر فشان رفت ؟
طفلم زین کهنه خاکدان رفت	گرتانی بود و گرتawan رفت
بازی بازی به آسمان رفت	

از حسرت دور ناتمام شد	نه گردشی آفرید جا مش
نه راه سحر گرفت شامش	زین بیش چگویم از خرامش
حرف دل بود برزبان رفت	

می دیدم گل ، گاه گم شد	میکردم سیر ، راه گم شد
شب ماند و فرغ ماه گم شد	در سینه چه او ؟ آه گم شد
در دیده چه داشتم که آن رفت	

فریاد کنم ؟ زبان لالم	پرواز کمجاست؟ سوخت بالم
پر عاجز و سخت تیره حالم	در خاک فرو روم ، بنالم
جایی دیگر نی تو ان رفت	

آه از شکری که گاه گفتار	می ریخت ازان لب شکر بار
اکنون همه تلخ شد یکبار	بلبل توهم این خروش بردار
کز باغ بهار طوطیان رفت	

بر دند طراوت بقاییم
دادند غبار بر هوا یم
طومار سحر کج‌اکشایم؟ جز آه دگرچه و انما یم؟
کایینه شبنم از میان رفت

هر گاه دو قدم خرام می‌کاشت
از انگشتم عصا به کف داشت
یارب! علم چه وحشت افراد است؟ دست از دستم چگونه برداشت؟
بی من راه عدم چه سان رفت؟

شوخی‌ها داشت در برمی
می‌زد قدم بسرابر من
ای الفت خاک بسر من
من ماندم و ناز پرور من
نهایا به جهان جاودان رفت

زان لیلی ناز نیسن شمایل
«بیدل» به فسون یأس مگسل
بشتاب که دور نیست منزل
شاید نگذشته باشد از دل
کز پیش نظر همین زمان رفت

م. ط. ب

اساس و پایه هنر بو خصوصاً در ادبیات و شعر، استخدام سبکهای جدید و التقاط و تأثیر و شهای تازه ادبی در شعروزبان پارسی است و الاتقلید کورکور آن از ادبیات ملل دیگر، بی توجه به شیوه بیان ادبی زبان پارسی، یاوه سرایی و ژاژخایی محسوب می‌شود و بی آنکه ارزش هنری داشته باشد به تخریب و فساد زبان و ابتذال و بازاری کردن هنر و ادب میگراید و چنین هرج و مر ج و بی پروایی و هذیان و سرسام را نمیتوان هنر نامید.

(دکتر محسن هشتروودی)

در اقلیم ادبیات و دانش

در گذشت مخفی بدخشی

ما نن به جفا تو سپر دیم ای دوست
جان نیز چو خاک ره شمر دیم ای دوست
جز حسرت دیدار تو زین دار جفا
رفتیم و دگر چیز نبر دیم ای دوست

شاعر نامدار معاصر کشور، خانم مخفی بدخشی
شب یفج شنبه ۲۵ جدی ۱۳۴۳ به عمر ۸۷ سالگی
چشم از جهان پوشید.

خاندان: میر های بدخشن که سر سلسله آنها میر یار بیک ولی بود و در حدود ۱۱۱۸-۱۰۵۰ میزیست.

پدر: میر محمود شاه «عاجز» پسر میر احمد شاه، نوه میر سلطان شاه کبیر، عاجز شاعر و نویسنده بود و اثر منظوم و منثور او به نام «چار باغ شاهی» در نزد مخفی صاحب موجود بود.

مهار: بی بی جهان آرا دختر اقساقی بهادر قلع

برادران: میر محمد شاه «غمگین»، میر شهراب شاه «سودا»

بنی اعمام: میر جهانگیر «دلریش»، میر یار بیک «قانع»، میر سلطان شاه «والی»، میر عبدالواحد «ساعی»....

سیده (راسیدة النسا) به تبعیت مفتخر انه از مخفی هندی و مستور بودن، تخلص خود را «مخفى» انتخاب کرد. به سال ۱۲۹۴ھ (مطابق ۱۲۵۵ش). در حالت

تبعید پدرش در شهر تاشقرغان (خام) مزار شریف متولدشد. پدرش به سال ۱۲۹۵ه. در تاشقرغان پدر و دزندگی گفت و در پهلوی مزار خواجه بر هان به خاک سپرده شد.

مخفى در سال ۱۲۹۸ه. به سن ۴۰ سالگی با برادر انش بار اول به بدخشان رفت. در سال ۱۲۹۹ خانواده اش توسط سردار عبدالله خان توخي به کابل تبعید شد. در عرض راه مدت یکسال نزد میر سلطان مرادخان در قطعن توقف کردند و در سال ۱۳۰۰ به کابل رسیدند و پس از سه ماه به قندهار تبعید شدند. مخفی مدت ۲۰ سال در قندهار اقامت داشت. شاعری او در همین شهر آغاز شد، برادر بزرگش در همین جا در گذشت (عصر امیر عبدالرحمان خان). در سال ۱۳۲۰ه. به کابل باز گشت و ۱۶ سال حیاتش را درین شهر سپری کرد (عهد امیر حبیب الله خان) و برادر دو مش درینجا چشم از زندگی فرو بست.

در ماه سپتامبر سال ۱۲۹۸ش. (عصر امان الله خان) به سن ۳۷ سالگی بار دوم عازم بدخشان شد و در دهکده زیبای قره قوزی، کنار رودخانه زراندود و خروشان کوکچه در سه ک روی غرب فیض آباد دهکده‌یی که الهام بخش بیشتر اشعار دلنشیین و شیوای اوست. سکونت اختیار کرد.

مدت طولانی ۴۴ سال حیات تأملی و متجرد مخفی با فعالیتهای ادبی توأم بود و دیوانی در حدود ده هزار مصraع به یادگار گذاشت.

گرچه به مامونس و دماز آید
عمری که گذشت از کجا باز آید
گویند به جوی رفته باز آید آب
این آب به جوی رفته کی باز آید؟

سال ۱۱

در اقلیم ادبیات و دانش

۹۵

شدند. در آغاز پروفسور همایون کبیر رئیس کانگرس از دانشمندانه که در مدت بین کانگرس ۲۵ و ۲۶ چشم از جهان پوشیده بودند ذکری نموده از حاضرین خواهش کرد باحترام ایشان دو دقیقه پیا بایستند و بعد از آن از داکتر *P. V. Kane* معمر ترین هند شناس خواهش نمود به مهمانان خیر مقدم بگوید. پس از داکتر کین، غفوروف *Dr. B. Gafurov* بیانیه اش را ایراد نمود. داکتر موصوف ریاست بیست و پنجمین کانگرس را که در مسکو منعقد شده بود بر عهده داشت.

بناغلی غفوروف از پیشرفت‌هایی که نصیب شرق‌شناسی افغانی و بعضی از ممالک دیگر شده است اظهار خوش‌وقتی نمود، پس از او پروفسور همایون کبیر رئیس جلسه، فعلی خطابه اش را ایراد نموده، گفتار پروفیسر همایون کبیر متوجه هندو هند شناسی و ارزش آن با انتشار افکار از هند بمالک دیگر و از آنجاها به هندوستان بود.

بعد از بیانیه رئیس کانگرس پیا مهای سرمنشی ملل متحد و مدیر

بیست و ششمین کانگرس مستشرقین در دهلی جدید ساعت ۹ و ۳۰ روز ۱۳۴۲ جدی (۲ جنوری ۱۹۶۴) قصر و گیان بهاون در دهلی جدید شاهد حادثه بزرگ ولچسپی بود. در اینجا بیشتر از هزار و دو صد نفر دانشمند جمع شده بودند تا در بیست و ششمین کانگرس مستشرقین شرکت کنند. شهر دهلی تا اینوقت اینهمه دانشمند در راه وقت معین ندیده بود که گردهم جمع شوند. این نوع مجالس با نتایج بسیار مفیدی که دارد زمینه را برای آشنایی اشخاصی که در رشته‌های مختلف شرق‌شناسی مشغول تحقیق اند مساعد می‌سازد. از این جاست که او ایل صبح روز ۴ جنوری قبل از آنکه جلسه عمومی آغاز گردد آشنایی‌ها شروع شد. عده‌ای که در آن جمع بودند بنام همکار خود در ابدیگری معرفی نمودند بعضی‌ها هم با هم آشنا بودند و دوستی‌های دیرینه را تازه می‌کردند. ساعت ده شاهملین کانگرس در جلسه افتتاحیه در داخل نالار عمومی و گیان بهاون دورهم جمع

مردم باید باز ادبی و فاداری داشته باشند؛ پروفیسر نار من برون از ایالات متحده امریکا از رئیس جمهور به نسبت اینکه خطابه ای برای کانگرس فرستاده است تشکر نمود. با این ترتیب جلسه افتتاحیه پایان یافت. عصر این روز بناغلی نهر و صدر اعظم هند در تالار عمومی حاضر شد و نطق مفصلی در مقابل تمام نمایندگان بیست و ششمین کانگرس مستشر قین ایراد کرد، کار باقی کانگرس در واقع بروز ۵ جنوری (۱۴ جدی) آغاز شد. با این تاریخ کانگرس به قسمتهای مختلفی تقسیم گردید. این قسمتها عبارت بودند: هندشناسی مصطلحات سامی، مطالعات هندی، مطالعات ترکشناسی، ایرانشناسی، مطالعات اسلامی، مطالعات افریقا و جنوب شرق آسیا. مطلب قابل ملاحظه، این کانگرس این بود که عده زیادی از دانشمندان هندی در آن ریخته بودند بطور یکه نیمه شاملین کانگرس را هندی‌ها تشکیل میدادند و ۵۰۰ مقاله

عمومی یونسکو خوانده شد. سرمنشی ملل متحد پس از ابلاغ تعارف خواسته بود که این کانگرس تفاهم بیشتری را بین مردمان ایجاد نماید. این نوع تفاهم بقول او برای اشتراک مساعی صلح‌جویانه بین مردم از راه شناسایی و تقدیر یکدیگر و احترام از ارزش‌های فرهنگی یکدیگر حتمی است.

بنابرود داکتر را داکرشنن رئیس جمهور هند شخصاً این کانگرس را افتتاح کند اما اتفاقاً میریضی عابد حالش شد که نتوانست این کار را انجام دهد. بنابران نطق افتتاحیه او بوسیله پروفیسر همایون کبیر به کانگرس ابلاغ شد. رئیس جمهور هند پس از اصرار باینکه باید جامعه بشری ایجاد گردد میگفت اختلافات بین ملل و مردمان نمیتواند بیش از این باجنگش حل شود. این اختلافات را باید بادرگ دانش عمیق بشری و مظاهر آن حل کرد. بشر باشتباه سیاسی کوچکی ممکن است خود را اتباه کند. دو جهان امروز علاقه، مفرط بافرقه و طریقه معینی کافی نیست،

جلسهء فرعی بعد از ظهر روز ۹ جنوری تقریباً برای افغانستان و فعالیت های شرق‌شناسی این مملکت اختصاص یافته بود. این‌جانب کنفرانس خود را در اطراف بعضی از نسخ ذایاب خطی پښتو و فارسی در این جلسه ایجاد کرد. بعد از آن بناغلی سعدالدین شپوون عضو پښتو تو لنه راجع باد بیات شفاہی بحیث جزوی از فوکلور پښتو بیانات شیوا و دلچسپی دادند. پس از ختم جلسهء رسمی، کمیسیون دیگری جهت استماع را پور فعالیة-های زبان‌شناسی در افغانستان (پوهنځی ادبیات) دایر شد. ریاست این جلسه را مارکن شترن افغان‌شناس فارویژی بر عهده داشت. در این جلسه کارهایی که در موعده زبان‌شناسی پوهنځی ادبیات در قسمت ثبت لهجه های افغانستان از طرف اعضای موئسه زبان‌شناسی انجام شده بود به تفصیل توضیح شد و مورد علاقه عددی از شرق‌شناسانی که در آنجا حاضر بودند قرار گرفت. این‌جانب در این مورد توضیح داد که کاری که بهمکاری

روی مطالب هند‌شناسی و موضوعات هر بو ط با آن تهیه شده بود. از همین جهت قسمت هند‌شناسی را به پنج قسمت فرعی تقسیم نمودند. بنظر من نمایند گان افغانی در این نوع مجالس باید از نظر عده زیاد باشند. در این کازنگرس افغانستان بین ممالک هم‌جاو و تنها مملکتی بود که از نظر عده، اقل نمایند گان را داشت. از همین لحاظ وقتی درخواست کردیم برای افغان‌شناسی *Sectional Meeting* جدا گانه ای داشته باشند، قلت مضا مین عده، اشخاصی را که در افغان‌شناسی بحث دارند عذر آور دند.

موضوعاتی که درین قسمت‌ها طرح میشد و مورد مناقشه قرار میگرفت باندازه عده اشخاصی که در آن سهم گرفته بودند متنوع بود. گاهی مباحث بسیار دقیق زبان‌شناسی، علم لغت، تاریخ و علم سیاست مطرح بود و زمانی هم مطالب سرگرم کننده‌ای عنوان میشد. هر قسمت حداقل ده جلسه داشت و در حدود ۲۵ ساعت وقت برای جلسات ده گانه آن تعیین شده بود.

تصمیمات کو نسل مشاورتی در این جلسه عمومی مطرح گردید. تصمیمهای مذبور که با کثیر است نزدیک به کل آراء اتخاذ گردید عبارت بود از :

۱- تصمیم گرفته شد کمیسیونی جهت تجدید نظر بر قانون کانگرس تعیین شود. این کمیسیون مطالب آن را مطالعه خواهد نمود.

۱) تعیین کمیته اجرائیه دائمی برای کانگرس بین المللی مستشرقین ۲) مطالعه حدود و اختیارات

کانگرس بین المللی مستشرقین . ۳) مطالعه مسائلیکه بر طرز کار کانگرس بین المللی مستشرقین موئثر است .

۴) کمیته راپور خود را به بیست و هفتین کانگرس مستشرقین تقدیم خواهد نمود .

۲- تصمیم گرفته شد که تو صیهه قسمت مصطلح شناسی (مبنی بر اینکه ببلو گرافی سالانه پروفیسر ابی ج. جانسن Abbe J. Janssen ادامه یابد) قبول

هیئت شرق شناسان مرکب از استاد مارگن شترن و پروفیسر رادار و بناغلی میکلتزی و بناغلی کیفر در موسسه زبانشناسی افغانستان مربوط پوهنځی ادبیات آغاز شده است قسمتی از کاری است که مادر تثبیت لهجه های افغانستان در نظرداریم . موسسه زبانشناسی میخواهد برای مطالعه تمام زبانها و اهجه های افغانستان مواد تهیه کند و آنها را از نظر علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد . این توضیح توجه بیشتر شرق شناسان را جاذب کرد :

بناغای ربین کنفرانس خود را در اطراف از کشاف نشر پښتو بتاریخ ۱۰ جنوری ایراد نمودند .

ساعت ۲ و ۳۰ بعداز ظهر روز ۱۰ جنوری (۱۹ جدی ۱۳۴۲) جلسه عمومی اختتامیه کانگرس در تالار بزرگ و گیان بهاون تشکیل شد . پروفیسر همایون کبیر ریاست جلسه را بر عهده داشت .

درین جلسه راپور عمومی بیست و ششمین کانگرس خوانده شد و

متوجه خبر داکتر میری-لافاک
Maryla Falk راجع به پروژه
تأسیس مؤسسه اروپایی مطالعات
هنری میباشد.

۷- کانگرس ادامه و تکمیل
اروژه سونگ کرا تو صیه میکند.
پروژه اول را پروفیسر با لاز
Balasz و ثانی را پروفیسر فربنک
آغاز کرد. کانگرس
مخصص صاً تدوین و انتشار تاریخ بیانو
گرافیک منگر را تحت نظر پروفیسر
گودریچ Godrich تو صیه می نماید.

مطلوب قابل توجه در این کانگرس
این بود که غالب مستشرقی-ن
بافغانستان و نشرات افغانستان علاقه
خاص نشان میدادند ولی از اینکه این
نشرات بدستور ایشان نیست شکایت
داشتند. اگرچه به فحوای جوینده
یابنده است تقصیر متوجه خود ایشان
میشود ولی اگرمراکز علمی افغانستان
با ایشان در این راه همکاری داشته
باشند از طرفی خدمتی به جهان علم
نموده و از جانبی هم از راه انتشار
فرهنگ افغانستان خدمتی بمعارف

گردد. این کار باید ادامه بابد و از
یونسکو خواهش شود کمک خود را
کما فی السابق ادامه دهد.

۳- بیست و ششمین کانگرس
بین المللی مستشرقه-ین کار
All India Kashatraja رادر بنارس در قسمت پروژه بودانا برای تدوین
انتقادی بوداناها و مطالعه انتقادی
بوداناهات مجید مینماید و تو صیه میکند
که اشخاص و مؤسسه‌ای که به شرق‌شناسی
علاقه دارند از این کار حمایت نمایند
و با آن اشتراك مساعی داشته باشند.

۴- بیست و ششمین کانگرس مستشرقین
به ممالکی که مشغول مطالعه موضوعات
شرق‌شناسی هستند تو صیه میکند که
فهرست سالانه‌ای از نشرات شرق‌شناسی
خود ترتیب دهند و احتمال تعجیل طبع
Orientalische Bibliographic را باسas این فهرست‌ها در نظر
داشته باشند.

۵- کانگرس پروژه ترتیب کتاب
Turkie Culture و چاپ آن کتاب را به زیرکی و دقت ملاحظه مینماید.

۶- کانگرس بـ اطمینان خاطر

دوره غزنوی است و درین باره مقاله‌هایی قبل ازین کتاب نگاشته است که ترجمه‌ی سکی ازین مقاله‌ها در دو شماره «ادب» به خوانندگان تقدیم شد. بوسورث در ضمن مطالعات تاریخی این دوره، راجع به طرز اداره سپاه، زندگی دربار، اوپرای فرهنگی و اجتماعی و مذهبی نیز تحقیق کرده است و میکوشد تأثیر و انگیزه‌های اعمال و جنگها و لشکر کشیها و فتار شاهان و رجال بزرگ را تحلیل و توضیح کند.

† در اوآخر قوس، دوتن از استادان یونیورسیتی دولتی مسکو، آقای یکیموف پروفیسر مردم‌شناسی نژادی و آقای چتسوف اسیستانت پروفیسر مردم‌شناسی طبیعی به کابل آمدند و در چند روز توقف خویش کنفرانس‌هایی نیز در پوهنځی ادبیات ایراد کردند.

کنفرانس اول پروفیسر یکیموف در موضوع «خلقت، تحول و تکامل

ملکت نموده‌اند. عده‌ای از دانشمندان پذیردادند که مطالب مر بوط به پستو و تحقیقاتیکه در گرامر و مطالب دیگر مر بوط با آن زبان بواسطه دانشمندان افغانی شده است اگر بزبان‌های اروپایی و فارسی نوشته شود بهتر است زیرا ایشان به آسانی نمیتوانند از آن استفاده کنند. میدانم این منظور را جامه عمل پوشاندن علی العجاله دشوار است ولی اگر برای آینده در نظر گرفته شود شاید مفید باشد.

م.ح.ش.

† در ماه دسمبر ۱۹۶۳، کتابی در باره امپراتوری آل ناصر، به نام «غزنیان و شاهنشاهی ایشان در افغانستان و شرق ایران»، تالیف کلیموردای. بوسورث افغانشناس سکاتلیندی استاد یونیورسیتی «منتاند روز»، در شهر ایدنبره (سکاتلیند) به زبان انگلیسی در ۳۳۰ صفحه انتشار یافت. این اثر دو سال پیش به صورت مختصر به حیث تیسس درجه داکتری نوشته شده بود.

موضوع تحقیق و مطالعه بوسورث

درین جلسه، پس از بهانات ماکسیم نیموسر منشی انجمن، فلمی به نام «زان ژاک روسو» که توسط روزه لینهارت در سال ۱۹۵۸ به منظور استفاده درسی تهیه شده، نمایش داده شد. مداری هم بسیار مناسب توسط گوستا لادر «ضرر ابخانه فرانسه» ساخته شده است.

✠ «جایزه ادبی لنین» ۱۹۶۳ به خبرنگار و نویسنده ۳۴ ساله، قرغز، چنگیز ایتماتوف تعلق گرفت. ایتماتوف در سال ۱۹۵۳ از یک فاکولته عزراعت فارغ التحصیل شد، مدتها در رشته اختصاصی خویش کار میکرد؛ پس از چندی به زور نالزم و نویسنده روی آورد. داستان او به نام «جمیله» (۱۹۵۸) به بسیاری از زبانها ترجمه شد و اورا بلند آوازه گردانید. دو داستان اخیر وی عبارت است از: «نخستین معلم» و «کشتزار مادر».

✠ در اواسط نوامبر ۱۹۶۳، «جایزه بزرگ ادبی موناکو» به دینیس دوروژ مون داده شد.

انسان» بود. وی در کنفرانس دوم خود، مطالب دلچسپ و قابل توجهی در باب نژادهای بشر ایرانگرد او گفت آنانی که بشر را به نژاد پست و نژاد عالی تقسیم نمیکنند این دسته‌بندی آنان نظر به تحقیقات دانشمندان معاصر و نظریات و اکتشافات جدید، صحت ندارد؛ همچنین مشخصات روحی و ذهنی انسان وابسته به وزن مغز او نیست؛ تفاوت بین انسانها در اثر اختلاف اوضاع و شرایط اجتماعی به میان می‌آید.

آقای چتسوف در کنفرانس خویش راجع به اهمیت اعضای بدن در نژادشناسی سخن گفت.

✠ در ماه نوامبر ۱۹۶۳، به مناسب دوصد و پنجاهمین سال تولد ژان ژاک روسو، مراسمی در محافل ادبی و موسسات تربیتی پاریس برگزار شد از آن جمله اعضای انجمن ژان ژاک روسو «مجلسی ادبی به ریاست شارل ولدرائک در «موسسه» پیدا گوزی پاریس» تشکیل دادند.

(لین-تا-یو) تشکیل میدهد و در پس منظر آن، نزول و سقوط چهار خانواده «چیاها» و خویشاوندان آنها «شیه‌ها»، «وان‌ها» و «سیه‌ها» ترسیم شده است. نویسنده این داستان، تصویر حقيقی وضع اجتماعی چین مده، هژدهم را در پرده بسی وسیع نقاشی کرده و فساد طبقه حاکمه فیودال را نمایش داده است و بر سیستم فیودالی حمله بسی شدید برده است. روایای اتاق سرخ از رهگذر ساختمان و ترکیب درخشان آن با مقیاسی حمامی و تو صیف واقع بینانه و کاملاً منحصر به فرد آن در میان داستانهای کلاسیک چین بسی مانند و بسی رقیب است.

این نمایشگاه، عصر زنگارش داستان را با تمام جزئیات آن نمایش میدهد و تضادها و مبارزات طبقه-قاتی جامعه فیودال آن روزگار را منعکس میکند و شرارت طبقه حاکمه را آشکار میسازد. نمایشگاه بایپشتراز دو هزار متر مربع دنیاگش، به شش قسمت منقسم شده است: قسمت اول زندگی و خانواده نویسنده را تصویر

دور وژمون که به سال ۱۹۰۶ در وفات شائل (سویس) متولد شده بانهضت ادبی فرانسه ارتباطی نزدیک داشته است. ذوق و استعداد او آنگاه آشکار گردید که در جنبش پرسو نالیست سهمی بارز گرفت و مجله «روح» را تأسیس کرد.

از آن وقت که «سیاست شخص» در سال ۱۹۳۳ انتشار یافت، کوشش او بر آن بوده است تا انسان را هم از نظر واقعیت منفرد او و هم از آنگاه تحول وی در محیطی متغیر، مطالعه کند.

نمایشگاهی به رادبو ددو صدمین سال در گذشت خاوشیه - چین، نویسنده «روایای اتاق سرخ» داستان کلاسیک معروف چین، به تاریخ ۱۷ آگوست ۱۹۶۳ در «تالار شکوه ادبی» کاخ شاهنشاهی قدیمی پیکن، رسماً افتتاح شد. این داستان که سرشار از روح واقع بینی و دیموکراتیک است، در تاریخ ادبیات چین مقام بر جسته‌یی دارد. موضوع اصلی داستان را عشق غم انگیز (چیاپاو- یو) و

قسمت دوم، جامعه چین در زمان نوشتن داستان را تجسم میدهد. ما درینجا مشاهده میکنیم که حکومت سلاله چین *Ching* چگونه دانشمندان را به منظور جلوگیری از انتشار نظریات مخالف، شکنجه و آزار میگرد. اگر ادبیان آن روزگار صرف یک کلمه غیر مخلصانه مینوشتند، خانواده خویش را از که نامه به دست خود بر باد میدادند؛ در آن ایام صدھا تن از ایشان کشته شدند. اشیای دیگر مورد نمایش درین بخش واضح میسازد که چگونه حکومت روشن آزمایش شهری را به مقصد کنترول روشنفکران به کار میبست، و بدینصورت دانشمندانی که خواهان شهرت و ثروت بودند عمر شان را در مطالعه لواجع و رسایل «هشت بخشی» پوچ و بیهوده و موضوعات منتخب کلاسیک به سر میبرند. برخی از کاندیدهای آزمایش نسخه های کوچک آثار کلاسیک خردتر از دو انج مربع را پنهانی بسالون امتحان میبرند، در حالی که برخی

میگند. یازده تابلوی نقاشی، کودکی خواشیه چین را در خانه و دهی میدارای مقام رسمی، فرو افتادگی از توجه والطاف شاهنشاهی، و ضبط ومصادره دارای خانواده که خواشیه چین خردسال و ثروتمندر ابه دانشمندی تهیی دست مبدل ساخت و به وی تو ان بخشید تا بی عدالتی آن ایام را در کنند، زندگی او در دهکده بی نزدیک پیکن. همانجا بی که وی ده سال بسر شاهکار خویش زحمت کشید، و گرسنگی، سختی ها و مرگ پسر نوجوانش را که همه دست بهم داده نویسنده را پیش از پنجه سالگی رهسپار دیار نیستی گردازید، شرح میدهد. سه تن از نفه اشان معاصر: لیوتان-چای، هویو-چیه، ولین کای براین تابلوهای همدستی کارگرده اند؛ اینان نویسنده را در جا آبی ساده بی ترسیم کرده اند، با اینهم بزرگی و مقام، مناعت و دلیری و زود خشمی اورا جلوه داده اند. این قسمت مواد زیادی در باب عروج و نزول خانواده خاورا در بر دارد.

آلوده با هرزگی و بسی عفتی اشرف راهی مشاهده می کنیم، اشرفی که با مکیدن خون مردم فربه و سرخ و سفید می شدند و با عرق جیین آنان نشوونما می کردند. درینجا، «سیاه» دارایی هوشن، وزیر مقندری که در اوآخر سده هزاره مدت بیست سال حکومت را اداره می کرد، نیز دیده می شود. هنگامیکه بالاخر ملک و دارایی او ضبط شد، ثروت نامشروع و حرام وی به اندازه عایدات ده ساله دولت بود! این است آن اوضاع اجتماعی که در داستان «رویایی اتاق سرخ» به صورت کاملاً زافذ و وثربیان و تشریح شده است و بازیگران آن در جلو همینگونه پس منظر، تجسم یافته اند.

پس منظر راژدی قهر مانان داستان: لین تای-بو، چبا پاو-بو، دلداد گانی که عشق سوزان و عمیقی به یکدیگر داشتند و با اینهم نمیتوانستند ازدواج کنند زیرا قانون حقوقی دولت چنین بود که رایست ازدواج بارضایت والدین پس از معروفی توسط یک میانجی

دیگر لباسهای زیرینی که سرتاسر نوشته میداشت می پوشیدند. این مواد مورد نمایش، ناراستی و تقلب دانشمندان آزمایش شونده و فساد و نادرستی این روش امتحان را به دقت تشریح می کند.

این قسمت، اکشاف روز افزون صنعت بازرگانی چین را در سده های هفدهم و هزاره شورش تو قف ناپذیر دهقانان و صنعتگران دستی را که وضع خویش را تحمل ناپذیر و تو ان فرسام بیدیدند، نیز مجسم می سازد. تکنهای موسسات رهنی، قراردادهای اراضی، استاد خرید غلامها و نقاشیهای قدیمی نمایشگر قر بانیان قحطی، آینه های است در بر این اوضاع بد بختی آمیز آن ایام پر مصیبت، ایامی که هزاران شخص تو سطربا خواران و رشکست و افلاس زده می شدند، از گرسنگی می مردند، زمین شان را از دست میدادند یانا چار می شدند کو د کان خود را به حیث اسیر و غلام به اشرف و نجبا بفر و شند.

درین قسمت آنهم و خوشگذرانی

صنعتی و عامه‌یانه که از آن الهام گرفته است، جلب توجه می‌کند.

«روءیای اناق سرخ» چنان تأثیر عمیقی در کشور چین دارد که هر روز هزاران نفر به این نمایشگاه هجوم می‌آورند؛ تأثیری که کمک با ارزشی به مطالعه و فهم مادر باب زندگی و اثر خاوشیه- چین می‌کند.

مجاهد «ادبیات چین» شماره ۱۱۴،

۱۹۶۳

جایزه‌ادبی «هاشت ولار وس» ۱۹۶۳ به دو شیزه پاولت فرنچ محصل ۲۲ ساله امریکایی اعطا شد.

وجه نقد این جایزه شش هزار فرانک است؛ بر نده این جایزه میتواند کم از کم پنج ماه را در فرانسه سپری کند و تک آزاد مسافرت سرتاسری فرانسه هم از طرف شرکت هوانوردی «ایر فرانس» برایش داده می‌شود.

این جایزه، هرساله پس از یک مسابقه‌ادبی، به محصلی غیر فرانسوی که رشته مطالعه او زبان و فرهنگ فرانسه باشد اعطا می‌شود. موضوع امتحان برای کاندیدهای ایالات متحده

و مبادله های مناسب صورت پذیرد، نیز در برای رچشم ما قرار می‌گیرد. قانون اخلاقی ظالمانه برای دختران و روش سختگیری و تشدید در تربیت آنان، اخلاقیات فیودالی سنتی‌گرایانه آن دوره را منعکس می‌کند.

در قسمت سوم، نسخه‌های چاپی کمیاب داستان به شمول قدیمترین نسخه‌های خطی موجود آن، نسخه‌های چاپی و دبلکت و ترجمه‌های آن به زبانهای خارجی، به معرض نمایش گذاشته شده است. مطالعات و تبصره‌هایی که بر این داستان از او آخر قرن هزارم به بعد صورت گرفته است نیز درین قسمت مشاهده می‌شود.

مواد نمایشی قسمت چهار مراثیایی تشکیل میدهد که در داستان وصف شده است: لوازمی که روزمره در خانه‌های ثروتمندان استعمال می‌شود، لباسها، چیزهای کم بها، نقاشی‌ها و مدل‌های باغها و عمارات آن روز گاران. در قسمتهای پنجم و ششم، درامه‌ها و فلم‌هایی که از روی این داستان تهییه شده، و همچنان نمونه‌هایی از هنر

به همین سبب است که نگار شهای چین با شکوه و جلال بی نظیر و خاص خودش میدرخشد.

خانم (جو چیه - چان) یکی از این نویسندهای گان داستان نخستین داستان کوتاه او به سال ۱۹۵۰ نوشته شد. در سال ۱۹۵۸، داستان غنایی او به نام «سوسن‌ها»، که ارتباط نزدیک میان سپاه و مردم را وصف میکند، توجه زیاد منتقدان ادبی و همچنان طبقه خواننده را جلب کرد. وی پس از آن وقت، بیشتر از بیست داستان کوتاه عالی نوشته که اکنون در مجموعه‌های قابل تذکر «سپیدارهای بلند» و «زايشگاه» درج است. یکی دو داستان او در مجله‌های ماهانه «ادبیات چین» چاپ شده است.

آثار جو چیه - چان را نمی‌شود از زندگی و مبارزات وی جدا کرد. این آثار را به سختی میتوان به دو دسته تقسیم کرد: نگار شهای دسته نخست مانند (سوسن‌ها، بر سواحل چن، باز دیلسو مازینچان و فاقت)، چنگ وزندگی روستایی گذشته را

امریکا این بود: «از خلال آثار نویسندهای گان و دانشمندان فرانسوی، چه تصوری راجع به فرانسه دارید؟» برندۀ جایزه از «ریور ساید»، ایالت کنیکتیکت است و در گوایتمالا، فلیپاین و جمهوریت دومینیکا زندگی کرده است. مطالعات او در باب ادبیات فرانسوی، شامل استقاد مبنی بر سبک‌شناسی از داستان‌های آلبرمامو، و مفکره آزادی در آثار آندره ژید است او میل دارد معلم زبان فرانسوی شود. پس از تأسیس «جمهوریت مردم» به سال ۱۹۴۹، یک تعداد زیاد نویسندهای جدید در چین به وجود آمده‌اند. اکثر آن در سالهای بین ۱۹۲۰-۳۰ متولد شده و به هنگام «چنگ دفاعی در بر ابر چاپان» رشد کرده‌اند و درین مبارزه و متعاقب آن در «چنگ آزادی» سهم گرفته‌اند آنان در پایان چنگ، در ساختمان و بنای سو شلز م شرکت جسته‌اند. بنابران، امری کاملاً طبیعی است که قهرمانها و صحنه‌هایی که آنان برگزیده‌اند، سراسر نمودار روحیه آن عصر است.

سال ۱۱

در اقلیم ادبیات و دانش

۱۰۷

سرمی بردو مشغول نوشتن ناول کوچکی به نام «در کنار بحر» است. چندی پیش من به دیدنش رفتم و او کارش رایکسو گذاشته بالطف و مهر بازی آماده، مصحابه شد. در حالی که بر چهار پایه‌یی بانکسی نشسته بود، چنان آرام و به فراغت به نظر میر سید که من به زودی خود را در خانه خودم احساس کردم. وی پرسشهای من جوابهای صریح و روشن و بار وح میداد.

او مستقیماً در باره نوشهایش سخن نگفت بلکه نخست از خاطرات کو د کی و دوشیزگی خود آغاز کرد. در ۱۹۲۵ متولد شد و پدر و مادر را در آوان طفلی از دست داد. زندگی وی زندگی دشوار و همراه با تهدیدستی و گرسنگی بود؛ و صرف چهار سال در مکتب درس خواند. با وضعي شوخي آمیز گفت: «در مکتب آنچه را بیش از همه خوش داشتم ادبیات بود. وقتی «به خوانند گان خرد سال» اثر شیه پین-شین را می خواندم، آرزو میکردم که مانند این زن، نویسنده‌یی معروف شوم. امامیدانستم که این آرزو خوابی

مجسم می‌سازد و چهره‌های فراموش ناشدنی رز مجویان و دهقانان را فمایش میدهد. نوشه‌های دسته دوم از قبیل (پیمان نگهداشته می‌شود، گرمی بهار، زا پشگاه) کوپر اتفاهی زراعتی، تأسیس کمونها و زندگی در کارخانه‌ها را در مدت پس از آزادی، توصیف می‌کند. در این داستانها، تیپ جدیدی از دهقانان، کارگران و کدبانوان با وضاحت و بر جستگی تصویر شده است که سجیه و شخصیت آزان از خلال رویدادهای زندگی خانوادگی و کار روزانه پدیدار می‌شود. وی در داستانهایی که قهر مانان آنها زنان هستند، تغییر احساسات و طرز تلقی ایشان را به اثر روابط متحول خانوادگی و دیگر پیشرفت‌های مهم اجتماعی، نشان میدهد. جوچیه-چان چشمی بیناونیروی دید زیادی دارد؛ جز ثیات رانیکو شرح و تصویر می‌کند؛ لطف و ظرافت و جذابیت، مشخصه اساسی سبک اوست؛ نگارش وی کاملاً مختص و ممتاز است.

جوچیه-چان اکنون در شانگهای به

چنین زندگی دشوار، خودش را از دست نداد.

وقتی هژده ساله شد به همراهی برادرش شانگهای را ترک گفت و با تحميل مشقاتی ناشی از برف و سردی، به پایگاه ضد جاپان در کیانسوی مرکزی که توسط «حزب کمونیست چین» به وجود آماده بود، پیوست و در یک تروپ [دسته] آموزش و پرورش متعلق به «سپاه جدید چهارم» شامل شد. در این وقت، یکسال از انتشار «سخنای در باب ادبیات و هنر در میدانیه نان» اثر ماوش - تون، گذشته بود. دوستان کارگرش این سند مهم را مطالعه میکردند و در ساحه های آزادی یافته، هنر و ادبیات در مسیری جدید و عموم پسندانکشاف می یافت. جو چیه - چان برای نخستین بار به نیروی عظیم ادبیات و هنر پی برد. «انتقام از خلال اشک و خون»، «دختر سپید موی» و اوپراهای دیگری که ستمگری ملا کان بر دهقانان را آشکار میکرد رزم جویان را چنان بر انگیخت که انتقام کشیدن از

و خیالی است؛ زیرا از دانش و لیاقت بی بهره بودم . » بقیه سخنانش را باحالتی ناگوار و غم انگیز چنین دنبال کرد. « بدین جهت که پدر و مادری نداشتم، روزگار کودکی من در یتیم خانه بی سرد، بی پناه و اندوهبار - خلاصه و عصاره واقعی جامعه کهنه - سپری شد. آن «بشردوستان» که اینگو نه مؤسسات را دایر میکردن، منظور شان تنها حصول شهرت و نفوذ و اندوه ختن سرمایه ها بود - به عبارت دیگر، به دست آوردن مقامهای رسمی و ثروت. مایتیمان در واقع وسیله بیهوده برداری بودیم.

وقتی بزرگ شدم خودم را خوشبخت میدانستم زیرا شغلی داشتم که قوت لا یموقی برایم فراهم میکرد - رسیدگی به پسران و دختران خانواده های ثر و تمدن در یک مکتب ابتدایی به حیث آموزگار شان. چنان بیچاره شده بودم که نمیتوانستم به ادبیات فکر کنم! « به هر حال، چو چیه - چان با وجود

سال ۱۱

در اقاییم ادبیات و دانش

۱۰۹

برای من سرچشممه الهام بود. » او پس از آزادی، مشغولیتهای متنوعی داشته است از قبیل تدریس کارگران خط آهن، تبلیغ در معادن و اشتراک در جنبش کوپرا تیف زراعتی. این تجربه فر او ان به توسعه و اکتشاف نظریات نویسنده کمکی به سزا کرده است.

او با تبعی اظهار داشت: « تجربه زندگی برای ما ضروری است؛ و اندوختن آن، مانند ساختن گلوله برف است. هر آنقدر که اولانیده شود بهمان اندازه بزرگ می‌شود! من بسی خوشبخت بودم که سهم کوچکی در انقلاب داشتم و پهلوی به پهلو با مردم میزیستم و می‌جنگیم. امروز، هرگاه باده قانان و روستایان ملاقی می‌شوم هیتوانم وضع آنان را به نیکوترین صورتی دریابم و عموماً باهم چشم به چشم می‌شویم و هم‌دیگر را از نزدیک می‌بینیم. هیچ مردی از نویسنده‌یی تا آن گاه که احساسات و خواسته‌های مردم را درک نکند، به وسیله تعمیم‌های هنری نمیتواند

ستمکاران را نذر می‌گرفتند. همه عاینهای بر جو چیه - چنان به شدت تأثیر کرد و بدینجهت وی به ادبیات انقلابی علاقه نداشت گردید.

بدینصورت، زندگی و مبارزه را اورا به سوی ادبیات باز کرد. چون درین آوان، آتش جنگ شعله‌ور بود، اعضاً دسته‌آموزش و پروش علاوه بر وظیفه اصلی شان به برخی کارهای دیگر نیز گماشته می‌شدند. یکث وقت جو چیه - چنان، سر دسته حمل و نقل بیماران جبهه گردید؛ او برای جنگاوران غذانیز می‌پخت؛ سپس به دهکده‌ها فرستاده شد تا در اصلاحات از اضی سهم بگیرد. در آخرین مرحله جنگ دفاعی به مقابله جاپان و در سراسر مدت جنگ آزادی، یکث روز هم بیکار نبود و وظایفی گوناگون داشت.

وی تصریح کرد: « شش سال جنگ از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۹ برای من، به حیث یک نویسنده، بی بها بوده است. از خودگذری و ایثار بسی شاییه و عاری از اغراض مردم در برابر انقلاب

شان بود ؛ ولی درین مرحله یکی از پی‌دیگر به کارهای بیرون منزل به غرض ایجاد یک زندگی بهتر برای هر یک از افراد کشور، دست یاز بدل. و به مجردی که آنان این روحیه را انکشاف دادند، جرأت و هوش و بصیرتی که قرنها به سان طلای پنهان در ریگث، نهفته بود، درآفتاب به در خشش آغ-از کرد ! این مفکوره‌ی بود که من کوشیدم آن را در داستان «گرمی بهار» بیان کنم .» او با تبسم اظهار داشت : « اکثر داستان‌های کوتاه من درباره زنان است، شاید ازین لحظه که من خود زن هستم و بدینگونه دلچسپی خاصی به چنین موضوع دارم ! اما حقیقت این است که من وظیفه زنان در زندگی امروز را بسیار میدانم. به هنگام جنگ و درین دوره بنای صلح آمیز جامعه، بازنان بسیاری که همه نوع وظایف را ایفا میکنند رو به رو شده‌ام. به عقیده من، زنان چین سجیه بی مختصه به خود دارند و وقت قلب و مدارا با دیگران را

زندگی وجا معه را تجسم دهد. » وی به سال ۱۹۵۵ مدیر مجله «ماهانه ادبیات» در شانگهای شد و با جدیت تمام دنبال‌نگارش ابتکاری را گرفت؛ داستانهای متعددی نوشت که مورد توجهی زیاد قرار گرفت. در ۱۹۵۸، بنای سو شلزم در چین با «جهش عظیم به پیش» ترقی یافت. جوچیه - چان به اثر این اشتیاق فوق العاده مردم چنان به شدت متعصب گردیده بود که نیمه شبها از خواب بر می‌خاست و حوادثی را که در روز مشاهده کرده بود به روی کاغذ می‌آورد. او گفت: « در آن روزها اشیا و مردم زیادی ذهنرا به خود مشغول داشته بود! من به رفاقتی می‌اندیشم که زندگی‌های شان را به هنگام جنگ در پی مفکوره یی زیبا از دست دادند. این مفکوره زیبا قدم به قدم ادرال شاده می‌رفت. همه آنچه از کدبانو اన می‌شندم و می‌بدم فیز غذای فکر را تشهیل میداد. در گذشته سرگرمی عمده آزان تأمین بهبود و آرامش شوهران و کوکان

سال ۱۱

در اقلیم ادبیات و دانش

۱۱۱

را به نیروی انتخاب خرد مندانه،
جزئیات انجام میدهد. بصیرت و
و اطلاع او در مسائل و حالات روحی
و توجهش به جزئیات، خیلی استادانه
و ماهر آن است.

او با جدیت اظهار کرد: «اگر
کدام یک از داستانهای کوتاه من به
خواندن می‌ارزد، این به طفیل کمک
و حمایتی است که از «اتحادیه
نویسنده‌گان شانگهای» دریافت کرد، ام.
در سال ۱۹۵۸، آنگاه که صرف چند
داستانی نوشته بودم، اتحادیه مرا از
کارهای نشریاتی آسوده ساخت
تابتو انم در میان توده‌های نزدیکی کنم،
ومشور تهای سودمندی به من داد.
هنگامیکه داستانهای بیشتری نوشتم،
اتحادیه نویسنده‌گان و منتقدانی را
برآن داشت تا در مورد داستانهای
من به بحث و گفته‌گو پردازند و آنها را
از نظر سبک و موضوع و اینگونه مسائل
تحلیل کنند. علاقه و رهنمایی بعضی
ازین کار آزمود گان به من مددگاری
کرد تا سویه آثارم را بلند تر برم.

به همراه سخت سری و عزم و
متانت برای غلبه بر دشواریهای
که به آذان توان می‌بخشد تا آخرین
نفس مبارزه کنند، یکجا کرده اند.
اینها سجایا و محیزاتی اند که من با استیاق
 تمام می‌خراهم در وجود هر ویین‌ها یعنی
آشکارسازم. »

من افزودم: «باید علت همین
باشد که همه داستانهای شما در باره
زنان، بسیار نیکویی نوشته شده
است. »

او چنان تبسم کرد که گویی خود
راسزاوار این تعریف وستایش
نمی‌داند. به تصور من، رفتار نشاط
آمیز و عازی از تکلف و تعارف وی،
با چشم بینا و تشخیص هنر مندانه‌اش،
بالیاقت او در وارسی قلب انسانی
و در ثبت و نمایش همه جوانب هیجانات
بشر، تضادی بالنسبه شگفتی آمیز
دارد. این مشخصات در نگارش وی
کاملاً آشکار است. هنر او این است
که از تغییرات روحیاتی در ایجاد
سچیه و گرگتر استفاده می‌برد و این کار

نویسنده‌گان به بسیار خوشی در حل ورفع آن میکوشد. آنچه ماباید به داشتن آن دلیسته باشیم حسن مسوغولیتی در برای خوانندگان ماست؛ زیرا همین مسئله‌ها را به نوشن آثاری که برای مردم سودمند باشد تو ان می‌بخشد.

این جمله آخرین، مدت‌ها پس از آنکه از نزد او مرخص شدم، در ذهنم باقی‌مانده بود. راست است که جو چیه - چان، مانند بسیاری دیگر از نویسنده‌گان جوان چین نو، به‌جز نوشن آثاری که برای مردم سودمند باشد، در جستجوی چیز دیگری نیست.

به قلم فان ون - جن
قرچمه ن.س.

این امر برای من ارزشی بسیار داشت؛ به‌حیث مثال آنگاه که به زودی پس از انتشار «سوسن‌ها»، ماوتون در مقاله‌یی به عنوان «در باب داستان‌های کوتاه اخیر» برای دامستان تبصره کرد. پس از این اثر مورد نقد و سنجش (هـ-چین - چین) منتقد ادبی و نویسنده‌گان تو انای دیگری مانند (وی چین - چیه) قرار گرفت. من از قشیقهای گرم و راهنمایی‌های صریح آن خیلی چیز‌ها آموختم.

من بیشتر اوقات به این نکته می‌اندیشم که نویسنده‌گان نسل مانسبت به نویسنده‌گان نسل گذشته که امر از حیات برای شان دشوار بود، چقدر خوشبختند. اگر مادر زندگی و کار خویش، مشکلی داشته باشیم «اتحادیه

هدف ادبیات این است که به انسان کمک کند تا خود را بشناسد، ایمان به‌خود را و ایجاد کند، میل به حقیقت و مبارزه با پستی هارادر و جردا و توسعه بدهد، بتواند صفات نیکی را در آنها بیابد، در روح آنها عفت و شهامت را تحریک کرده با آنها کاری کند تا مردمی نجیب، بهروز و قوی شده، بتواند حیات خود را با روح مقدس زیبایی ملهم سازند.

ماگسیم گورکی

در جهان کتاب

آثار نویسنده‌گان نسل گذشته

مجددیک افغانستان نیر و مندو قوی
در قاره آسیا، ارتباط می‌گیرد.
انگلیسها برای مصون‌نگاه داشتن
هند از یورش‌های افغان (۱) سیاست
نامردانه و فریب کار انها را تعقیب
کردند که توأم با فشار مداندین دیگر
موجب بر بادی بسی ساقه و پسی گیر
گردید. از جزئیات دوره فتوح همه
باخبرند؛ همه می‌دانند که چگونه
یک افغانستان کو چک باش را یطنگی
به وجود آمد؟ ولی جای تأسف
و تعجب در این است که انگلیسها بعد
از استرداد استقلال که در نتیجه یک
قیام عمومی و ملی به عمل آمد باز هم
ازین سواحساس خطر کردند و باریختن
طرح دیگری سلسله ترقی و نهضت
نوین ملت افغان را قطع کردند عبارت

۱- احمدشاه بابا هرگاه از جانبی احساس
خطر می‌کرد، به منظور حفظ حدود طبیعی خاک
خود به یک یورش جنگی می‌پرداخت.

بحران و نجات

هر گاه خواسته باشیم در باره
تاریخ وحوادث گذشته افغانستان
معاصر مطالعه کنیم، ناچار باید از عصر
اعلیحضرت بزرگ «احمدشاه بابا»
(۱۱۶۰-۱۱۸۶ھ) شروع کنیم، زیرا
پدر محبوب ما «احمدشاه بابا» به پیروی
از بزرگان پیشین و نامدار افغان یعنی
شاهان سوری، لودی، سلاطین
غوری و غلجمی به تأسیس دو باره
یک افغانستان بزرگ در حدود طبیعی
خودش پرداخت و رایت ظفر اثرش
در حدود مکمل مملکت مابه اهتزاز
درآمد. فرزندان افغانستان یک بار
دیگر در خانه بزرگ خود به وحدت
راحت و صیانت بسر بر دند.

بعد ازین تاریخ افغانستان با هر حادثه
ای که رو برومی شود به نحوی با این
حادثه تاریخی و مهـم یعنی احیای

این کتاب در حقیقت را پرور
یا آگز ارش همان دوره منحوس تاریخ
وطن است که می تواند تلخترین
دقایق تاریخ وطنی را که سخت دوست
داریم در برابر چشم مازنده کند
و مانیز از آن تلخیها بچشیم .

مؤلف می نویسند : «بانو کل
و اعتماد بر خالق معین حوادث و قایع
این قصهء محزون بحران و اغتشاش
دو ازده ماههء وطن را (عقرب ۱۳۰۷
میزان ۱۳۰۸) به هموطنان خود تقدیم
می کنم ، یعنی میخواهم در بیان
دو پوش این کتاب تمام حوادث را که
در ظرف دوازده ماه در صحنهء وطن
رخداده است جمع نمایم . »

بن‌اغلی غلام می‌حی الدین انبیس
در نو شتن این گزارش باحالت رو حی
خاصی مواجه است چنانچه خودش
می‌گوید: «موقف من در نو شتن این
کتاب، به مانند ناشهه‌ی است که
مجبور به گفتن عیوب معشوق خود
شده باشد یعنی وطن رادوست دارم
و من جزئی از آن هستم یا اینکه تمام

از اغششاش چان گـد از سقوی بود
که به تأیید گفته‌هـ نویسنـهـ بـحرـان
ونجـات : «قـلمـ هـیـچـ اـفـغانـ وـ طـنـ دـوـسـتـ
بـهـ فـوـشـتـنـ حـوـادـثـ وـ قـایـعـ مـوـءـلـمـ
اـغـشـشاـشـ گـذـشـتـهـ (کـهـ درـ تـارـیـخـ رـطـنـ بـدـوـنـ
ارـادـهـ مـاـبـیـتـ شـدـهـ اـسـتـ) نـمـیـ توـانـدـ بـهـ
آـسـانـیـ اـقـدـامـ کـنـدـ ، زـیرـ اـشـخـصـ وـ طـنـ
دوـسـتـ خـوـشـ دـارـدـ بـرـایـ وـ طـنـ
سرـ مـایـهـ وـ دـلـیـلـ اـفـتـخـارـ بـگـذـارـدـ ، بـادـگـارـ
هـایـ مـسـرـتـ بـخـشـ بـهـ گـذـارـدـ وـ لـیـ
پـدـبـختـانـهـ درـینـ صـفـحـاتـ بـادـگـارـیـ
ازـ منـحـوـسـتـرـینـ رـوزـگـارـهـایـ وـ طـنـ رـاـ
پـیـشـ مـیـ کـنـمـ ، درـ هـرـ صـفـحـهـ آـنـ حـادـثـهـ
مـوـءـلـمـ وـ وـاقـعـهـ جـگـرـ خـراـشـ تـذـکـارـ
مـیـ یـابـدـ گـوـیـاـ درـینـ مـوـقـفـ خـوـدـبـهـ
ماـنـدـ مـحـبـیـ هـسـتـمـ کـهـ مـجـبـورـ اـسـتـ خـبـرـ
مـوـءـلـمـ رـاـ بـهـ مـحـبـوـبـ خـوـ دـبـگـوـیـدـ .»
کـتابـ بـحـرـانـ وـ نـجـاتـ درـ (۲۷۷) صـفـحـهـ
کـاغـذـ عـادـیـ مـطـبـعـهـ آـنـیـسـ ، درـ سـالـ ۱۳۰۹
طبعـ شـدـهـ اـسـتـ . نـوـیـسـنـهـ آـنـ مـوـءـسـسـ
وـ صـاحـبـ اـمـتـیـازـ جـرـیـدـهـ اـمـلـیـ آـنـیـسـ مـرـحـومـ
غلـامـ مـحـیـ الـدـینـ آـنـیـسـ اـسـتـ کـهـ باـشـیـوـهـ
خـاصـ نـگـارـشـ بـعـدـ اـزـ حـصـولـ استـقـلالـ
نوـیـشـتـهـ شـلـهـ اـسـتـ .

«درین شکی نیست که موقع جغرافیا بی افغانستان وضع سیاسی آن را یا که قضیه بسیار عمیق ساخته است مخصوصاً وضع سیاسی آن بعد از استقلال مهمنتر و عمیق تر شد، و مشکلات سیاسی افزوده تر گشت، زیرا سیاست غربیها (۱) در صحنه های مشرق این را نشان داده است که اندک سهو یا که دولت شرقی در مقابل سیاست شان با کمال بسی رحمی و تباہی مقابله شده است، شاید آنها خود را متهم بسگو نند مگر در بر ابر مفاد سیاسی خود از ارتکاب هیچ نوع جبر کو ناهی ندارند و غالب عقیده بر این است که اغتشاش مذکور رولی از رول های مشهور و معروف ویران کارانه سیاست آنها بود که به سبب بعضی اهم الات سیاسی پیش شد. علاوه بر این شایعاتی که در جراید انگلیسی راجع به اقامت کرنیل لورنس (۲) در سرحدات

۱- مراد از غربیها البته در آن زمان تنها انگلیسها بود ۲- جاسوس خطرناک و معروف انگلیس که کتابهایی مستقلی راجع به زندگی او موجود است.

عناصر و اجزاء آن عبارت از من است پس مسلم است شخصی که در موقف من باشد نمی تواند در نظریات خود نسبت به معشوق منکر سهو و خطأشود. حس وطن پرستی بعد از استقلال در خلال نوشته های این جوان دانشمند بخوبی فمایان است.

در مقدمه کتاب، مؤلف به این ترتیب دو سوال طرح می کند و با جواب آن می خواهد تمام عمل اغتشاش را روشن بسازد:

این چه بود؟ و چرا شد؟

«دو سوالی است که اگر سعادتی بعد از این نصیب ماباشد در نتیجه فهمیدن همین دو سوال خواهد بود والا اگر از آن استفاده نکردیم پس ربنا اهد نا انک انت الهادی القویم» تا صفحه ۶۳ به این چه بود؟ و چرا شد؟ جواب داده شده است. مؤلف عمل اغتشاش را در طول ده سال مطالعه می کند و در اخیر، دو عنوان جدید برای خود انتخاب میکند (دست غیر در تهیه اغتشاش) و (قسمت طبیعی این اغتشاش). زیرا عنوان اولی مینویسد:

در دوره انتقال خود بود و کسانی که در قواعد اجتماعی مطالعه داشته باشند بهتر میدانند که نازکترین دوران های یک جامعه دوره تبدل و انتقال آنست که ذا تآ همین تبدل یا انتقال یک رنگ بحرانی در مملکت تو لید میکند.» پس از بیان عوامل طبیعی، نویسنده گفتار خود را یک بار دیگر در سه و نیم صفحه خلاصه میکند که این از شیوه های خوب نویسنده گی است.

چیزی که بیشتر در نظر مطالعه کنند گان امر و زی افغانستان اهمیت دارد چگونگی بحران است، و مسئله نجات البته بر همه معارف و مشهود است؛ زیرا افغانستان کنونی دنباله همان نجات را تعقیب کرده است و آن در برابر چشم همه قرار دارد؛ ما در این مختصر تنها بر موضوع بحران روشنی می اندازیم و می بینیم که به چه ترتیب آرزو ها و آزمانهای ملت افغان با خاک یک سان می شود. مرحوم انس در صفحه ۳۷ از شرایط های نخستین شروع میکند که

افغانی برای تهیه یک شورش، و نیز مقالاتی که در چراید روسی نشر شده است و باز تأثیرات غیر عادی در سرحدات، این را نشان می دهد که دست غیر در اغتشاش در از شده است.» پس از ذکر این مطلب معتبر ضم که به هنگام قضاؤت و مطالعه در باره یک اثر باید شرایط زمان تأییف در نظر بگیرد، می رویم بر موضوع قسمت طبیعی اغتشاش نیز از نکات مهم و جالب یاد آوری می کند و میگوید: «از عوامل طبیعی کثرت عده بیکاران در مملکت بود و همین مسئله یعنی زیاد بودن عده بیکاران یک عامل مهم طبیعی بوده است. و اثر این عامل مهم حتی در ممالک متعدد و با استعداد جهان هم معلوم است چه که سخن به محیط کم استعداد برسد، قطعاً به اثبات رسیده که همیشه زیاد شدن عده بیکارها در یک مملکت موجب انقلابها و بی امنی ها گردیده است. و نیز از عوامل طبیعی است که محیط

سال ۱۱

درجہان کتاب

۱۱۷

مقتول دیده شد فوراً ترتیب تعقیب کوچیها گرفته شد. نزدیک شام موفق می‌شوند آنها را دستگیر کرده بیاورند. فردا آنرا به عین وضعیت نزد حاکم محلی آورند. حاکم آنها را زیر نظارت گرفته و عده داد که جهت تحقیقات آنها را به مرکز می‌فرستد. چند روز بعد محبوسین از طرف حاکم رها می‌شوند.

عارضین از رهایی آنها مطلع شده با هیجان و غضب به مرکز حکومت اعلیٰ میروند و قضیه را به حاکم اعلیٰ عارض می‌شوند حاکم اعلیٰ نیز به شکایت در عرض آنها اعتنا نمی‌کند. بین مردم چنین شایع می‌شود که حاکم محلی پانزده هزار افغانی گرفته است و حاکم اعلیٰ هم شریک است. طبیعی این موضوع باعث آزادگی و بیزاری مردم از حکومت گردید و رفتہ رفتہ پروپاگاندہای سیاسی شروع شد. حاکم به آنها می‌گوید یکتعداد از دختران شمارا جهت تعلیم به کابل می‌فرستم و مخالفین از این او ضایع هم استفاده می‌کردد.

بلافاصله موتهای محصلات و

با مطالعه آن شخص مطاع تا آخر گپ میرسد. باید در نظر بگیریم که اغتشاش استادا از ایالت نشگرهار شروع شده و آهسته آهسته دامنه آن وسیع می‌شود. ایکت به اجازه عشما شروع شراره‌های اول را از روی بحران و نجات می‌بینیم: «چند نفر از قوم منکرو خیل شینواری در یک دره منطقه، خود گردش داشتند. جماعه کوچکی از کوچیها با مال و امتعه بارشده از همان دره عبور می‌کردند و از دیدن آن چند تن به هر اس افتادند که مبادا به مال شان تجاوز کنند. اسلحه خود را آماده ساخته پیش رفتند، این گمان شان بجا بود یابود، بحر حال آنها هم آماده شدند. از هر طرف که بود فیض شروع شد، در نتیجه از شینواریه! چند نفر زخمی و مقتول گشته و دیگران شان رفقای خود را بر داشته طرف قریه فرار کردن و کوچیهار اه خود را گرفته و رفتند.

در قریه و قتی چند نفر زخمی و

در جلال آباد بودند اینها به ذریعه،
تحریکات خفیه دانستند که بین اقوام
یکث وحدت و اتفاق شده است یکث یکث
دو دونفر جلال آباد را گذاشته به
طرف موطنها خود می رفتهند. »
نویسنده روشن صاحبمنصبان عسکری
آن زمان را انتقاد کرده میگوید:
«افسران و فرماندهان در مشرقی زیاد
شده می رفتهند، و داعکس بجای
سودزیان میگرد چه صرف نظر از قصه
رقابت و همچشمی و دیگر جزئیاتی که
در بین بو دیکث غلط مهم دیگر این بود
که هیچ کدام از این افسرهای از حرکات
و فیصله های دیگر اطلاع نداشتند. »
در همین موقع که وضع ایالت
ننگر هار تمام قوای حکومت را بدانجا
متو جه ساخته بود بدامنی های شمالی
نیز به مرحله نهایی می رسد. مرحوم
انیس متصل موضوع ننگر هار وضع
شمالی یا حکومت اعلای پروان را
زیر مطالعه می گیرد و مادر خلال این
مطالعات می بینیم که دست غیر تا کدام
حدمو فقانه فعالیت می کند و چطور
بساط نشاط ماجیده می شود؟

محصلین از مشرقی عبور کرده که
جهت تحصیل از راه هند به ترکیه
می روند. و مردم آنان را دیدند.
روز بروز افواه شدید ترشده رفت
خصوصاً در اطراف عزیمت طالبه ها
به خارج قصه های مختلفی سرو ده
می شد از جمله یکی این بود که این
طالبه های طور مبالغه به خارج رفته اند.
همچنین تصاویر ملکه که در جراید
هندی و انگلیسی نشر شده بود بین
مردم توزیع شده رفت و هر تصویر
بر هنای که به دست مردم رسانیده
میشد میگفتند این همان محصلات افغانی
است که به خارج رفته اند و حاکمهای
این موضوعات را اهمیت نمی دادند. »
در حقیقت هسته اغتشاش از همین
جانیر و میگیرد و نویسنده تمام جریان
را تا حمله بر شهر جلال آباد شرح
می دهد و در هر جا از مطالعه مهتم
یاد آوری می کند به طور مثال این
سطر هارا مطالعه می کنیم: « در سمت
مشرقی پروپاگندهای مخالف حکومت
به اندازه رسیده بود که زمینه برای
هر نوع دعوت مخالف آماده گردیده
بود، یک عدد از صافی های کنر و لغمان

سال ۱۱

در جهان کتاب

۱۱۹

وزارت حربیه: «سرگرمی، گرفتاری و جدیت زیاد است. دور وزارت را مردم در هر چند ساعت پر ساخته و باز کم می شوند این مردم وقت آمدن به لباس ملی می باشند اما وقت رفتن با لباس عسکری و تجهیزات به طرف مشرق فرستاده می شوند، در شهر بر بی ترتیبی کار و رفاقت ارکان وزارت حربیه به شدت انتقاد می شود به حدی که مردم از وزارت حربیه مایوس می شوند که این خود یک زمینهء بدانمنی را مهیا می سازد» وزارت خارجه هیئت‌های سفارتی خارجی متولی رفت و آمددارند. وزارت معارف: این عنوان فرعی را از این سبب به صورت مستقل آوردیم که معارف این دوره برای همیشه سر مشق بزرگ وطن پرستی جوانان معارف خواهد بود و این‌گهی چهره معارف: «در ظاهر مکاتب به نظام دایعی خود جریان دارد، ولی شخص متعمق در زوایا و گوشه‌های او ضایع می‌تواند یک روح دیگری را دریابد. و آن همین که این اغتشاش هر چه باشد و هر کی یا محرکی آن هر که باشند همگر بر نسگ ارتجاع

در صفحه ۵۸ عنوان کلمیشه شده، حمله بر پایتخت به نظر می‌رسد که دل هر وطن دوست را ساخت آنکه دهد. این نویسنده مبرز وضع عمومی کا بل را بادستگاه حکومت‌نما یا نمی‌سازد؛ ذهنیت، تفکر، احساسات و اضطراب مردم را تشریح کرده انتقاد اقی بعمل می‌آرد و این قسمت مهمترین بخش کتاب شمرده می‌شود که خواننده ابا هیجانهای روایی خاصی مواجه می‌سازد.

مادر این نوشه سعی می‌ورزیم تا خطوط اساسی این حسر کت ارتجاعی و در ذکر را جسته جسته در نظر خواننده محترم روشن بسازیم. زیر عنوان فرعی وضع عمومی کابل، مولف محترم (۱) می‌نویسد: «این ماه دوم است که خبرهای شنوار در کابل سروده می‌شود، خواس را افسرده ساخته است و از طوالت این وقایع خاطرهای ملول گشته، از روی خبرها گاهی امیدواری و گاهی مایوسی و پریشانی در چهره‌ها دیده می‌شود»

۱ - چون خود نویسنده محترم بعران و نجات اثر خود را کتاب و تألیف خوانده است.

ملکت بود ملاحظه، جریان سیلاسی
پروپاگنده در مملکت است که قبل از
حوادث شناور و حمله سقوط و شیوع
یافته بود، مثلاً در بین طبقه عوام
گفته می شد اذان دادن موقفه
خواهد شد، مسجد هار احکومت بسته
کردی است یا امر وزشاه به آن روحانی
بزرگ توهین و تحریر کرد. این
پروپاگنده طور منظم سراسر کشور را
استیلا کرد وزیر کدام پروگرام
مخصوصی نشر شده رفت و شایع
شدن آن یکی از عوامل اغتشاش بود.
سکنه کابل نا اندازه زیرنا ثیر واقع
شدند که نتایج واضح و نمایان کامیاب
شدن سفر را حسن نگردند در نتیجه
بدون اینکه از طرف اهالی کابل اندک
مقاومت یافته و اقدامی به ظهور بر سر
بچه سقوط داخل کابل شد.

البته نتیجه پروپاگنده مرتب بود
که موجب دوام آن طاغیه فحیض
گردید در همان حالیکه پیرو جوان
و اطفال کابل، شش کروهی و خود
کو هستان از ظلم و بیداد سقوط می نالیدند
در اطراف و ایالات در نتیجه تبلیغات

بروزکرده است از این رو مقابله و
مقاومت را یک امر ضروری می دانند
و خبرهای دو ماهه اغتشاش حسن
لزوم شمولیت را برای مدافعته در اهل
معارف پیدا کرده است، شاگردان مکتب
در این آخرها موفق شدند که خود را
در قطار مدافعين در آورده لب-اس
و اسلحه عسکری را در بر گشند،
چنانچه در اوقات تفرقه عوض سپورت
و بعضی مضافین به مشق و تهریه
عسکری می پردازند و روزه روز این
هیجان بیشتر شده می رود.

« در سایر وزارت خانه و دوایسر
رسمی کارها بدون علاقه و با بطایش
صورت می گیرد همه در انتظار یک
واقعه بزرگ دیده می شوند. بعضی
دوایر دیگر مانند اداره هتل ها
ریاست بلدیه و مالیه - مشغول تهییه
آذوقه، پوستین، میوه و دیگر وظایف
امدادی عسکری می باشند. » در پاورقی
صفحه ۱۶ مطالب روشنتر از متن به
این مفاد نوشته شده است: مهمترین
چیزیکه در دوران اغتشاش ملحوظ
نظر هر فرد صاحب ادراک این

وننگر هار را به بهترین نحو بادداشت میکند: تصل آن در هر یک سطر (ساعت ۱) می نویسد وزیر آن این خبر در دنکرا: « به وزارت حریه از جبل السراج ذریعه تیلفون خبر رسید که سید حسین (۱) در چار یکار بر مرکز حکومتی حمله آورده و خزانه را تصرف کرد. » و اضافه می کند « اراکین وزارت حریه هیچ در انتظار این وضعیت نبودند و تا همین دقیقه هر چه ترتیبات و جمع آوری داشت به طرف مشرقی می فرستاد لاجاره ردمی که از سمت جنوبی (پکنیا) خواسته شده بودند با ایشان مذاکره و روایان شدن را به طرف کوهستان شروع نمود. » ساعت ۳: « مخبر وزارت حریه از کوهستان اطلاع داد که بهجه سقو بر سرای خواجه حمله آورده افراد حکومتی را خلخ سلاح نمود با یک عده نفری ترتیبات آمدن را به طرف کابل دارد. و نیز با مردمی که برای امداد حکومت از غور بند می آمدند مصادف شده

یکدسته مخصوص که خفیه و علنی سقورا در نظر اهالی یک نگه مذهبی می داد مردم بهجه سقورا یک مویس غایی و اعجمو به، آسمانی تصور کرده غائبانه عقیده کرده می رفتند. » نویسنده به این دلیل پروپاگندر از یک منشأ و مرتب می داند که در سر تاسر مملکت به عنین مضمون سروده می شد مطابق فوق را قبل از ذکر سقوط کابل و دیگر حوادث در پاورقی صفحه ۶۱ و ۶۲ جداده است.

در سر صفحه ۶۳ به وضع بازار و تجارت چنین اشاره می شود: چون اغتشاش مشرقی (ننگر هار) طول کشید طبیعی راه عمده تجارت کابل مسدود شد، تو قف پوسته و مال التجارت کساد محسوسی در بازارها پیدا کرد ازین وضع شکایت و نالش طبقه تاجر بلند شد که به طور مجموعی به اساس تأثیر معاملات در یکدیگر نه تنها در تجارت عمده بلکه در خرید و فروش عادی بازارهم سکته نمایان گردید. »

مؤلف پس از آنکه وضع کابل

وهم به نظر رسید که از آن دوسود منصور است: نخست کسانی که کتاب را نخوانده اند خلاصه‌ای از آن را مطالعه می‌کنند، دوم دیده شود «دست غیر» در آن زمان که قدرت فوق العاده داشت به چه ترتیب فعالیت می‌کند و قضیه‌های بسیار کوچک را به کدام گونه مهمی سازد و قوای منظم و مهم را به چه سان مضمض محل می‌کند؟ صورت حمله: «بعداز داخل شدن سقو در کابل مشهور بود که سقو می‌خواست به ۳۰۰ نفر خود بنام آمدن برای کمک حکومت به شهر داخل شده و از آنجا سر راست بر ارگ حمله کند، و نفری خود را به همین نقشه به دو قسم تقسیم کرد: بود یک قسمت با خودش از راه شهر آرا و قسمت دیگر به طرف گردنه کوه آسمایی می‌آمدند.

سقوط برخلاف توقع خودش که انتظار هیچ مانع در مقابل خویش نداشت، ناگهان شاگردان تعلیمگاه سوار که در شهر آرا مکتب شان واقع بود فوراً در معرض تعرض برآمد

چون اسلحه نداشتند به آسانی تو ایست آنها را در جمله، نفری خود منضم بسازد. » ساعت سه و پنجماه دقیقه: « از باغ بالا توسط کمپو در شفاخانه به وزارت حربیه خبر رسید که یک عده نفری مسلح به طرف شهر به صورت هجوم روان اند.

این خبر مدهش، دهشت فوق العاده دروز از تحریبه پیدا کرد، دویند دویند چسبید یک عده افراد به قیادت معین حربیه از راه بینی نیزار حرکت کردند.

یک تعداد پلیس مسلح به طرف گردنه کوه آسمائی و عسکر شاهی که در کابل بود به طرف کلوله پشته فرستاده شد. » ساعت چهار و چهل دقیقه « صدای فیر از طرف شهر آرا بلند شد ۴ - ۳ - ۲ - ۱ و دوام گرفت در شهر بدوبدو چسبید یکی می‌پرسید چه واقعه است؟ جواب: سقو حمله کرده .

صورت حمله: این عنوان فرعی دیگری است که در صفحه ۶۵ آمده است. اقتباس این بخشها از این جهت

تعلیمگاه قطعه نمو نه (۱) و چند نفر از ولایت پکتیا، در این شب کابل را همین دسته مختلف الشکل و الترکیب حمایت کرد.

صبح ۲۳ قو س ۱۳۰۷: پیش نیامدن بچه سقو در شب معنویات عمومی را قادری استوار ساخت اما با روشنی روز نفری سقو یگان یگان به سرک عمومی داخل می شدند. مستحفظین با تمام فدا کاری از پشت دیو ارها و از بین جو یچه های سرک بر آنها فیر کرده می رفتند.

عسکری که در این محاربه سرتا سر حق افتخار و سربلندی نصیب شان است قطعه شاهی است که در زیر پرده قاری کی شب خود را به جناح چپ مهاجمین رسانیده تاسپیده صبح در کمین بودند و وقتی حرکت و داخل شدن آنان را دیدند با حمیت فوق العاده در میدان راست در آمدند بهر و فاندن مهاجمین پرداختند.

(۱) قطعه نمونه یک تعداد عساکری بود که زیر نظر جمال پاشا تعلیمات عسکری را آموخته بودند و بچه سقو هم در سابق جزو افراد همین قطعه بود.

راه پیش رفت را برایشان بریدند؛ اما با این که تعداد شان بسیار کم بود یعنی بیش از هزار نفر بود ولی به قوت فن و تعلیم و استفاده از مو قعیت و مراکزی که در دست داشتند تو انسنتن پیش آمدن آنان را مانع شوند (بینید حمله ای که ۱۸ نفر متعلم آن را میتوانست معطل کند) در این دقیقه محمد ولی خان و کیل اعلیحضرت با بعضی نفری قطعه ارگ دوان در سرک به طرف شهر آرا روان شدند. عقب آنها عبدالعزیز خان وزیر حربه وارا کین وزارت در سرک طرف شهر آرادیده شدند و همه اینها یک قطعه ۸۰ نفری تشکیل دادند و صورت مدافعته را اختیار کردن بچه سقو را از در آمدن به دروازه شهر جلوگیری نمودند و او چند قدمی عقب نشینی هم کرد، به سبب معلوم نبودن قوای مهاجمین ممکن نبود که آنها را بیش از این تعقیب نمود. شب هم فرا رسید در این شب برای مدافعته از پایتخت بیش از ۹۰ نفر نبود و آن مرکب از شاگردان

رفته رفته به یأس مبدل گردید . عصر احساسات شاگردان مکتب به هیجان آمده بدون دعوت خود را به محاذ جنگ رسانیده در خطوط خپور شامل شدند . « باز هم گاردشاھی مقاومت می کند ولی بد بختانه که از قله، کوه بر ایشان فیر می شدو در آنجا مردمی بودند که به منظور مقاومت رفته بودند و تمام این حرکتها غیر منطقی و غیرعادی است . صاحب بحران و نجات مأله نبودن مردم را به حل این گونه قضیه یک علت دیگر بد بختی می داند — و می گوید : « تا امروز هر اقدام اجتماعی خواه رسمی محض یا ملی محض بوده حکومت شروع کرده است به این سبب وقتی حکومت به مصیبت و شدت گرفتار شد در ملت کسی فبود که بداندچه باید کرد ؟ در حالیکه فیصله این مشکل بسیار آسان بود یعنی اهالی کابل وقتی که این پریشانی عمومی را احس کردند باید فوراً با حکومت خود همدست شده این حمله را ردی کردند و اگر خودشان هم در بر طرفی اعلیحضرت امام الله خان

الحق این حرکتشان شجاعت بود واشرار را از حدود شهر آرا بیرون کردند .

وزارت حربیه در اثنای شب یک عده افراد مسلح تهیه کرده وقت طالوع آفتاب آنها را به محاذ رسانید ، گویا حلا منطقه هاتعین و هر کس امیددارد بعد از این شکست که با غیه اخورد اند و در اثر تر تیباتی که وزارت حربیه گرفته است و یا خواهد گرفت اشرار را شام پرا گزند شده ، اثری از آنها خواهد ماند . ولی هر چند که آفتاب بالاشده می رودد هشت و حیرت افزون تر می شود هیچ اثری از این تر تیبات نو دیده نمی شود در عسکر نه جنگ و نه صدای حمیت است ، هر کدام گویی پهراه محافظ است کار طوس صرف می کند اما عبث . با خواندن سطور بالا سوالیه های (۹۹۹۴) بیهم در بر ابر چشم ماقرار می گیرد . باز می نویسند : « عسکر قومی (۱) به طرف جنگ پیش نرفتند ، این خلاف انتظار بو دامید و اری که از مشاهده شکست صبح اشرار پیدا شده بود

۱- مراد مردم پیکتیاست

خدمت شود ولی بالعکس در چهار دهی
یک پل را قطع نموده و خودش یک
ذریعه عزیز رگ اخلاق امنیت گردید.
بنا بر اطلاع کشاف‌ها برای
سقوط کو هستان کمک آمده
میرود. ساعت ۱۲ امان الله خان
از ارگ پیاده برآمده و
در باغ عمومی در بین یک جماعت نطق
مفصلی ایراد نمودند. مفاد آن:
بعد از حصول استقلال یگانه آرزوی
من معرفی کردن افغانستان در عالم
بود. ولی این اغتشاشات مارا نزد
عالی می‌شرمند. آیا برای استقرار
امنیت از کجا آدم بیاریم. باید بهر حال
امنیت را در ملک خود قایم بسازیم.
پس اسلحه را که گرفته اید برای
همین مقصد استعمال کنید. چرا
برای خدمت امنیت در میدان نه برآمده
خدمت نمی‌کنید. بعد از آن راجع به
تردید پروپاگندهای تکفیر که نسبت
به او شان گفته شده بیانی نموده این
را هم در اخیر اضافه کردند که من
بی‌حجابی را جبراً اعلام نکرده‌ام،
در خاتمه ضعف عسکریت را

هم‌فکر می‌بودند خلع شدن او شان
رامطالبه کرده سلطنت دیگری را تو سط
می‌کردند، به هیچ صورت نباید
می‌گذاشتند که کسی بایک قوت غیر
منظم و داره‌ی بی خانه‌های شان حمله
بیاورد. «درجابی دیگر چنین آمده است:
«از هر دو طرف فیر جاری است
توپ و ماشیندار نزد عسکر است ولی
این چه علت است که پیروزی قطعی
حاصل نمی‌شود؟ چرا عسکر پیشرفت
نمی‌کند؟ سوالی است نزد همه، ولی
جواب ندارد. لین برق کابل قطع
شده (جبل السراج)، تاریکی شب
و ضعیت پرستخت را مد هش تر
گردانیده است. طیاره برای
بمبardمان امروز بلند شده بود ولی
به یقین گفته می‌شد که بم در نقاط
موءث نمی‌افتد.» جای تعجب است!
این چه طلسمی است؟ به طور مثال
می‌گوید: «دروز قبل غلام حسین
نام ساکن چهاردهی به وزارت
حربیه آمده ته‌نگ طلبید تا در جمله
داوطلبان حدود چهاردهی داخل

اراده ندارد که تا وقتی که سفارت خانه،
بر طایه کابل و قونسلگری های جلال
آباد و قندهار که حفاظت و احترام
جمله سفارت ها از احادیث معتبره
و قوانین محترمه اسلامی و رواج
بین الملل ثابت است مامون باشند
در امور و شورش داخلی شما
مداخلت نماید اما اگر به مامورین
و عمارات و قونسلگری ها و سفارت
خانه بر طایه از طرف اعضای شماملت
تجاوزات بعمل آورده شود خاطر
نشان کرده می شود که در آن صورت
حکومت بر طایه مکمل ترین انتقام
هر قسم نقصان نسبت مامورین و اموال
سفارت خانه و قونسلگری های خود را
خواهد گرفت.» خوانده می تواند
با قراءت اعلان بالا حقایق بیشتر آن
زمان را بفهمد و اینکه مطلب عجیب
دیگری مر بوط به همان طلسم که پیشتر
گفتیم در صفحه ۷۴: «امروز
میر غوث الدین احمد زایی (۱) که

۱ - خان احمد زایی که مدت درازی
در هند بسر بر و درین اوخر به وطن آمده
نقریب‌آده سال قبل وفات کرد

مخصوصاً اشاره کرده گفتند: بعد
ازین به عسکر اعتمنا خواهم کرد.
نکته قابل توجه این است که دامنه
انهزام چرا انوماتیک توسعه می یابد؟
چرا دیر و زمردم دارای یک مفکوره
بودند و امروز عقیده شان تغییر
میکند؟ هر کس باید بداند که دست بسیار
قوی در کار بود و در مطالب بعذی که
از همان کتاب گرفته می شود مسئله
بیشتر روشن میگردد. صفحه ۷۳
و قایع ۲۷ قوس: اکثر تبعه خارجی
به سفارت های خود رفتند، طیاره
انگلیسی آمده بسر کابل و نواحی آن
دوره زده و در هر نقطه اعلانات
تهذید و انعام که نقل یکی آن در ذیل
درج می شود پرآگنده نمود.

ملت دوست و غیور همدین افغانستان
خوب می دانید که بر طایه از زمان
قدیم دوست و بهی خواه ملت و ملک
افغانستان است (!) و همواره ترقی
و تعالی ملکی و ملت افغانستان
را به نظر استحسان و بهبودی
جانبین ملاحظه کرده است و هیچ

همچنان در جنوپی هم بر قلعه
میرغوث الدین فوراً حمله برده شد
واورا محصور کردند اما دستگیر
نشد.» نویسنده محترم مطلب رادر
همین جامی گذارد میرود بر موضوع
شرح زندگی حبیب الله بچه سقو و
میرساند اور انا حمله بر کابل و امارت
و مادو باره فقط در همین حدود با او
یکجا میشویم. بچه سقو با این
همه از حدود کابل شکست خورد
در قلعه مراد و کوههای آن استحکام
میگیرد و طور یکه دیده میشود کارها
ناسامان ترشده رفت و اشرار مثل این
که مطمئن باشند در حال حمله و
شکست اند در وزارت حریبه بعضی
صاحب منصبان را میدهند که چند
روز صبر شود خودشان پر اگنده
میشوند که البته این نظر خالی از
غرض و منطقی نبود. در طول بیست
و پنج روز یکه هنگامه سقوی گرم
شد کوششهای نهایی برای از بین بردن
آن بعمل آمد مگر هیچ به نتیجه نرسید.
۱۶ جدی ۱۳۰۷ که فعالیت افراد
کاردان برای شنیدن خواسته‌های مردم

با چند صد نفر قومی (۱) در کابل بوده
وتا امروز بنام کمک حکومت
از وزارت حریبه پروگرام گرفته
وبه خدمت کردن متظاهر و یامشغول
بود دفعه‌آ بانفری و اسلحه و پولیکه
گرفته بود به طرف جنوبی فرار نمود.
فرار این شخص در اذهان عموم
تشویش بزرگ و در حلقه‌های رسمی
اعتناؤ دقت یا اهتمام زیادی پیدا کرده.
داردیگر در پاورقی مطلب مهمی را
ذکرمی کند که بادا وری آن باو صف
در ازی نوشته، بسی موردنیست:
«متعاقب رسیدن او امر مرکز در مورد
تعقیب میرغوث الدین مدنی مو صوف
را در قلعه خودش محصور نمودند
ولی یک گونه تخدیر و بیهوشی عجیب
بر او ضایع عسکری مخصوصاً در همان
چند روز استیلا داشت مثلاً در کابل
می دیدیم که عسکر اقدام به جنگ
کردند و در حمله‌های اول خود مبتدا
رشادت و شجاعت به خرچ دادند که
حمله ناگهانی را در کابل به بسیار
خوبی رد کردند گویی امر پیشرفت
و تعقیب برای شان داده نمی‌شود

۸- شرط شهادت نامه تدریس برداشته شود. ۹- سختی جزای شراب نوشی ۱۱- در هر حکومتی تقریک محتسب ۱۳- پوشیدن بر قع چین دار و منع لباس اروپایی ۱۵- مخصوص- لین ازدواج می توانند ۱۶- مکتب مستورات تام مجلس و کلاواعیان معطل باشد. ریاست حمایت نسوان لغو شود. ولی با آن هم چون این مطالبات دروغی بود شرارت دوام یافت . و هر کس از روی خواسته های بالا به رموز احوال و ناتوانی منطق پی می برد .
به هر حال اعلیحضرت مرحوم بعد از ایراد آخرين بیانیه خود و مایوس شدن از اوضاع ، کابل را ترکمی گوید و ترتیب آخر البته استعفی از سلطنت بود ولی اشرار پیش آمدند و مردم هم به آنها موقع دادند (۲) و اینکه مطالب صفحه های ۹۶ و ۹۷ را می خوانیم : « فریدیک ساعت ۱۲ در حالیکه باع مهمنان خانه پر از اهالی کابل و کوهستانی بود همه منتظر بیرون آمدن سقوط بودند

۲- چنانچه برای پذیرایی قاباغ بالارفته بودند .

زنگرهار به عمل آمد و از قندھار هم عالمایعنی کسانی که در مسائل دینی دست داشتند خلاصه مطالبه های خود را فرستادند و در همین روز ها حمامه های مکررا شر ارساقوی دوامدار داز مجموع هر دوی آن یک اعلامیه ۱۸ ماده یی از طرف حکومت نشر شد که در حقیقت برای رفع شرارت از طرف حکومت قبول شده بود در مقدمه آن اعلیحضرت مرحوم از اغراض و پرو پا گندھای دشمنان شرح مفصلی داده است ولی با آن هم پیشنهاد مردم فوق العاده ارجاعی بود که البته زاده تفکر خود آنان نبود به طور نمونه چند ماده آنرا می بینیم : (ماده ۴)- پس خواسته شدن محصلات افغانی که به ترکیه رفته اند . ۵- علمای دیوبند (عالیم به همان مفهوم که پیشتر ذکر شد) می توانند مثل سایر علمای افغانستان وار دشوند (۱) .

۷- بر هنر کردن دست و روی نسوان منع است و همچنان نمی توانند موی خود را قطع کنند .

(۱) راجع به دیوبند آن زمان مطالبروشن موجود است که مرکز عمده استفاده از انگلیسهای بود .

و کوب مشهورین و معروفین کابل یاد
می‌کند. وضع کابل مرکز افغانستان
در دوره سقو در همین جا خاتمه
می‌یابد و در همین مدت برای روشن
ساختن وضع جریان و قایع سایر ایالات
و طن عزیز شرح می‌دهد که از هر نظر
نهایت دلچسپ است و نگارنده در نظری
دارد در موقع مساعد تجدید نظری
براین اثر کرده و تا حد ممکن تمام
رجال و اشخاصی را که در کتاب یاد
آوری شده است معرفی کندزیر ادر آن
زمان نزد مردم معروف و معلوم بودند
اما با گذشت زمان از خاطر هامحو شده
اند و کتاب با کیفیت واقعی خود تأثیر
نمی‌کند؛ اما با این وصف بحران و نجات
برای ما از آثار مهم این عصر است
زیرا ۱۱ گرفته نمی‌شد واقعیت‌های
بزرگ از نظر پوشیده می‌بود چنانچه
همین اثرهم بازار سایی هایی مواجه است
که شاید با تصریفهای بسی موردی با جا شکل
اصلی خود را از دست داده است. در اکثر
جاها شیوه نگارش نویسنده تعقیب
نمی‌شود زیرا نگارنده آثار دیگری از مرحوم
انیس راهم مطالعه کرده است. ق.ح.

بچه، سقو از کلکین عمارت برآمد
با همان لهجه محلی خود نطق مختصری
نمود که نکات جالب آن اینست: «مه او زای کفر و بسی دینی و لاتی گری
حکومت سابقه ره دیده و برای خدمت
دین رسول الله (ص) کمر جهاده بسته
کدم تاشمابیادر هاره از کفر و لانی گری
نجات بتم، مه بادازی پیشه بیت‌الماله به
تامیر و متب خرچ نخات کدم بلکه
همه ره به عسکر خود می‌تم که چای
وقند و پلو بخورن و بهم للاه‌می‌تم که
عبدت کنن، مه مالیه سفایی و ماسول
گمرک نمی‌گیرم و همه ره بخشیدیم
و دگه مه پاچای شماستم و شمار عیت
مه می‌باشین، بروین بادازی همیشه
سات خوده تپر کنین، مر غبازی بودنه
بازی کنین و ترنگت تانه خوش بگذرانین»
نطق سقو در اهالی کابل حتی عوام
تأثیرات عجیبی از تنفس کرد و مردم
 فقط در همین موقع فهمیدند که چه
کرده اند. تا صفحه ۱۰۶ از سیستم
اداره سقوی و فدا کاری بعض جوانان
که برای از بین برداشتن سقوی کردند
ذکر رفته است و در اخیر از حبس و لوث

(5)

The scribe does not sign the manuscript, but a comparison of his hand writing with some other manuscript copied down by the same scribe, (1) and preserved in the library of Press Department shows that Ghulam Qadi Kakari - a copyist at the court of Amir Habib - ullah Khan (1901 - 1919) has copied this book probably for the Amir himself. He is, however, weak in literacy and therefore many mistakes have crept in transcription. Here I may mention a few:

همان امان؛ خواهد کافت دروح (2) for (2) داد، کافت for خاهد

Repeating of some words, and sometimes phrases' in certain pages shows that the scribe hasn't find time to have fresh look to the transcription and correct it. From where has he copied this book and where is the original text now? This is a question to which no definite answer can be given now.

(1) For instance Tuhfat -ul- Habib 1st and 2nd volume, Library of Press Department KABUL. (2) fol. 34a. (3) fol. 35 B (4) fol. 39 b. (5) Fol. 41b.

(4)

will accept Islam will be Satuq Bughra Khan (1). Later on he became disciple of Abu Nasr -i- Samani (2) and fought his uncle Harun who was a non believer.

Harun, the third ruler of this dynasty, is said to be Muslim all through Islamic sources. But the Tadhkira says he was a staunch Kafir and fought for his religious belief to the last breath (3). At last he was defeated (4). Nasr wanted to kill him but didn't do so as he himself was brought up by his uncle. He then prayed God to come to his follower's rescue. His prayer was granted and the earth over took the cruel monarch. At this time Boghra Nasr was only twelve and a half years old. (5)

In Owaisiya system of Islamic mysticism a disciple has to be inspired by the soul of one the prophets (6). Boghra Khan was inspired by the prophet himself, and Abu Nasr Samani was his preceptor.

An other interesting particular of this book is unfamiliar names and biographies we find in it - for instance:

شفیق شیرازی، شهاب الدین هروی، ابو نصر سامانی، صدر الدین بمقابل etc.

The author's description of the life of the saints begins with bombastic epithet which in some cases takes a few line. This description is of comparatively little historical importance It mostly covers their miracles and unusual supernatural works, the name of their preceptors and disciples. He is not careful about the dates. Even so the book is not void of dates. In some places we find the date of the death of the mystics or their age.

At the end like many other works of its kind the Tadhkira gives interesting information on the life of nuns and lady saints like

بسی بسی زهرہ واو رسیدہ و بسی بسی قندقہ و بسی بسی صفیہ و بسی بسی سخن ریجہ

In the conclusion I may say a few words about the external particulars of this book and the scribe. It is a ($10\frac{1}{2} \times 5\frac{1}{2}$) book of 274 folios each having 19 lines. The colour of the paper is yellowish and seems to be English. The scribe has a clear and nice hand in Nastaliq. He writes with a medium pen and black ink. The headings are all in red. The book is nicely saved without defect.

(1) fol. 35 B. (2) For his life refer to the same Tadhkira fol. 29a.

(3) Folio 41b (4) Ibid (5) fol. 42a. (6) Tadhkira Boghra Khan fol 3a

(3)

instructed to write the book in persian (1) so that it may be more easy for the people to understand. In two other copies of the same book preserved in Bukhara and Breslau the name of the book is given Tadhkira -i- Boghra Khan and in Breslau copy the name of the author is said to be Ahmad b. Sa 'da d-Din 'Alarai'. The later Ms. is, however, not identical with the former. "The date of compilation can be inferred from the prologue. Here the author mentions the name of his three predecessors, Attar, Muhyayyiddin and Jami. As the language of the book is very akin to Timurid style of Persian prose we can perhaps say that this Tadhkira was written sometimes in the early tenth century of Hijra.

The author after بسم الله الرحمن الرحيم begins with the following eulogy:
 الحمد لله الذي نور قلوب العاشقين بـنوار حلاله وبصـر بصـيره المشـتاقين بـدـليلـه جـمالـه وعـظـمـه
 درجهـالـعـارـفـين بـعـرـفـتـ صـفـاتـ كـمـالـهـ وـعـلـمـ الـإـنـسـانـ مـالـ يـعـلـمـ «

After this he brings the name of the book:

وـنـامـيـدـهـ شـدـاـينـ تـذـكـرـهـ رـاـبـهـ تـذـكـرـهـ بـغـرـاـخـانـ

"and this biography was entitled the Tadhkira of Bughra - Khan". This book is consisted of three subjects, forty sections and thirty chapters (2) In the first section the author wants to describe the Owaisiya system in mysticism; then he begins with the biography of the preceptors in this system (3) and describes the life of more than 44 sufi 'Shaikhs'. The last one is Shaikh Habib. At the conclusion we find the life of 13 nuns (4) and female ascetics, and the tabaqat's of preceptors.

The most interesting part of the book is the biography of Sotuq Bughra Khan himself (5). He according to our text is the first to accept Islam and propagate it in pagan lands of Turkestan. An apostolic tradition is quoted in the text which implies that the first man among the Turks who

(۱) ... وـقـبـولـ كـرـدـنـهـ اـمـاـ بـطـرـيـقـ اـنـتـخـابـ كـهـ اـزـ هـزـ اـرـيـكـیـ نـوـشـتـهـ شـوـدـ وـبـزـبـانـ فـاـرـسـیـ وـاقـعـ شـوـدـ وـ [جـ]ـ

بـتـعـرـفـ اـهـلـ زـمـانـهـ قـرـيـبـ بـودـ

2) Storey, Persian Literature, Section II, Luzac and Co. p. 388.

3) Tadhkira-i-Bughra Khan Ms. Faculty of letters, Kabul fol. 1 b.

(4) fol. 3a. (5) fol. 5 a. (6) fol. 216 - 266a. (7) fol. 326 fol. 43a

(2)

This Harun (also known as Shahab-ud-Daula Abu Musa) invaded Trans-Oxiana (372 - 982) and occupied Bukhara (382-992) (1). Harun died in 992 A. D. on his way from Mawara-un-Nahr which he had been obliged to leave on ill health. He left the conquest of Mawara-un-Nahrt to his successor Nasr, who completed it in 999. Nasr even wanted to extend his domain to the lands on the Southern side of Indus i.e. Khurasan. He therefore crossed the Oxus (3) and came to Balkh. But his advance was halted by Sultan Mahmud (397 - 1030) . (4)

This Nasr whom the Islamic sources call a ruler, a man of war an administration, is also said to be a saint, a sufi preceptor and follower of Owaisiya system in whose name one of the latter dervishes has written a book entitled Tadhkira-i-Satuq-Bughra Khan or Tadhkira-i-Boghra Khani.

Tadhkira-i-Boghra Khan is an anonymous book written in Persian by a dervish of Owaisiya system. It is very difficult to trace the name of the author or the date of compilation. He calls himself a dervish of the dervishes of Sotuq Boghra Khani system (5) who, according to our sources sequestered himself from the world and was inspired by the preceptors of the same system to compile a book on their life. He was, moreover,

(١) مات سق بغر اخان الفازی فی سنه ٣٤٤ ومشهدہ بارج من قراء کاشغر

Minorsky, Hudud-ul- Alam, p. 281.

(2) Said Nafisi, Tarikh-i-Baihaqi, Tehran, 1160, but E. de Zambaur "Manuel de Geneologie at de chronologic,, writes 392.

(3) Gardizi, Zain-ul-Akhbar, edited by M. Nazim, Berlin, 1928, p.69; Tabaqat-i-Salatin Islam, p. 121.

(4) Barthold, Four Studies, p. 93, Said Nafisi, Baihaqi, Vol. III, p.1163 but Gardizi writes:

این فتح بروز یکشنبه بود بیست و دوم ماه ربیع الآخرسته همان و تسعین و نهمانه
This victory took place in the last of Rabia-ul-Akhar year 398, ed M.Nazim
69. (5) Tadhkira-i-Sotuq Boghra Khan Ms. Faculty of Letters, Kabul University, p.3.

TADHKIRA-I-BUGHRA

K H A N I

By

Mir Husain Shah

In the early fourth century of Muslim era (10th century A.D.) there appeared among the Turks (most probably the Yaghmas) (1) of Kashghar steppes a muslim ruling dynasty who is known as the Ilak Khans, the Qara Khanids and Ali Afrasiab (2). Very little is known about the early history of these "Khans," and their conversion to Islam. The stories reached to us on their conversion are mostly legendary. It is said that the first of these amirs, who embraced Islam was Shebuq (or Satuq) Qara Khaqan. In a dream he saw a man who descended from heavens and said to him in Turkish: "embrace Islam for your salvation in this world and the world to come (3). According to another source (4) the first of the Khans of this dynasty to embrace Islam was Satuq Boghra Khan. Abdul - Karim who died in 344/955-6. These two names, however, seems to refer to one person as both call this khan the great grandfather of "Ilak" which was the Turkish title of Khan Nasr. Abdul Karim's grand son of Harun still bears the title of Boghra Khan in one of the contemporary writers.

(1) V.V. Barthold: Four studies on the History of Central Asia, E.J. Brill, Leiden, 1962, p. 39. (2) Said Nafisi, Tarikh-i-Baihaqi, Vol III, University press, Tehran, p. 1156-57 (3) V.V. Barthold, Four Studies, p. 93 (4) E. de Zambaur Manuel de Geneologie (Arabic Version), p. 312, Said Nafisi, Tarikh-i-Baihaqi, Vol. III p. 1160, Tabaqati Salatin-i-Islam, Lane - Poole (persian Version), Tehran, p. 121-123.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُنُونِ

CONTENTS

1. AGONIES IN HISTORY	by A. M. Zahma	1
2. THE IMPERIAL POLICY OF EARLY GHAZNAVIDS	by C. E. Bosworth	11
3. EYD -I- QURBAN (An Afghan-Persian Shortstory)-	by F.	32
4. PEOPLE'S LITERATURE	by M. Tahir Ladakhshi	38
5. POEMS (by contemporary poets)		41
6. A LETTER TO A YOUNG WRITER	by M. T. B.	51
7. MUSULMAN CULTURE	by Barthold	58
8. MOCHI (shoe - repairer) (An Afghan - Pashto Shortstory)	by N. M. T.	66
9. THE LIFE AND WORKS OF FRANCIS BACON	by Asadulla Habib	69
10. SYMPATHY (A Polish Shortstory)	by Slawomir Mrozek	77
11. A GLOSSORY OF JOURNALISTIC TERMS	by H. Hala	80
12. A LETTER TO THE EDITOR		89
13. In the Realm of Literature and Knowledge		93
14. In the World of Books		113
15. TADHKIRA -I- BUGHRA KHAN	by Mir Husain Shah	1

به یاد دخترم ناھید

بامداد شنبه ۲۷ جدی با فریاد دلخراش «بخی که نایید مورد . . . ، فریادی که طنین»
جانفرسای آن تار و زمر گک در گوشم خواهد بود ، بیدار کرده شدم ، ناھید ناز بین من پس از سه
روز مریضی در خانه و هفت روز در شفاخانه ، به اثر دیفتری ازین جهان رخت سفر بست .

این شماره در حالی اذشار می یابد که داغی بر قلب پر آلام من نقش بسته است ، داغی که تا پایان عمر ،
سوز نداشت و سوزش در آفرین آن ، که تا اعماق وجود ناتوانم نفوذ نمی کند ، هر گز تخفیف نمی یابد .
چاپ شماره گذشته ، باطیع «نگارش و تفکر» و «نشر فارسی دری» یکجا بود و من از ۱۶ عقرب
تا ۸ جدی در مطبوعه دو لئی و مطبوعه دفاع ملی مصروف امور طباعتی بودم و شب و روز به طرح و تصحیح
صحایف اشتغال داشتم و از ۲۰ قرس تا ۱۵ جدی امتحانات نهایی فاکولته فیزیا این تپید نهای ضمیمه
بود . در مدت این دو ماه نتوانستم ناھید کو چکم ، به فرشته زیبایم ، به اناهیتی خجسته ام ، به
زهره خوشیهایم توجه و اتفاقی بکنم ؛ و به صورت از و جدا مانده بیدم . می خواستم در پایان
این کار بیگیر و دشوار ، به آرامش بیاسایم و به فرزندم بیشتر رسیدگی کنم .

آه ! چه خوش آسایشی ، چه نیکو اتفاقی !
آسایش ما پر پیشان خاطر ان به همین گونه است !

حالا دیگر ناھیدی در آسمان تیره زندگی اندوهبار من «چشمک» نمیزند ؛ «رامشگری»
نمیکند ؛ «دف» و چنگک بر نمی گیرد و «ترانه» نمی سراید . ناھیدی که در آسمان خوبش با صدعا
خون دل وده ها آرزوی در خاک خفتنه ، پرورد بودم در یک لمحه افول کرد و مرد تار یکی ،
در تنهایی ، در نومیدی و حرمان ، در ماتم و سوگواری فرو گذاشت .

ناھید در چمنستان پژمرده حیات من ، در گوشی بطر او را رویدولی اد کی بعد پیش از شگفتان
بژمرده و پر پر شد و در خاک فروریخت .

ناھید در زندگی قاید سامان من ، همچو برق زود گذری یک لمحه خوش در خشید و در امدهله ،
دیگر ناپدید گردید .

اکنون زندگانی من به تاریکخانه بی می ماند که «استاره دی» از آنجا نمی نماید ؛ «روشنایی»
در آن نمی تابد ؛ «شمعی» در آن پرتو نمی افگند ؛ به گلستانی می ماند که دستخوش آسیب خزان
گردیده است ؛ «گلی» بر شاخه بی نمودار نیست و نوای «بلبلی» به گوش فمیرند ، «سبزه بی» به چشم
نمی خورد و «طر او تی» در آن پیدائیست .

اکنون منم و خاطره هایی درد افگیز ، جانکاه ، اندوهزا و حسر تبار ؛ یاد بودهای گنگ ،
دور ، مبهم و غبارآلود

اکنون منم و بیداری شبیهای سرد و تیره و بی سحر

اکنون منم و رومیا هاو تصورات آشفته و جانسوز

اکنون منم و چشان بر راه مازده اشک آلو دی که بیهوده در پی گمگشته اش نگران است

جمعه ۱۷ دلو ۱۳۴۲

م. ن. نگرهت سعیدی

خطیمه دفاع ملی

هفتادم : قید الحق أحدهی



BIMONTHLY PERSIAN MAGAZINE

of the

Faculty of Letters

University of Kabul

Afghanistan

Vol. XI, Nos. 5, 6-1964

Editor: M. Nasim Neghat Saidi

Annual Subscription:

Foreign Countries-2 Dollars

National Defence Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library